بعون صانع بیچون و بفضل خلاق زمین و زمان جل جلاله

انشای مادهورام

در مطبع نامی منشی نولکشور طبع شده مقبول جهان شد

اطلاع۔ اس مطبع میں ہر علم و فن کی کتب کا ذخیرہ مسلسلہ وار فروخت کے لیے موجود ہے جسکی فہرست مطول ہر ایک شائق کو چھاپہ خانہ سے مل سکتی ہے جسکے معاینہ و ملاحظہ سے شائقان اصلی حالات کتب کو معلوم فرما سکتے ہیں قیمت بھی ارزاں ہے اس لئے مختصر کیفیت بیچ کر تین صفحہ جو سادے ہیں انمیں بعض کتب انشا فارسی و اردو کی درج کرتے ہیں تاکہ جس فن کی یہ کتاب ہے اس فن کی اور بھی کتب موجودہ کارخانہ سے قدر دانوں کو آگاہی کا ذریعہ حاصل ہو۔

کتب منشآت فارسی

انشاے بہار عجم۔ بالتزام الفاظ فارسی در رقعات کہ کوئی عربی کا لفظ نہیں آنے پایا مصنفہ مولوی امانت علی۔

انشاے فیض رسان۔ انشا آموزی کے واسطے ہر قسم القاب و آداب کے صفات کے فقرے مصنفہ منشی حفیظ اللہ

انشاے خلیفہ۔ مع اشعار کار آمد خطوط نویسی مشہور انشا ورسی از خلیفہ شاہ محمد قنوجی۔

انشاے تمیز۔ مصنفہ منشی کالی راے تخلص تمیز۔

انشاے منیر۔ خوانستہ ابیق مصنفہ میر صافی منیر لاہوری کا

انشاے بہار سخن۔ رقعات بعبارت فارسی مسجع تصنیف عبد العزیز آروی۔

انشاے جامی۔ مصنفہ ملا عبد الرحمن جامی۔

انشاے طاہر وحید۔ از منشی مرزا طاہر وحید۔

انشاے فائق۔ مصنفہ مولوی محمد فائق۔

انشاے دولت رام۔ مصنفہ منشی دولت رام۔

انشاے صفدری۔ اسمیں رقعات فارسی بمقابل انکے رقعات اردو میں تصنیف مفتی غلام صفدر لاہوری۔

انشاے گلزار عجم۔ مصنفہ مولوی مقبول احمد فاروقی

انشاے مفید۔ تصنیف منشی بھجن رام سیارت۔

انشاے دلاویز۔ ملازم شطرنج میں مصنفہ مولوی عبد العزیز آروی۔

انشاے عجیب۔ اسمیں رقعات میں سواے لفظ فارسی کے نقط عربی نہیں ہے مصنفہ منشی محمد جعفر۔

ظہیر الانشا۔ مصنفہ منشی محمد ظہیر الدین۔

انشاے صفیر بلبل مع صحبت نامہ۔ یہ بڑے رتبہ کی انشا متین عبارت کی ہے مصنفہ مولوی عبد اللہ خان علوی خورجوی جنکا پایہ نثر نگاری میں بہت قدر ہے۔

انشاے دلکشا۔ بھی قلم مصنفہ منشی فتح چند۔

انشاے بے نقاط۔ سب رقعے صنعت مسقوط النقاط میں ہیں تصنیف منشی کاشما پرشاد۔

انشاے لطیف۔ اسم بامسمی ہے تصنیف منشی ہیرا لال

رقعات عالمگیری۔ جو خود بادشاہ عالمگیر نے طرف شاہزادگان کے تحریر فرمائے۔

رقعات عزیزی۔ مصنفہ مولوی عبد العزیز آروی۔

رقعات قتیل۔ جسمیں سلیس عبارت بلا تکلف لکھی ہے مصنفہ مرزا محمد حسن قتیل تخلص۔

رقعات ابو الفضل۔ علامی وزیر اکبر شاہ۔

پنج رقعہ۔ مصنفہ ارادتخان واضح اور مشہور پنج رقعہ ظہوری از ظہوری حاشیہ پر دو شرح ہیں۔

۱۔ شرح۔ از عبد الرزاق یمنی۔

۲۔ شرح۔ از مولوی عبد الاحد۔

بعون صانع مکین و مکان و بفضل خلاق زمین و زمان جل جلاله

انشای مادهورام

در مطبع نامی منشی نولکشور واقع لکهنؤ چهاپا شد

بسم الله الرحمن الرحیم

بر رهبران دقیقه‌رس و روشن‌ضمیران صبح‌نفس پوشیده نماند که چون این خوشه‌چین خرمن
ارباب سخن را خیال استعداد راکب نحو و صرف انشا و استکمال این فن گرامی در سر افتاد و در اکثر صحبت
ارباب دانش و بینش را وجه همت خود ساخته استفاده آثار تربیت نمود تا آنکه بقدر همت نیروی مهربانی شان
بر تسطیر عبارات عالیه و دریافت دقائق اشعار قدرت یافته چهره حال بگلگونه هنر آرایش یافت
و چمن‌پیرایان دار العیار سخندانی و جوهریان رسته بازار معانی را نقد و ناسره این گوهران پسندیده آمد
در کمتر مدتی بیاوری طالع شرف ملازمت علامه عصر نواب لطف الله خان ولد سعد الله خان
که چشم زمانه در فضل و کمال عدیل آن مطلع تجلیات آمرزش ابد و بیهمال ندیده دریافته بشغل خط‌نویسی مامور
شد پس از آن در سرکار پادشاهزاده جمشید فر جهاندار شاه بهادر به میر منشی گری عز امتیاز اندوخته
تا انقراض ایام اورنگ آرائی برفاقت نواب کوکلتاش خان بخدمت مذکور قیام داشت
مسودات احقر که چندین بیاضها بسوادش چون رخساره مهوشان بخط عنبرفشان روکش نسخه
ریاض رضوان می‌گشت در هنگامه پادشاه گردی به اثاث البیت به یغما رفت برخی از آن

که در کاغذ با برآورده بتکلیف برادر عزیز گرامی نژاد لاله هرپرشاد که بجوهر قابلیت و استعداد ازلوح جبینش بلمعان ظهور دارد در این اوراق نگارش یافته که چندی درین دارنا پایدار یادگار باشد مشتمل بر دو فصل فصل اول مشتمل بر عرائض و احکام و اوامر و خطوط که از زبان نواب لطف الله خان و نواب کوکلتاش خان بر نگاشته فصل دوم متضمن بر مکاتیب که خود باعزه و احبا انشا آورده سهو و خطا را

قطعه

از بزرگان امید عفو و عطاست ‖ چون بفضل خدا بسعی و عمل
یافت این نسخه صورت انجام ‖ هاتف گفت سال تاریخش ‖ که ز منشیانست یادگار از [illegible]

فصل اول از زبان نواب لطف الله خان عرضداشت مشتمل بر فتح بجناب حضرت خلد مکان

فدوی جان نثار لطف الله بعد ادای لوازم تسلیم عتبه سپهر تکریم و تقدیم مراسم زیارت حریم حرم تعظیم که سجده گاه جباه خداوندان تخت و دیهیم و فروغ بخش نواصی خواقین هفت اقلیم است بعرض عاکفان محفل بهشت نعیم و باریابان بخلعه ملائک تسلیم می رساند که ذریعه مفاخرت دنیا و آخرت یعنی توقیع وقیع جهان مطاع عالم مطیع کالوحی من السما نزول اقبال و حلول اجلال فرموده و آداب استقبال و احترام و وظائف تکریم و اکرام مرتب و متوظف گردانیده بمیامن ورود سعادت آمودش تارک افتخار بذروه فلک دوار سوده **شعر** سر احقر باوج عزت افراخت ‖ پست همت از خاک بر داشت ‖ از آوارگی شنتا و دهنتا و فلیا و مانومور یا و سائر کفره [illegible] و اوباش اضلاع بهیلسوره و اطراف ها و تاکید سرعت عزیمت احقر بتنبیه آن فرقه شقیه ارشاد شده بود مواد تفاخر و استبشار افزود بمجرد ورود مسرت آمودش عازم مقصد گردیده در موضع چیلاپو منزل گزید و فردای آن بلافصل کوچ کرده در اثنای راه کفره نامه سیاه که در شعاب جبال و دره های کوهسار چون مور و ملخ نزول ادبار داشتند قریب بیست هزار سوار و پیاده بلشکار جوق جوق از هر طرف نمایان گشته فوج ظفر موج را محاصره کردند فدوی بترتیب افواج پرداخته بهیر را در میان گرفته با کفره نکوهیده کار آماده پیکار گردید نوایر جدال و قتال اشتعال یافته هنگامه حرب و ضرب از طرفین گرم گردید چون وفلیا کافر تفنگچیان کرناتکی زیاده از دو هزار پیاده با خود داشت از غرش بندوق و صدای بان عرصه کارزار نمودار رستخیز گردید و ببارش تیر ابر مدار کمان هدف سینه دشمنان از گوهر آبدار پیکان لبریز گشته

بالکه ابر بسیار بارنده باران ۱۲

از هر طرف که بهیئت مجموعی می ریختند مبارزان منصور به نیروی بازوی جرات و دلاوری زده زده
بر می داشتند همچنین از اول روز تا شام زد و خورد بسیار آویزشهای بیشمار که نظیر کارنامهٔ رستم و اسفندیار
بود در میان ماند آخر کار سنتا و دهنتا با پنجهزار سوار منتخب و مسلح سمت فوج فدوی اسپان تاختند و بجسارت
خسارت با نهنگان بحر وغا آمیخته چپقلشها نمودند غازیان نصرت‌مند و پهلوانان همت بلند از انبوهی اعدا
نه اندیشیده پای ثبات در زمین کین افشرده داد سعی و جهاد دادند و بسیاری از مبدیشان را رهگرای
مطمورهٔ نیستی گردانیدند و جمعی کثیر را دران بحر پر آشوب هیجا به تیغ بادحملهٔ دلیران فیروزی لوا سرگریبان
فنا فرو رفت و جم غفیر را زخمهای کاری بسان لاله و گل بر جگرها بشگفت بالجمله اشقیا شکست فاش یافته
طریق هزیمت پیمودند و فتح عظیم نصیب اولیای دولت قاهره گردید درین کارزار قریب هزار کافر
خاسر علف تیغ انتقام غزات اسلام گشتند و بسیاری زخمی شدند و از غازیان قریب دوصد تن بر تبهٔ
شهادت فائز گردیدند و زیاده بر سه صد کس زخمی شده از شاخسار مردمی گلهای نیکنامی چیدند مفصل
بانهای منهیان بعرض قدسی خواهد رسید و بندهای جان نثار در جلدوی حسن تردد امیدوار اندکه
بافزایش مراتب و مناصب سر افرازی یابند آفتاب فتح و ظفر از مطلع هفت کشور طالع باد

عرضداشت بجناب حضرت خلد مکان مشتمل بر فتح

فدوی بلا اشتباه لطف الله جبین عبودیت و جان نثاری و سیمای فدویت و فرمانبرداری بخاک
آستان ملائک آشیان نور آگین ساخته بعرض ایستادهای پایهٔ سریر عرش مماس و باریافتهای
کریاس گردون اساس می رساند که خانه‌زاد بعلتیهٔ سماوی برکات بنا بر تنبیه اشقیا و استحکام تهانجات
دستوری یافته بطی پانزده مرحله نهم شوال در ظاهر گهاتاؤن دائره نمود جواسیس خبر آوردند که سنتا همی
با ده دوازده هزار سوار و پیاده های بیشمار در شعاب جبال و پای حصاره گده نزول ادبار دارد و هنوز
بسبب بارش علی الاتصال ترتیب فرود آمدن فوج و تدبیر ساختن مورچال به عمل نیامده بود که آن
شقی ازلی با خیل کفرهٔ ضلال انتهاز فرصت یافته آخر شب در حالت نوم و بیخبری حمله آور گشت شور و
غوغای مخالفان پنبهٔ غفلت از گوش یلان برگرفت از انجا که از خفته تا بیدار تفاوت بسیار و چنین وقت
محک امتحان جوهر ثبات و فرار است دلاوران منصور اضطراب را بخود راه نداده تهیهٔ زین بندی و پوشیدن
سلاح جنگ کردند درین ضمن غلام‌زاده محمد خلیل تا بجسارت و بیباکی آنها نیاورده با جمعی از بندوقچیان

و مردم شاگرد پیشه پیاده رسیده سد راه مداخلت و مانع نهیب و غارت گردیده [illegible]
به بارش تیر و تفنگ روی اعادی باطل آهنگ از کوچه و بازارها تافت پس از آنکه [illegible] خان
و خداوندخان و دیگر بندهای بادشاهی مستعد و مسلح باو پیوستند بر اسپها سوار شده پای مقاومت
در زمین کین محکم کرده شعله نائره جدال و قتال از طرفین اشتعال پذیرفت متقارن اینحال فدوی
با تابینان و رفیقان ملحق گردنده غلام زاده مسرور خان و دیگر مجاهدان را به [illegible] و او
سنتا مغرور و متکبر با گروهی انبوه جلوریز بر فوج فدوی ریخته هنگامه جنگ [illegible] گردید و [illegible]
وغا از هوی های یلان و نره و خورد پردلان نمودار آثار رستخیز شد هر چند مدبران پای [illegible]
به طعن سنان و تیغ جانستان جنقلشهامی نمودند حسام خون آشام مبارزان در خرمن وجود [illegible]
برق خاطف می پیچید و جمعیت اعدا به تند باد حمله دلاوران فیروزی لوا چون سحاب متفرق [illegible]
و آنقدر که شفق خسارت نقش از کشته ها و خسته ها حساب نگرفته سودای محال در سر بیمغز می افکند [illegible]
معرکه رعد و سوزی بازوی کوشش بجهم افگنی و برق افروزی کشاده پشته خدنگ بلا و تفنگ [illegible] را
از پیش بر می داشتند و در همه آویزش بضرب تیغ سرافشان بسیاری از فریق عدوان را بر خاک هلاک
انداخته رایت استیلا می افراشتند پس از گیر و دار بسیار که یک پهر هنگامه کارزار گرمی داشت [illegible]
پا سائر کفار نگونسار قدم همت باز پس کشیده چون بخت رمیده خویش منهزم گردید غلامزاده با غازیان [illegible]
باشنه کوب تا پای قلعه وردان گڑهه تعاقب نمود بعد از آنکه او خائف و هراسان در قلعه مذکور [illegible]
گشت در رفقائش متفرق و پاشان گردیده سراسیمه از وزرهای کوهسار رخت فرار بجزایر ادبار کشیدند
فدوی همعنان نصرت مراجعت نموده بدائره گاه رسید و فتح عظیم نصیب اولیای دولت قاهره گردید
درین نبرد فیروزی اثر قریب پانصد کس از اشقیا بجهنم واصل شدند و بسیاری مجروح گشتند و
یکصد تن که زنده دستگیر شده بودند بیاسا رسانیدند و سه صد مادیان و نقاره و نشانها و چهار
بهاله و دو صد بندوق بغنیمت بدست غازیان افتاده از بندهای بادشاهی و تابینان فدوی
مجموعه شصت و هفت نفر نقد جان نثار نموده برتبه شهادت فائز گشتند و یکصد و هشتاد نفر زخمها
چهره سعادت برافروختند چون جمیع بندها مصدر تلاشهای مردانه و ترددات رستمانه گردیدند امیدوار
فضل و نوازش اند تا ابلق ایام گیتی خرام و آسمان و زمین در جنبش و آرام است [illegible] سلطنت

خداوند منصور و محفوظ [illegible] معمور باد

عرضداشت ... [illegible] ورود فرمان و اظهار شکر مواهب و تفصیل فتح [illegible] حضرت خلد مکان

خانه زاد ... [illegible] بلطف الله ... [illegible] اطاعت ... [illegible]
... [illegible] ناصیه سایان بارگاه والا ... [illegible] فرسایان ... [illegible] می رساند که ... [illegible]
... [illegible] ارادات ... [illegible] فرمان ... [illegible] الازم الاذعان ... [illegible]
چون مهر که از مطلع انوار برآید ... نزول اجلال نموده نور افزای چهره ارادت گردید ... [illegible]
... [illegible] استقبال ... [illegible] آورده آن ... [illegible]
مواهب اضافه پانصدی ذات و بحالی ... [illegible]
... [illegible] سرخروئی ... [illegible]
پیوند ... [illegible] کار ... [illegible] کفر و انتزاع قلاع و تسخیر ... [illegible] سعادت ... [illegible]
نمود و شکر تربیت و خانه زاد ... [illegible] زیاده از آن است که معروض دارد ... [illegible]
... [illegible] نیست ... [illegible] انگشت ... [illegible] امید واثق است که ... [illegible]
بندگی ... [illegible] عالم آرائی از مطلع ... [illegible] کشورگشائی ... باد

عرضداشت ... [illegible] ورود فرمان و اظهار شکر مواهب ... [illegible] حضرت خلد مکان

خانه زاد ... [illegible] بلطف الله ... [illegible] عبودیت ... [illegible]
انجمن ... [illegible] احترام می رساند که ... [illegible]
... [illegible] و ... [illegible] و اضافه ... [illegible]
ذات ... [illegible] اضافه یکصدی ذات و پنجاه سوار ... [illegible] محمد خلیل ... [illegible]
چون وحی آسمانی نزول نموده ... [illegible] افتخار ... [illegible] فلک الافلاک ... [illegible] و شکر ... [illegible]
از حیطه طاقت بشری ... [illegible] است ... [illegible] لطفت ... [illegible] پیوست ... [illegible] ذره
... [illegible] هزار خورشید ... [illegible] این ... [illegible] استحکام ... [illegible] و تعیین تهانه داران
... [illegible] و تنظیم ... [illegible] تفصیل ... [illegible] معروض ... [illegible]
ارشاد ... [illegible] زیاده ... [illegible] اقالیم ... [illegible] کشور ... [illegible] خاقان ... [illegible]

تیغ ... [illegible] سند اند از خود سران مدبران باد

عرضداشت مشتمل بر ورود فرمان و اظهار شکر مواهب بجناب حضرت خلد مکان

عالم والا بارگاه ... [illegible] ابرهای بندگی بر زمین خاکساری سوده و طریق پرستندگی بگام فرمانبرداری پیموده ... [illegible] عرض سعادت اندوز ان ستوده فلک فرسا و جبهه افروزان عتبه سپهر اعتلا می رساند فرمان معلی شان ... [illegible] هزاران جان گرامی نثار هر حرف ... [illegible] هدایت قدسی سرایت ... [illegible] فرموده ... [illegible] در سواد خط این توقیع ... [illegible] انشاء الله تعالی ... [illegible] سعادتی بالاتر از ان نباشد ... [illegible] قطعه

تا هست عقل واسطه انتظام دین	تا هست علم قاعده استوار شرع
... [illegible] باد اجلال ...	برترکند ار تو باد ... [illegible] شرع

عرضداشت در جواب ورود فرمان مشتمل تفویض صوبه داری دار الظفر بیجاپور و اظهار شکر مواهب بجناب حضرت خلد مکان

... [illegible] باستحقاق و لطف الله ... [illegible] آداب تسلیمات و ... [illegible] کورنشات که ... [illegible] مریدان مرشد پرست است بعرض مستفیضان ... [illegible] می رساند فرمان فرخنده عنوان ... [illegible] اعجاز اختصاص مشتمل بر مرحمت خدمت نظم و نسق صوبه دار الظفر بیجاپور ... [illegible] قلعه و شهر پناه ... [illegible] خلعت خاصه ... [illegible] ... [illegible] سوار ورود ... [illegible] تقدیم مراسم تعظیم و استقبال آن مثال ... [illegible] سعادت گردانید و خلعت قدر بخش افتخار افزا ... [illegible] پیرا ... [illegible] شعر

گردید ... [illegible] زمین بارگاه	... [illegible] سپید و چه ... [illegible]

انشاء الله تعالی در ... [illegible] آن صوبه ... [illegible] بندهای درگاه والا ... [illegible] رعایا و برایا و استیصال متمردان و اخراج و ازعاج سرکشان ... [illegible] خزانه ...

ذخائر و منع مشتبهات و رفع مسکرات و قطع و فصل دعاوی و معاملات بر وفق شریعت غرا و عدالت عالم آرا اهتمام تمام بظهور می رساند مبادا سر تربیت مرشد بر حق و دقیقه از دقائق حزم و هوشیاری فروگذار تا ابد منیر مهر و رنگ بنیاد رنگ سپهر جای قرار و خورشید عالمگیر را تخت مرصع و چتر زرنگار باشد سریر شاهنشاهی و چتر گیتی پناهی فلک پایه خورشید سایه باد

عرضداشت بجناب پادشاهزاده عالیجاه محمد اعظم شاه

خیرخواه لطف الله تارک نیاز و بندگی بگاههای کورنش و پرستندگی بر آستان سوده بعرض معتکفان آستان دولت نشان فیض اقتران می رساند مثال واجب الامتثال و حکم مثال نزول اجلال فرمود که فدوی از کهیلسوه کوچیده بسرعت سریع تر با افواج همراهی سعادت تقبیل بساط فیض مناط دریابد همدران روز بهجت افروز نشان مکرمت عنوان بهمان مضمون نوازش مشحون ابهت ورود ارزانی فرمود که به آرزوی دیرینه کامیاب گردد لهذا بمجرد وصول هر دو حرز جان که تمیمه بازوی سربلندی و دقیقه عزت و ارجمندی است از مکان اقامت کوچیده پای قلعه ... گذهه منزل گزید انشاء الله تعالی در همین هفته شرف اندوز والا رست اکسیر خاصیت می گردد چه سپه از خار راه سخن گل مقصود می دهد اکنون که بمجوسیل بدیار روان شده ام بعد از سعادت آستان بوس تدابیر انتزاع قلاع و تسخیر اماکن و بقاع آن اضلاع و اقطاع که مرشدزاده بر حق بدان مامور اند بعرض خواهد رسانید کسوت دولت ابد توام بطراز نصرت من الله مزین و جناب جهان ملجا جهانبانی منصور و معین باد

عرضداشت بجناب شاهزاده والاگهر محمد بیدار بخت

خیرخواه لطف الله گلهای کورنش و تسلیمات زیب تارک تفاخر و مباهات ساخته بعرض حواشی نشینان بساط میمنت نشاط می رساند مثال فرخ فال از پیشگاه سده سپهر تمثال متضمن بر ارشاد تعیین که خیرخواه یکرنگ با افواج همراه از گهتایون برسم یلغار بر رکاب نصرت شعار رسیده بتنبیه کفره فجره که از ملک محروس پیش بیا و شمار ... شده هر جمعیت ادبار بحر ابد تهمیم آثار ... شد طریق رفاقت بجا آرد و تا اعدا ... گرد ... شاهزاده ظفر آماده رخصت ... بصوب از ... نزول اجلال شود لهذا همان روز از گهتایون کوچ کرده پای بهوسانگدهه اقامت ورزیده انتظار نزول موکب ظفر شعار دارد هر جا امر شود بنجاح استعمال شتافته رفیق طریق جان نثاری گردد طلبگار تو دارد انتظار

درجهان گردی که پنداری زمین را می کشد و در زیر پای خود چو کوکب دولت و اقبال از افق گشت و
... لامع بادشاهزاده بختیار بخت بعد از آداب کورنش و تسلیمات عرض مستقیمان ... اظهار
حضور عالی و منتسبان انوار انجمن مفاخر و معالی می رساند و درین ایام فرخنده فرجام که عرصه جهان با
... بهار ارم تزئین و بساط زمین به کثرت شقایق و ریاحین روکش نسخه بهشت برین است نوید ...
... جهان کشا ... فلک فرسا باین طرفها ساطع و افروز گردیده جهانیان را مژده امن و امان
... دل شهادت دعا و راز بود و در آرزوی این بشارت شگرف چشم تمنا باز داشت
... شکر خدای را که تواند شمار کرد تا کیست آنکه شکر یکی از هزار کرده غبار راهی که از
سمند اقبال ... به دیده انتظار کشیده ... که نزول اعلام ظفر اعتصام
فروغ ... شوق زمین بوس سر رشته اختیار از دست می برد خوشا وقتی که ... بقدوم
بهار ... صحن چمن و رشک فضای گلشن گردد و صیت کام بخشی و کامرانی و آوازه قدردانی
و ... آسمان در گذرد و آفتاب عظمت و بهروزی از مطلع ابهت و فیروزی طالع باد

... الملک غازی الدین خان بهادر فیروز جنگ مشعر بر مبارکباد فتوحات

کوکب نصرت و فیروزی ... سر آمد مبارزان خداوند جهان قدوه ... خان خدا
کشورستان ... رکن رکین سلطنت ابد قرین اوج پذیر باد و درین زمان سعادت اقتران
که ساحت ... صبح اقبال مهبط انوار امن و امان و سر خود سران بچوگان تیغ سر افشان
مجاهدان عساکر ظفر عنان گوی صفت غلطان است ظهور فتوحات متواتره و متکاثره و افتتاح حصن حصین و
قلاع متین که به سر بسری ... ببرین می خارید ند و تسخیر آن ممالک اطول و سعت و فسحت و انقیاد سرکشان و راجهای
عظیم الشان و سرتابان ... نشان با خبار ... وضوح یافته موروث سرور و شادمانی و منشاء خرمی
و کامرانی گردید نظم

برآید تیغ از دستت به جباب | مزاج فتح میدانت سنانت
چو جوی کوهساران آید زور با | بود ... ظفر ... بر کمانت
مبارکباد بفضل فتاح حقیقی

بعد ازین هم نوید فیروزی و خبر عدو سوزی علی التواتر سامعه افروز شواد نظم

این فتح و هزار فتح دیگر | از فضل خدا شود میسر

به ... الملک روح الله خان

[illegible marginal notes]

سمع الوای که مکتوب آن مشتاق رقم گردید صاحبا امیدگاها گرامی نامهٔ راحت افزا که الفاظ دلفریبش چون کرشمهٔ شکرلبان شورانگیز و معانی حیرت افزایش مانند طرهٔ سبزخطان دلاویز بود لمعهٔ وصول افگنده دلشاد و کامیاب ساخت و مضامینش که مالا از جواهر زواهر مهربانی و مشحون از گهرهای شهوار قدردانی بود ملینگ خرمی بر دیدهٔ دل نهاد وسعت رسید دو بیداد ام از نور افزا و رشید به مشام جان من از طیب او معطر شده از توالی عوارض متخالفه بر مزاج شریف و تجویز نیابت بخشیگری باین نحیف ایما رفته بود حکیم علی الاطلاق آن برگزیدهٔ نفس و آفاق را از طوارق تنوعات بر کران و با اعتدال طبیعت توامان دارد و مستدعا رتا حال در خجسته بنیاد و مستوقف است بمجرد رسیدن خزانه بنگاله که برسانیدن آن از حضور مأمور است به تعجیل عازم مقصد گشته به دولت دیدار فائض الانوار فائز می گردد چون تربیت عزیز القدر سعادت نشان خانه زادخان بر ذمهٔ همت والا نهمت لازم بل الزم ست امر نیابت بخشیگری بنام آن گرامی تر از جان مقرر شود فقیر بعد رسیدن حضور در تمشیت امور لازم التقدیم و تعلیم مقدمات بخشیگری تقید خواهد نمود چشم به دور بتفضل الهی آن سزاوار سربلندی شایسته رشد و ارجمندی گوی سبقت از اقران میرباید تا چاق شدن آن امیدگاه در جمیع کارها مورد تحسین و آفرین میگردد زیاده عمر و دولت باد

بعمدة الملک غازی الدین خان بهادر فیروزجنگ نوشته

سپهر از گروه طی کرده وادی فراق ... همعنانم آرزو با همه متاع اشتیاق ... منشور لامع النور کرامت نشور عز ورود فرمود که فدوی درگاه با افواج همراه بر جناح استعجال شتافته بموکب ظفر اثر آنسرور سرافراز گلشن افتخار ملحق گردد و در قتل و اسر سنتا ... ساعی گشته ... لهذا از اسند ابور کوچیده رهگرای منزل مقصود است ... آرزوی دیرینه بسر آمد نظم

لله الحمد هر آنچیز که خاطر میخواست ... آمد آخر ز پس پردهٔ تقدیر پدید ... از مکان اقامت عساکر خبری بتازگی از کافر سیه ... باشد مطلع گردد

بعمدة الملک غازی الدین خان بهادر فیروزجنگ

می آیم و اشتیاق پیش آهنگ است ... و نسیم صبا با النگست ... سامی ملاطفه تلطف افزا که هر حرفش حامل هزار گونه دلبستگیها و هر لفظش از اسکیلای شوق و مکنونات محبت معنوی چهره کشا بود ورود نمود حیات تازه کرامت فرمود بیت این تازه رقم از قلم کیست که باد ... جان من دلداده فدای رقم او

امروز که شنبه نهم این ماه است قرین منور پور نهرلی توجه منصور گشت و بلا فصل مقام گاه فرسای طریق مقصود است خوشا روز جهان افروز که دیده رکاب رسیده تکحل الجواهر دیدار جهر انوار نورانی گردد و ساعه آرزو بشرف مکالمه و محاوره بر باصره تفوق جوید بیت هر چند دوره ام از تو که دور از تو کس مباد
لیکن امید وصل تو ام عنقریب است زیاده عمر باد هزه آن رب العباد

بعمدة خوانین بلند مکان مختار خان بهادر فرد

آن یار که گفتا بتو ام دل نگرانست گو بسم ایشک لب لبالب امشب نگران باشی سامی نمیقه طرب پیرا حاوی اشتیاق دید نهاد و تاکید زود رسید نهاد روقت خوش رسیده قالب افسرده را جانی تازه بخشید مقار فتها برای کار پیر و مرشد بر حق گوارا باید کرد که در عالم بندگی بی اختیار است و گرنه شعر جدائی از تو تصور نمی توان کردن بکسی زجان گرامی چرا جدا باشد امروز چهارم این ماه از احمد نگر با جزا نه بادشاهی کوچ کرده بعزم استیلام سده فلک احترام مراجعت نموده امید واثق است که عنقریب بمساعدت بخت ارز انجامد و رفع قلق دلها گردد زیاده عمر باد

بعمدة الملک خانجهان بهادر ظفر جنگ کوکلتاش خان

نواب مستطاب مبادی آداب و الاخطاب خداوند خدایگان کریم الخلق عمیم الاحسان سلامت بعد از طی مراحل ضراعت و انکسار معروض رای فیض پیرای عالم آرای می دارد از آن باز که عنان عزیمت سعادت منوط بآن سمت منعطف و مبسوط گشته نیاز مند ارادت آئین بدو کلمه خیر خبریت اثر مسرت آگین نشده مرا ز یاد تو برده تر از دیده من ستم زمانه ازین بیشتر چه خواهد کرد حق علیم است که از محرومی صحبت اکسیر خاصیت چه قدر آلام روحانی که نمی کشد و زبان حال باین مقام مترنم دارد بیت ذوق الطاف توای کاش نمی یافت دلم یاد هر لطف تو اکنون سبب صد الم است بعد ازین متوقع آنست که مشام آرزو بروایح ترسیل مراسلات معطر و گلزار تمنا بر شحات یاد آوری منضر باشد فرد
دارد نظام کار جهانی ز لطف تو کار تو از لطف الٰهی نظام باد

به بخشی الملک بهره مند خان در عیادت و شفا

مزاج وهاج سراپا ابتهاج صحت امتزاج آن زینت بخش صدر اقبال همواره بر منهج سویت و اعتدال مستقیم باد باستماع خبر عارضه بدنی و علل جسمانی از دیده خونبار لعل بدخشانی فرو می بارید و آه سرد از دل

ع ابوای کرمکتوب آن مشتاق ترقیم کرده بود صاحبا امیدگاها گرامی نامه راحت افزا که الفاظ دلفریبش
چون کرشمهٔ شکرلبان شورانگیز و معانی عجایب نمایش مانند طرهٔ سمن عذاران دلاویز بود بلمعهٔ وصول افگنده
دل ناشاد کامی را دو چندان تازگی بخشید و حقایق آن شهر مهربانی و شیوهٔ نوازش که از گهرهای شهوار قدردانی بود علیک خبری
بر دیدهٔ دل نهاده رسید و دیده ام از نور آن روشن گشت مشام جان من از طیب آن معطر شد از تواتر
عوارض متخالفه بر مزاج شریف و تجویز نیابت تحصیلداری بامن نحیف اظهار شده بود حکیم علی الاطلاق آن برگزیدهٔ
آفاق را از طوارق تنوعات برکران و با اعتدال طبیعت توامان دارد و دوستان را تا حال در تجربهٔ بنیاد و ضرور
است بحجرو رسیدن خزانهٔ بنگاله که رسانیدن آن از حضور بامور تعجیل عازم مقصد گشته بدولت دیدار
فایض الانوار فائز می گردد چون تربیت عزیز القدر سعادت نشان خانه زاد خان بر ذمهٔ همت والا
لازم بل الزم ست امر نیابت تحصیلداری بنام آن گرامی تر از جان مقرر شود و تقیید بعد رسیدن حضور در تمشیت
امور لازم التقدیم و تعلیم مقدمات تحصیلداری تقیید خواهد نمود و چشم بد دور بفضل الهی آن سزاوار سربلندی
شایستهٔ رشد و ارجمندی گردیده است از اقران می باید تا چابک شدن آن امیدگاه در انجام کارها مورد
تحسین و آفرین میگردد زیاده عمر و دولت باد

بعمدة الملک غازی الدین خان بهادر فیروز جنگ نوشته

میر سیم از گوره طی کرده وادی فراق بهمنا آرزو بار متاع اشتیاق منشور لامع النور کرامت
عز ورود فرمود که فدوی درگاه با خواص همراه بر جناح استعجال شتافته بموکب ظفر اثر انسر و سرافراز گلشن اعتبار
ملحق گردد و در تمثل و استسعار خاکسار که با تولد آوارگی و دشت نوردی شهر تا فتنها سجا آید لهذا از ابتدا پور کوچیده
رهگرای منزل مقصود و استسعادشیبی گردید گر چه خاطر ناکاره آرزوی دیرینه بسر آمد نظم
لله الحمد هر آنچیز که خاطر می خواست آمد آخر ز پس پرده تقدیر پدید از مکان اقامت عساکر خبری
بنمانی اگر از قرار سیده باشد مطلع گردد

بعمدة الملک غازی الدین خان بهادر فیروز جنگ نوشته

می آید و اشتیاق بیش آهنگ ست و رقعت سیرمن صبا بالتکاست سامی ملاطفه تلطف افزا که هر
حرفش حامل هزار گونه دلبستگیها و هر لفظش از استیلای شوق و مکنونات محبت معنوی چهره کشا بود ورود
حیات تازه کرامت فرمود بیت این تازه رقم از قلم کیست که باد جان من دلدادهٔ فدای رقم او

امروز که شنبه نهم این ماه است قرین منور پور منزل فوج منصور گشت و بالفضل مقام گاهم قدرسامی طریق مقصود است خوشا روز جهان افروز که دیده رمد رسیده تحمل الجواهر دیدار جهر انوار نورانی گردد و سامعه آرزو بشرف مکالمه و مجاوبه بر باصره تفوق جوید بیت هر چند دورم از تو که دور از تو کس مباد
لیکن امید وصل تو هم عنقریب است زیاده عمر باد منزه آن بریاالعباد

بعمدة خوانین بلند مکان مختار خان بهادر فرد

آن یار که گفتا تو اهم دل نگرانست ۞ گویم سم اینکه لبدا امیدی نگران باشی و سامی نمیقه طرب پیرا حاوی اشتیاق دید نما و تاکید زود رسید نمادر وقت خوش رسیده قالب افسرده را جانی تازه بخشید مفارقتها برای کار پیر و مرشد بر حق گوارا باید کرد که در عالم بندگی بی اختیار است و گرنه شعر جدائی از تو تصور نمی توان کردن ۞ کسی ز جان گرامی چرا جدا باشد ۞ امروز چهارم این ماه از احمد نگر با خزانه بادشاهی کوچ کرده بعزم استیلام سده فلک احترام مراجعت نموده امید واثق است که عنقریب بمساعدت بخت کار انجام درفع قلق دلها گردد زیاده عمر باد

بعمدة الملک خانجهان بهادر ظفر جنگ کوکلتاش خان

نواب مستطاب مبادی آداب والاخطاب خداوند خدایگان کریم الخلق عمیم الاحسان سلامت بعد از طی مراحل ضراعت و انکسار معروض رای فیض پیرای عالم آرای می دارد از آن باز که عنان عزیمت سعادت منود با آن سمت منعطف و مبسوط گشته نیازمند ارادت آئین بدو کلمه خیر خیریت اثر مسرت آگین نشد ۞ هر از یاد تو برده ترا ز دیده من ۞ ستم زمانه ازین بیشتر چه خواهد کرد ۞ حق علیم است که از محرومی صحبت اکسیر خاصیت چه قدر آلام روحانی که نمی کشد و زبان حال بدین مقام مترنم دارد بیت ذوق الطاف توای کاش نمی یافت دلم ۞ یاد هر لطف تو اکنون سبب صد الم است ۞ بعد ازین متوقع آنست که مشام آرزو بروایح ترسیل مراسلات معطر و گلزار تمنا بر شحات یاد آوری منضر باشد فرد
دارد نظام کار جهانی ز لطف تو ۞ کار تراز لطف الهی نظام باد ۞

به بخشی الملک بهره مند خان در مبارکباد شفا

مزاج وهاج سراپا ابتهاج صحت امتزاج آن زینت بخش صدر اقبال همواره بر منهج سویت و عتدال مستقیم باد باستماع خبر عارضه بدنی و علل جسمانی از دیده خونبار لعل بدخشانی فرو می بارید و آه سرد از دل

پرورده سرفلک می کشید بحمد الله و المنة که بفضل و کرم حکیم شافی غبار کسل از چهره مزاج شریف زائل گردید و شهسوار قصر لطیفه از منزل مرض بفضای صحرای عافیت خرامید شعر یارب که خدا طرا خسته کرده بود چنین وی خدا اثر سخاو برگرفت وسلامتی و تندرستی وا گماباد

به برادر خورد در جواب خطوط ایشان

برادر عزیز القدر برادر جان بهتر از جان به بهترین امیدها که بهر اسباب علیا اوقاتم باشد خطوط بدل نزدیک شما مشتمل به تعبیر مسند لائق کریم النفس بی آنکه تاکید شود در آنچه باید پرداخت می پردازند و ما را رضامند مسیدارند آنچه را از ... مرضی داشته برگزیده شود و غیره فرستاده می شود نظر بر آن دارند ... کمتاول ... که بخواهم همچنان باشد زیاده چه نظم آید سرمایه سعادتمندی و رتبه سربلندی ... روزی باد همیشه مبارکباد تولد شاهزاده ... فدوی درگاه لطف الله بعد تقدیم لوازم ... خجسته سکالی بعرض باریافتگان حضور والی متعالی می رساند دریں زمان بهشت اقتران که زمانه مالامال شادمانی و لبریز عیش کامرانی بود به اصفای این خبر که شاهزاده والاگهر قدم فرخنده اثر بعالم ظهور گذاشته فروغ بخش دیده اقبال گردید کوس تهنیت بلند آوازه گشت و شادمانی از اندازه در گذشت صبح را از خنده لب نایابم از شادیش آفتاب از آسمان گو همه مبارکباد ... حق تعالی او را در مهد امن و امان پرورده از بزرگ داده آن مهر سپهر خلافت و جهانبانی را بر تارک مبارکباد ... گرداناد شعر بقای دولت و اقبال و حشمت باد افزون کز اندازه شمار آید

مبارکباد تولد پسر بجناب حضرت اعلی

فدوی بلا اشتباه در لطف الله تارک نیازمندی بکلمهای تسلیمات درپرساند کی برکات ... بعرض باریافتگان آستان دولت نشان فیض اقتران می رساند دریں هنگام بشاشت انتظام مژده طلوع کوکب دولت از آسمان جلالت و سطوع نیر سپهر سعادت از افق ولادت فرخنده تهنیت و مبارکبادی بسمع نوید طلبان رسانید و آوازه سرور و شادمانی از پرده هفت آسمان درگذرانیده بسبب از آن نهال شرف تازه گشت گلشن ملک چنانکه تازه شود برگ گل ز باد شمال + باری تعالی قدوم دولت توام آن جلیل میوه باغ حیات بر جمیع دولتخواهان فرخنده و همایون کناد لحظه به لحظه اثر طلوع آفتاب اقبالش منتشر اندو اختر شوکت و اجلالش متصاعد گرداناد زیاده حد ادب نیست مهر دولت و بهروزی از مطلع ظفر و فیروزی طالع باد

مبارکباد تولد پسر به قاضی القضات

محکمهٔ شریعت اطهر بوجود کرامت مسطور آن مروج قوانین شریعت نبوی محیی مراسم ملت مرتضوی باد والله الحمد
والمنة که آن مهر سپهر کمال را بر آسمان اقبال فرخنده کوکب طالع گشت و در روضهٔ فضل و افضال را بر کنار
جویبار اجلال سرو سرفراز جلوه گر شد فرد بشگفت در ریاض امانی گل امید ٭ طالع شد از سپهر امید اختر مراد
مبارکباد و دیدهٔ آرزوی ارباب مکارم بلمعات جمال آن قرة العین روشن شواد

تهنیت شاهزاده بجناب بادشاهزاده محمد اعظم شاه

خیرخواه بلااشتباه لطف الله تقدیم لوازم خیراندیشی و دولتخواهی را سرمایهٔ سعادت نامتناهی انگاشته بعرض
واقفان محفل فردوس منزل می رساند در هنگام فرخنده فرجام که بتاثیر اقتران سعود آسمانی و تاید انصرام
نجوم شادمانی سعادت با کرامت مقترن بود طلوع رخشنده اختری از برج عظمت و اجلال و سطوع گرامی
گوهری از درج سعادت و اقبال قلوب هواخواهان را انفراح موفور و انشراح نامحصور کرامت فرمود
قطعه مهی براوج سپهر جلال تابان شد ٭ که کس ندید چنین ماه در هزاران سال ٭ خجسته طالع و روشندلی
مبارک پی ٭ فرشته طلعت و نیک اختر همایون فال ٭ امید که این فرخنده نوید بر جمیع خیرخواهان مبارک
و روزنامچهٔ سعادت از نکام طالع این جوان بخت بر رونق جوانی مقرون شواد

مبارکباد در تولد نبیره بجناب مشکوی خلافت

خانه زاد هواخواه لطف الله سیمای بندگی بر زمین پرستندگی سوده بعرض پرستاران دولت و عظم حرم و
واقفان حریم دولت مقیم می رساند که چون بروز گوهر رفیع از معدن مراد و سیله از دیاد مراد و نشید
و طلوع اختر رفیع از مکمن مقصود و اسطهٔ حصول اسباب سربلندی است ظهور گرامایه دراز درج ولادت
فرزندان کوکب از افق سعادت و در شبستان آمال شاهزادهٔ والاگهر بلند اقبال مبارک و فرخنده باد تا آن
در گهر و تاب در مهر انور متمکن بود آن فروغ گوهر خلافت و فرمانروائی لمعهٔ خورشید سلطنت و کشورگشائی
در ظل ظلیل خاقان جهان خدیو گیتی ستان بعمر طبیعی و نیل مرام فائز شواد بیت

از نکهت این مژده زمان گشت معطر ٭ وز پرتو این لمعه جهان گشت منور

مبارکباد وزن در جناب بادشاهزاده محمد کام بخش

خیرخواه بلااشتباه لطف الله چهره نیاز بگلگونهٔ عبودیت و انکسار برافروخته بعرض پایه بلند گان اریکهٔ
فریدون احتشام جمشید احترام می رساند که درین زمان فرخنده توامان نوید وزن بندگان زمین تمکین

فلک توامان سامع افروز همگنان گردید ابواب خرمی بروی دلها کشاده وار تصدق خیرات مبرات گوشه نشینان ومحتاجان را صلای کامرانی درداد نظم ترا ز چشم در ره داشت یکسال * که آمد در پرتش خورشید اقبال * ترا ز غرق حیرت بهر آن بود * که دوکیا با به ساغر کس نه پیمود * لله الحمد که از میمون عنصر گرامی میزان سر ناز تا بسمان افراخت و عالمی را کامیاب فواید لطف و احسان ساخت حق عزوجل مبارک کناد و از شان و شکوه شهنشه خدایگان جهان کفه میزان هم پایه آسمان شواد

مبارکباد سالگره به شاهزاده بیدار بخت

بعد ادای آداب بندگی بعرض عالی متعالی می رساند هزاران شکر بدرگاه ایزدی که این سال فرخنده فال در ساعت سعید بر سنین عمر ابد قرین آن نوباوهٔ باغ سلطنت و جهانبانی افزود و دلهای هواخواهان را بشاهراه شادمانی رهنمونی نمود بمیمنت این سالگره زدلها واکرد * از بهر نشاط و عیش خوش ابکار گره کشایان لب بکاران و حاجتمندان امید واران بر جمیع دولتخواهان فرخنده و همایون کناد و رشتهٔ سالگره الی یوم التناد بعقود مسعود منعقد گرداناد نظم صد جشن تو در سال گره می خواهم * هر سال زرشته ره گره می خواهم * در کار کسی گره نخواهم لیکن * اینجا گره از پی گره می خواهم *

مبارکباد وزن بجناب شاهزاده محمد اعظم شاه

بعد تبلیغ مراسم تسلیمات و تسویغ لوازم کورنشات بعرض فیض اندوزان بساط میمنت مناط می رساند که درین فرخنده اوقات نوید وزن عنصر کرامت سمات سامع پیرا گشته گلهای نشاط بر تارک هواخواهان فشاند و رشتهٔ شگفتگی در زمین دلها دوانید اهل احتیاج از جود آن پهلوی غنا بقارون زدند و ارباب افلاس از ایثار آن سرمایهٔ معاش ابدی فراهم آوردند آفریدگار زبان مبارک و مسعود کناد و الی یوم القیام میزان را بوزن عالی کامیاب مفاخر و معالی دارد

مبارکباد سالگره شاهزاده محمد اعظم شاه

بعد ادای آداب کورنشات معروض حواشی بساط مکرمت مناط می گرداند که درین آوان فیض اقتران بشارت خجسته بشارت سالگره ساکنان خطهٔ خاک را از جشن جمشیدی خبر داد و زهره طرب ساز با دف و چنگ محفل نو آیین عشرت بکرهٔ آسمان سوخت آراسته کوس شادمانی بربام فلک نهاد الحمد لله که این سال فرخنده فال بر عمر گرانمایهٔ ابد پایه افزود و عالمی را از فیض عام و سماحت بی قیاس کیسهٔ فراخ آمال بر آمود ایزد بیچون مبارک و میمون کناد بیت حیات لطف شاه خضر عمر جاودان کرامت کناد مصرع من عمر تو جاودانه خواهم که شود * فرمان بر تو زمانه خواهم *

این رشته که دارد گره سال گره چون تسبیح هزار دانه خواهم که شود

به نجیبی الملک ذوالفقار خان بهادر

تا بدر مستنیر از خورشید منیر تاب پذیر است همواره فتح و ظفر همعنان مواکب گیتی کشای آن سرگروه مبارزان عساکر نصرت پیکر و سر آمد مجاهدان جیوش ظفر اثر سمو المنزلت رفیع المکان کریم الخلق بسیار مهربان باد درین خجسته ایام که افاضت انوار آفتاب بشارت با فضای مرغزار رشک جنت المأوی بود مژده مراجعت سامعه پیرا گشته افسردگان بادیه فراق را زندگانی تازه عطا فرمود و ابواب انواع تفریح و تنشید بر روی و دلها کشود والحمد لله ثم الحمد لله فرد ؛ بیا بیا که مرا بی تو غم بجان آورد ؛ بیا که بی تو نفس بر نمی توان آورد ؛ چون بطی مراحل بسرعت بکار رود منت بر چشم مشتاقان است و همان قدر مسافتها که بگام عجلت پیموده شد متم باصول منتظران ؎ زود آمدنت نظر بشوقم دیر است ؛ می آئی اگر زود تر آئی دیر است ؛ زیاده عمر و دولت باد

مبارکباد عید به نجیبی الملک روح الله خان رباعی

ای اختر برج سعد با بخت سعید ؛ بر خیز و طرب گزین که عید آمد و عید ؛ هر وعده که اقبال نمود است ترا امروز قریب است اگر بود بعید ؛ الحمد لله که هلال فرخنده فال شوال سیمای سعادت نمود از منظر قصر زرانددود افق به منتظران نمود و جهانیان را باستلذاذ لذائذ جسمانی و استماع صفیر نفیر شادمانی به آبروی سپید اشارت فرمود هنگامه مجلس عشرت گرمی پذیرفته و ریاض مراد اهل صلاح و سداد بگلهای خرمی رونق گرفت ؎ شد ز و نغمه بر لبهای نشیان ساخت ؛ ترکی خاته در کام و زبان ساخت ؛ مبارکباد روزگار خجسته آثار بخوبی و بهروزی مقرون باد

مبارکباد عید به حفیظ الله خان

برکات ماه متبرک صیام و میمنت طاعات خجسته فرجامش با ایام فرخنده انجام آن زیب مسند حشمت و احتشام فخر انجمن شوکت و احترام سمو المنزلت رفیع الشان کریم الخلق رفیع المکان مقرون باد درین اوان سعادت اقتران قدوم فرحت لزوم عید سعید عرصه گیتی را بگلهای سرور و سرور رشک باغ ارم و مالیان را باقسام اغذیه و نعماء و انواع طرب و شادمانی کامیاب فیض عام گردانید الله تعالی مبارک و میمون گرداناد و ترقیات روز افزون روزی کناد قطعه یا رب این عید صد هزار دگر ؛ باد فرخنده بار بار دگر ؛

جز اطاعت نمودن امر حق ؛ مکناد این زمانه کار دگر

مبارکباد شفا یافتن حفیظ الله خان

صحت و تندرستی که بهترین نعمای الهی و گزین میوه های بهشتی ست همواره نصیب باد شکر ایزد جهان آرا که عارضهٔ بدنی تو کلی جسمانی به فضل ایزد سبحانی بسلامت و کامرانی انجامید و دغدغهٔ شبانه روزی در حضرت حق تعالی بموقف اجابت رسید مبارک باد و قدرت عمر شریف را امتداد لیل و نهار روزی شود دمنه دگر به برکت حکیم جالینوس زمانی خلعت سه پارچه و بجهت مستحقان خیرات دو صد روپیه مرسل گشت از رفع نقاهت و انجبار سپهر وزری دمیده آگهی ... دشمنت مباد گزندت مباد و رنج مباد و به کره آهسته دل و آرام جان و رفع غمی

تهنیت کدخدائی بجان عزیز از جان حفیظ الله خان

همواره هوای سعادت و سربلندی بر تارک بخت آن شایسته رشد و ارجمندی ایشان باد درین خجسته زمان فرخی توامان فرخنده طوی آن اقبالمند ستوده خوی اصغا گردید سرمایهٔ سرور و شادمانی پیرایه نشاط و کامرانی گشته امید که از تاثیر قران السعدین آثار سعادت بر صفحات احوال ظهور نماید و از تمهید جشن طرب پیرایه عالم آرای خود مباهی از ... مصرع شادمانی همه زاهست مراتب ...

بجان عالیشان کامیاب خان

[illegible] ... بابا ... اعطار ... بیکران ... سبز دریان ... خبر جانکاه ... [illegible] ... پریشان ساخته ... سینه و فا گنجینه را در کانون غم و الم گداخته ... [illegible] ... قلم ... کامل و شناسی عاجل کرامت فرماید ... از ره گزند مباد

... ارزانی منصب حبیب الله خان

... اسم ... خوشنودی شد که منصب تو ولی ... فزود قدر تو بلند است که ... اقبال تو ... فزون خواهد بود ... بشارت افزایش مراتب و مناصب آن ... اعلام شوکت و ... معارج حشمت و ایالت ... پیراگنده مورث سرور و ... اینجا ... ایزد بسیار بخش فرخنده و همایون کناد و مقدمهٔ ترقیات روز افزون گرداناد

... بحضرت عزیز الله بیگ

... عالی ... کلک ... حسب الحکم اعجاز طراز ... تسخیر ... قلعه ... توپ و تفنگ برق آهنگ و محاصره ... آزمایان با نام و ننگ

وارشادہ گزارش شکر مواہب ایزد منان و بلند آوازہ ساختن کوس شادیانہ فتح نمایان ورود مسعود محمود

الحمد للہ کہ از غلبۂ مواکب ظفر لوا و صدمات توپہای رعد آسا انبوہ اشقیا ہمہ شکست و ہمہ نصرت و فیروزی

بر پرچم رایات ظفر آیات جہان کشا سایہ گستر گشت شکوہی بہ گیتی است تا رسم فتح و شکست چنین فتح

کس را نداده است و نہ چشم زده اینچنین فتح بود و نہ گوش سپہر در مصاف شنیده منافقین

قسمے مغلوب بیم و ہراس و مسلوب خوف و یاس گشتہ بودند کہ امان نخواہند و مخالفین را تزلزل در

پای ثبات نحوی فتاده بود کہ بر آوردن جان از ان تہلکہ رجا فشان غنیمت ندانند مراتب شکر و سپاس

واہب العطایا تقدیم رسانیده شادیانۂ شادی بلند آوازه گردانید فتاح حقیقی این فتح نمایان را کہ طراز

فتوحات آسمانی و عنوان ظفرنامہای پاستانی است مبارک کناد و آثار کفر و ظلام از لمعات صمصام اسلام زائل شود

حسب الحکم عالی بہ کھیم ساونت مرہٹہ در باز گشتن از قلعہ

تہور پناه جلادت دستگاه کھیم ساونت مرہٹہ محفوظ باد باخبار منہیان معروض بار یابان انجمن فیض اقتران

گردید کہ جمعے از اعوان و انصار آن جلادت شعار بفریق ذلیل نکوہیده کار سیاہ بختی بمورچال قلعہ پرنالہ

اراده تباه دارند غوایت و شیامت آنان شاید کہ موجب پالفرآن تہور دستگاه از صراطبندگی علیہ ثریا

بارگاه گردد امر منیع و منیع صادر شد کہ بمجرد ورود حسب الحکم اجماعۂ نابکار را از اعیۂ فاسد باز دارد و تقدیم

مراسم فدویت و خیر خواہی موجب بہبود و سرخروئی دنیا و آخرت تصور باید نمود کہ بموجب عمل نموده جواب

بنویسد کہ بعرض قدسی برسد شقہ بنواب مقرب خان قلعہ دار پرینڈا خان خلت نشان

الحمد للہ کہ فوج نصرت موج بتعاقب شبانروزی و رعلین توبیہ اکل و شرب بر سر غنیمۂ ادبار رسیده

دمار روزگار اشرار فجار بر آوردند و پس از مقابلۂ آتش کارزار برافروختہ داد شجاعت و دلاوری دادند

فریق غریق لجۂ رسوائی و ره نورد طریق بیحیائی باوجود کثرت اعدا تاب مقاومت اولیای دولت ابد بنیاد

نیاوردند بسیاری را کشتن و خستن داده راه فرار پیمودند تفصیل این مجمل زبانی ہرکاره ہا شنیده باشند

چون افتخار خان فرد اروانہ حضور پرنور میشوند اشیائی کہ ایشان بنابر سرعت تعاقب در پرینده گذاشتہ

بتعجیل عجیل بفرستند و ما را مشتاق دانند

بعمده نویسان والاشان مختار خان

تریاق مسمومان فراق یعنی نگارین نامۂ روان آسا کہ ہر حرفش از نگارنامۂ مانی و بہزاد رونما میخواست

زہر خوردگان ۱۲

عز ورود نمود و حیات تازه کرامت فرمود بیت نامه آورد رسول تو من از شادی آن * گه سر نامه
همی بوسم و گه پای رسول * عنوانش مانند جمال دلبران طرب افزا و مضمونش چون ابروی
شاهدان مسرت پیرا شکوه فراموشی که دلیل اطوار گرم جوشیست از اشفاق باطنی خبر داد و خواهش تلطفات
مرهم راحت بر جراحت خاطر نهاد و بهار طبعا گلشن مزاجا از آن باز که تلخکام زهر فراقم در صحرا نورد بیابان جهان
سلیقت دارم استعداد ایام سفر هر نیست و راز تر از زلف خوبان و گردش واژگون نسخه ایست از گردش گردون
گروان نا نظر کار می کند دشت پر خار است و تا نور بصر میرسد گل‌های الهی دشوار گذار اقامت حرفی ست
از خاطر جسته اگر در مزرعهٔ دل تخم استراحت کارم نهال وحشت نشو و نما گیرد و تمکن از آنجا که مضمون نیست
از یاد رفته اگر بر صفحهٔ تمنا صورت وطن نگارم نقش غربت بکرسی نشیند گرم روان طریق یکتائی و موشکافان
رموز آشنائی نیکو دانند که درین طول سفر اگر ترسیل نامه از فقدان نامه بر دور گردد با خیر است حجب التقصیر
پیداست که مراعات رسمیات صوری در جائیکه اتصال روحانی شمع افروز بزم کامرانی است چه ضرور و رد
شکایت فراموشی در محلیکه مرآت خیال عکس پذیر دولت دوام وصال ست
ور ظاهر اگر وصال جسمانی نیست * غم نیست چو اتصال روحانی هست * امید که فرو گذاشت رسمیات
صوری محمول باستغنا نشود و میل خاطر عاطر به نسبت معنوی بیشتر باشد

بعمدة الملک سپه سالار غازی الدین خان بهادر فیروز جنگ ***

ز فرقت تو چه گویم که قصهٔ طوفان * شنیده باشی و من دیده ام بدیدهٔ خویش * از درد فراق و بیقراریهای
خاطر مشتاق چه برگذارد و هر قطرهٔ اشکی که از دیدهٔ خونبار فرو میرود در رنگ کبوتر سر بر دارد و دیده
در هر چشم زدن شهپر مژگان در هوای دیدنها با طائر تیز پر صبا سر همسری می خارد و بخاطر رسیده نشستن کی یارا
نمیدهد بر آتش شوقم آبی خواهد زد و من مسموم هلاهل دوری را تریاق صفت با فاقت خواهد آورد حقا که ورود
چون حدت می ناب نشاه بیقراری و اضطرابی را دو بالا ساخت و بیتی که مطلع نامهٔ شوق افزا بود
بسان بیت ابروی شاهدان طناز از حکایت اشتیاق مو بمو داستان طراز گشته از دو سو شمشیر بیتابی
آهیخت فرد نامه تسکین ندهد دیدهٔ مشتاقان را * کف محالست که مهر لب دریا گردد *
بهر حال چون در شفاخانهٔ حکیم علی الاطلاق هر دردی را دوائیست مصرع بیدل نیم هنوز به تسلیم چه می شود
امیدوارم که رشحهٔ نامه نویسی که بر خنجر شوق جوهر طبع شود و نوائر قلق خاطر را مشتعل می گرداند از میان برخیزد

و سرو صلت جسمانی رنگ صحبت و شادمانی ریزد بیت یکبار اگر دامن وصلت بکف آرم * تا زنده ام
از چنگ منت کس نرهاند * زیاده شوق است و بس جواب حسب الحکم والا الفضائل خان
خان فضائل خان نشان من حسب الحکم گیتی منقاد متضمن ارشاد اینمعنی که مفتاح رود بسبب خصومت
سنتا مطر و سمت جیپچی بخلتواندر رفت بفرض غیر ممکن تا سرحد کرناتک بتعاقب پردازد و اگر متحصن شود
در پای آن حصن متوقف بوده هر جا که از خرابه اشقیا نشان آبادی دریابد بتاخت قزاقانه خراب سازد
ببست و یکم اول ماه ربیع عز ورود فرمود و تارک تفاخر بذروه ثریا سود و مقدمه رفتن آن شقی طرف جیپچی که بزبان
وحی و الهام بیان شرف بیان یافته محض خارق است تاکین که فوج ظفر موج یک منزل از جیلکور سے
رسیده متهور تاب اقامت نیاورده مغلوب خوف و هراس و مسلوب نومیدی و یاس گشته رخت فرار
از سایر اضلاع بهوکری بیرون کشیده دست از پا نشناخته سراسیمه و سرگردان گریخته در دور دانه گذه
محصور گردید خانه زاد فدویت نهاد بر وفق ارشاد واجب الانقیاد در پای قلعه مذکور را اقامت در زیده به هر روز
بسیر و شکار روز گذشت در تخریب خرابه مساکن و مواطن اشقیا کوشش دارد انشاء الله تعالی از
ویرانکحانها آن خانه بدوشان نشان آبادی نمی گذارد و در برتقدیر خروج آن شقی دست از تعاقب بر نداشته
باقبال حدود مال به کیفر کردار می رساند

بزبده سخن آئین بلند مکان مختار خان سه

ای زیاده تو صد اهر نفسی شوق زیاده * نرو بیکهم لذت یاد تو زیاده * یاد آن نسخه جامع و داد دیده قدر
بیداد که یاد می دهد و چه نائره فریاد که از کانون سینه ملتهب نمیگرداند لیکن چه سود که عالم بی اختیاری است
حیف صد حیف که انسان ضعیف نبیان را در جانب منفعت و دفع مضار مختار نگردانده و گرنه بیک چشم زدن
چشم تمنا به لقای روشنی افزا مطلع انوار ساختمی و بار فراق که در شکست پشت طاقتم تقصیری ندارد از دوش
برانداختمی و گلهای مراد از شاخسار وصال چیدمی و از شدت صفرای هجران اینهمه دردسر نکشیدمی نگارین نامه
ملطف پیرا که بیاضش انموذج ید بیضا و سوادش سرمشق نقطه سویدا بود ورود نمود لیکن چه سود که تسلی مخمور بقطره
آب ممکن نیست و تشفی یعقوب ببوی پیراهن صورت نه بندد و قمر و قانع به تجلی نه شود مائل دیدار *
پروانه بمهتاب تسلی نتوان کرد * حق آگاه است و محبت معنوی بر صدق مقال گواه که اگر چندی دیگر این
وتیره گذشت و صبح نگار روزنامچه اعتبارات دولت دیدار بنامم نوشت زندگانی دشوار و شتر سیتا ...

حیات ناگوار خواهد بود آفرید گار لیل و نهار سببی سازد که شب تار فراق بسیر آید و روز دل افروز وصال چهره مشتاقان نماید. زیاده چه بقلم آید بعمدة الملک خان جهان بهادر نواب کریم الخطاب

قدردان فیض رسان سلامت ورین اوقات فرخ ساعات نوید عز بیست انتصوب بمشعر کامیابی نیاز مند بهره گردید نوای شادی و صدای سپار کبادی بسمع آسمان رسانید فرحت و انبساط از حد گذرانید قطعه

آمد آن روح روان کا هر دای اقبال ٭ وقت من خوش که بکام دل من می آید ٭ مژده مقدمش از گوش زد گل گردد ٭ خنده آش تا سحر بهار چمن می آید ٭ بنازم بر فضل و کرم کارساز بر حق و مسبب مطلق که هر خواهان را بخت ٭ دگار گشت و مشتاقان را نقش مراد بکرسی نشست انشاء الله تعالی زود تر از زود گل زمین دکن بنزول مقدم بهار آگین غیرت بخش ریاض رضوان و رشک فرمای صحن چمن گردد زیاده چه نوشته

کوکب دولت و اقبال تابنده باد فقط ٭

بعمدة الملک نواب اسد خان بهادر

نواب والاخطاب معلی القاب قدردان فیض رسان سلامت مفتاح فتح ابواب مقصود یعنی نوازش نامه تلطف آمود ورود تعطف فرمود بل اسباب زندگانی افزود بیت عنایت نامه را چون بر کشادم گهی بر دیده گه بر سر نهادم ٭ در مقدمه وکالت پیش ازین معروض داشته که مدار کار بر توجه منتظر است و وکیل محض برای نام و گذاشتن این نام امروز بر یکی و فردا بر دیگری قطع نظر از وجوه دیگر شایسته جناب فیض مظهر نمی نماید یقین که اینمعنی بر منظر اسماع و خاطر همه دان القای ما کان شرف استحسان خواهد یافت زیاده عمر باد و دولت اقبال مستزاد

بخدمت مجمل نواب الهام الله خان در تعزیت محمد عطا

شمه از وقایات آن پرده نشین تتق عصمت اوج گزین هودج عصمت عفیفه محترمه مکرمه معظمه بهواره تفصیل مرضیات حضرت حق مصروف باد از شیوع سانحه هوش ربا و وقوع واقعه فجیعه فرامیان عبارت بخاطر مکدر رونما گشت فرد دریغا که شاخ گل نو شگفته ٭ فرو ریخت از تند باد خزانی ٭ از انجا که این درد لا دوا و حادثه حسرت افزا را غیر از شکیبائی علاجی متصور نیست بموجب آیه کریمه اذا جاء اجلهم لا یستاخرون ساعة و لا یستقدمون رضا بقضا داده روح پر فتوح آن جاده نورد کشور قدس را بفاتحه فاتحه شاد کنند و ستلا بارها از حضرت کبریا مسالت نمایند فرد صبور که ضرورست کاین دو رو دل را بغیر از صبور علاجی نباشد

حسب الحکم والا امیر عبد الرزاق ایرانی

سیادت پناه نجابت دستگاه در حفظ الهی باشند حقیقت عزیمت آن سیادت پناه از ایران دیار بارادهٔ بندگی درگاه مسجود الجباه و رسیدن بدار السرور برهان پور از نوشتهٔ برادر عزیز از جان حقیقت مندخان معروض معتکفان آستان عرش نشان گردید حکم جهان مطاع خورشید شعاع فروغ ارتفاع بخشید که احرام استلام سدهٔ ملائک مقام بسته خود را بعتبهٔ سپهر احترام رساند بعد احراز دولت ملازمت در خور حالت ولیاقت انظار عاطفت خواهد شد باید که مطابق حکم معلی بعمل آرند

در تعزیت نواب الهام الله خان خلف آن مبرور

درین هنگام شدائد الالام که از حسد پروری زمانهٔ نافرجام بکافهٔ انام لاحق می شود مزاج استقامت اعتصام آن شرف دودمان عظمت و ایالت فخر خاندان مکنت و بسالت بصبر و شکیبائی مستوثق باد باستماع قضیهٔ موحشهٔ نواب مغفرت مآب انواع غم و الم پیرامون خاطر فرا گرفت و اقسام حزن و ملال در دل راه یافت انا لله و انا الیه راجعون نیک سرانجامان دنیا را درین دار ناپایدار خصمت استقرار نیست و مشتاقان جمال کبریا را درین خطهٔ تنگ و تار فرصت قرار نه از انجا که آثار خیرات مبرات و آیات حسنات زاکیات آن غریق لجهٔ آمرزش بر صفحات روزگار باقیست نام ممات نباید گرفت و بر چنین حمیده صفات مرثیه نتوان خواند شعر
دولت جاوید یافت هر که نکونام زیست ٭ کز عقبش ذکر خیر زنده کند نام را ٭ حیف صد حیف که این گروه با شکوه مستعد و لایق از هجوم دولتمندان نامدار خالی مانده باشد الله تعالی آن اعضا و خوانان را بیادگار رشیده تا جهان است در جهان پاینده ٭ و در چنین مصیبت جانگاه که حوصلهٔ کوه و هامون و سینهٔ فرات و جیحون بر نتابد صبر جمیل کرامت کناد کل شیء هالک الا وجهه الیه لیس باقی هوس

جواب حسب الحکم والا به فضائل خان

خان مهربان من حسب الحکم قضا امضا متضمن معروض قدسی کیفیت اقامت و هنگامه میان گراهل چکوری و انظار فهاد عزیمت احقر بضلع بجهوم و پرینده و ارشاد آنکه چون تنبیه آن شقی ماموریست تصمیم عزم باین سمت چیره انجم اول چادی در رود از زانی نمود مهر با هنگام و ستوری یافتن اند اینه را حضور ساطع النور بحمایت و حفاظت چهار جهونه و سبد مخلت آن مقهور طمور بود تصفیه ضلع پرینده از خار وجود کافر دو ام گرفته اول به تعیین بهلول سرجانه عنبر بابن و ثانیا به ستادن رضه سیحان متقلیم هر خسته و خود در وفا هر اند اینه توقف مصلحت

وابستهٔ نگذاشته است که کام فرخنا سر به فلک قدیم آواره شود اکنون که آن شقی ازلی قرین ناکامی و شقاوت گشته
در ضلع چکوری گرد فساد انگیخته بر جناح استعجال نشانهٔ تنبیه گرداند و میرساند و در صورت فرار دست از تعاقب باز نداشته
در تسخیر مکان امان او دقیقه نامرعی نمیگذارد و حقیقت عزیمت غلام با انقطاع یوم مرید اخص خلافت روز وصول بجواب پرداخته

به بخشی الملک روح الله خان

سحرهم دولت بیدار به بالین آمد : گفت برخیز که آن خسرو شیرین آمد : آمد نامه چون نعمت غیر مترقب بلغار
بر خوان استفادهٔ حضرت خلیفه آفریدگار بر منتظران دیدار خالص الانوار مبارک باد و تهنیت بر طالبان جمشید
دار آرایش خاطر است که در ضمن آن متصور است هواخواهان فرخنده شود بیت نهال خیر رسیده در این
مقام خوش آمدی تو علیک السلام و الاکرام : امید واثق است که بعد ادراک ملازمت قدسی ساحت
سپهر پرتو خورشید مکرمت خاقانی فرحت ها دارد فی نزدیک نسیم نفحات بهروزی بر شقایق آمال وزیدن گیرد زیاده عمر باد و فرمان

بعمدة خواتین بلند مکان مختار خان در رسید انبه

مهربانا مهاجب من درین هنگام که دل هواخواهان صد افسون پیرا از روضه تماشای صنایع قدرت چو
دمش صد مشاهدهٔ بدایع قدرت بوقلمونی بود انبه های الوان از خوان نعمت آن خوان سالار مائدهٔ لطف
و احسان رونق بخش چشم نظارگیان گردید بعضی از آن چون طوطیان باغ جنان حلقه سبز در بر کشیده
مستعد شکر فشانی و برخی بر رنگ هندی صنعان لباس زعفرانی پوشیده در اندازهٔ شیرین زبانی و شنیده
بسان معشوقان طناز با رخسار چون گل بصر بیپ بلبل نشان گرشته و چندی مانند غنچه دهان گلعذاران با
لب تشنگان حیرت دراپای فرو شکر خند مثنوی چکد از شیره او آب حیوان به جز این میوه نباشد میوه جان
زیاره جز مشک گفتار آبین : ولی در پوست گوید حرف شیرین : بی تکلف از مشاهدهٔ این هنگام
پیشی ما دیده محو تماشا گشت و مذاق جان شیرین لبان هم زبان گردیده لذت قند و نبات
بر گرفت و دماغ دلها بوی دل آویزش معطر و مشام جانها از شمیم جانها آمیزش معنبر گردید الهی تا
دهر باغ روزگار اشجار انبه را بر گرد بار است شجرهٔ مراد آن رونق افزای گلشن معاش و معاد ثمرهٔ الفواد بارور باد

بخدمت ملوی نصر الله خان

عقیده بر چاک گریبان پاره کرد : گر به بخت سیز خود نازد صبا میر سپهر : وصلت همایون آن مهر سپهر اعتبار
با کمال شیوه وداد ان عقدهٔ مشکل آرزو استیناس تفریح بر روی نوید طلبان کشاده و از منتزه نسیم از دو اوج گلهای ابتهاج

در حدائق الطاف بانیده آغاز خرمی نهاد و گلهای نگهت شادمانی بذروهٔ ثریا رسید و نوای تهانی و کامرانی در گنبد و وا پیچید قطعه سزد که رقص کند آسمان بروی هوا ٭ که شد هراوسه و کام آفتاب روا ٭ بدین عطیه که فیضش بخاص و عام رسید ٭ هزار شکر خدا صد هزار شکر خدا ٭ آفریننده لیل و نهار اتصال این دو اختر مسعود و مبارک و فرخنده گنا و مشکوی امانی و آمال همت طوبی ارجمند مصباح دولت و اقبال روشن شواد

بعمدة الملک نواب خان جهان بهادر ظفر جنگ

نواب والا خطاب معلی القاب بهادری آداب کریم الخلق عظیم الشان عمیم الاشفاق منیع المکان سلامت شرف نامهٔ هوش افزا که مبنی از رافت و شفقت مربیانه بود مسرت پیرای باطن صداقت مواطن گردید مواعظ تواکید و تقیدات در بندگی حضرت خدایو کائنات از فحوای اندرز آموز مشش دریافته تمیمهٔ بازوی سعادتمندی و بخت بلند می ساخت فقره و شکر فیض تو چمن چون کند ای ابر بهار ٭ که اگر خار و گر گل همه پروردهٔ تست امید که همین و تیره در گوشهٔ خاطر دریا مناظر جا یافته در حاضر و غائب مورد مراحم قلبی باشند زیاده عمر و دولت باد

بعمدة الملک خوانین بلند مکان همت خان ناظم صوبه اله آباد

حدیقهٔ امانی و آمال آن عاقد معاقد امارت صاعد مصاعد ایالت خان والاشان منیع المکان بابیاری تفضلات حضرت خدیو گیهان سرسبز و ریان باد مکتوب مفرح القلوب مشعر بر وقوع ترددات نمایان و التماس عطا سر پیچ مرصع از پیشگاه فضل و احسان معروض معتکفان آستان فلک نشان گردید حسب الاشارت و افرا کیفیت مساعی فراوان در کار خدیو کشورستان بعرض قدسی رسید فضل و کرم بادشاهانه خلعت خاصه مصحوب گرزبردار قامت افتخار ایشان را بذروهٔ اعتبار برافراخت و بر زبان گوهر فشان گذشت که سرپیچ هم بوقت خویش قدر افزای مراتب آن خانه زاد فدویت کیش می گردد لائق آنکه بمجرد وصول این همت عظمی و موهبت کبری که در آرزوی حصول این مامول سعادت وصول بنابر ابرام آخر شده حسرت با خود برده اند عریضهٔ مشتمل بر شکر تفضلات ارسال دارند فقره تا کارجهان جمله جهان نیست گره ٭ کار تو بکام جمله جهان باد که خواهی

بعمدة الملک عظیم الشان سپهدار خان بهادر

تا سپهر کوکبه آرای امر سمت و مهر شعشعه پیرای سپهر فروغ بخت آن گرامی گوهر انجمن افروز اقبال و چراغ دولت آن بلند اختر روشنی اندوز جلال باد و بود و دو نگارین نامه مسرت افزای و محبت زیاده از حد حاصل گردید مهوب نسیم تفقد با گل از مهب فحوایش می وزید مشام جان و دماغ روح و روان را معطر گردانید فقره بانا دآنند و سمت کو دوستانرا

تحفهٔ ای دل و راحت جان فرستند و دو اسپ ترکی را همراه اگرچه لیاقت پذیرائی ندارد فرستاده شد بنا بر محبت نوازی اگر قبول افتد گنجایش دارد زیاده عمر باد و مرۀ آن مستزاد

بعمدة الملک غازی الدین خان بهادر فیروز جنگ در جواب خط ماتم پرسی

سامعه روزگار فرخنده آثار آن رافع اعلام امارت عارج معارج ایالت عمدۀ خوانین بلند مکان از شنیدن عالیشان مورد انوار سعود آسمانی باد مکاتبه تسلی افزا مشعر بر پرسش واقعه برادر ارجمند عنایت خان که جایش در جوار رحمت یزدان باد وارد شده خاطر مضطر را در وقت مصیبت جانگزا اطمینان وافر بخشید و سیل سرشک خون که از چشم خونبار فرو می بارید بطفیل نصایح هوش افزا بمقام عادم منزل گزید الله تعالی آن مشفق غمخوار را که دیدۀ نمناک با آستین مهربانی پاک کرده و گرد کلفت را از صفحه خاطر بزلال تلطف و تعطف شست و شو داده تا ابد الدهر مستدام دارد

بعمدهٔ خوانین بلند مکان بخشی الممالک بهره مند خان

گلزار آمالی و آمال آن زینت بخش مسند امارت و اقبال فخر انجمن ابهت و اجلال جلیل القدر عظیم الشان برشحات سحاب فضل ایزد منان سرسبز و ریان باد شوق صحبت روح افزا که متقاضای طبیعت قلق سیما است خامه در ادای آن سرمۀ خاموشی بگلو میکشید ناچار از آن درگذشته بجا عامی پرداز و درین مدت مفارقت که از گردش چرخ مقوس هدف سهام ماتم و گرفتار اقسام اسقام و آلام است از ین ستمهای نا منظور که بجانی رسیده عالی داری شکوهی چرا تنهائی و صحرا نوردی چنین چون سر بسر اندوه و درد و چه پیش آمده را حال یاران مگر صحرا نوردی از جنون نشست چرا چون گشتی از یاران غمخوار چرا ای همچو مجنون سر در بیابان حیف حیف که در محبت با حریف کج باز باختیم که اکنون مهره در ششدر است و بحسن ظن خود با بدانم محبت انداختیم که دیگر شیشه فکر بعذر فهر و کرا گویم که با این درد جانسوز طبیبم قصد جان ناتوان کرد گر بجوش هاء محضور بدان افراط یاد آوریهای غائبانه باین تفریط از مزاج مستقیم مستبعد می نماید فهر و خواهی که شرمسار نگردی زکات منا و رغائبانه با همه کس در حضور باش توجه در گرفتن اضافه نور چشم محمد خلیل برین جمله منت نازبرداری و ستیبا باد القصه کرمین لازم بر آن مهربان الزم حق آنست که در وقت شبخون نوم و بیخبری بر لشکریان استیلا و شت تردد دلیرانه و جرات رستمانه از و بظهور آمده مفصل بانها منهیان صغا شده باشد زیاده کام روا و شاد مانی باد

بخان عالیشان کامیاب خان در انتظام مقدم

روشن ضمیرا جامع طبعا صبح نفسا خورشید طلعتا عجب روزیست و طرفه هنگامی که از هر گوشه زمزمه نشاط و

وگلبانگ شادمانی بلند شده و بساط انبساط بمرتبه مبسوط گشته که چرخ از غایت خرمی در چرخ آمده و زمین از کثرت شادی فرش شده و عروس صبح از خنده چنان لب کشاده که در نشست از دهانش بیرون افتاده ناظورهٔ شام از بسیاری مسرت بتماشا به رقص زده که پایش پرآبله گردید درچنین وقت خوش وخرم مینای دل طالب وصال آن مسیحادم وسلسلان گوش آرزومند نقل سخنان آن شیرین کلام است خوشا وقتی که آن نیر جهان افروز یکتائی چون آفتاب روشن جبین از مشرق آشنائی طلوع نموده کلبهٔ احزان را وقتی مقدم بیت الشرف کواکب گرداناد **نظم** یک سحر از در رم ای دولت بیدار بیا ٭ روز من ایاه شده بی تو شب تار بیا ٭ عذر در راه وفا پیش نخواهد رفتن ٭ بر سر عذر میا بر سر رفتار بیا ٭

بعمده امرای رفیع الشان عاقل خان ناظم صوبه دار الخلافه مشتمل رسیدن قاصد ورسانیدن خط ورعایت لفظ این وآن از آغاز تا انجام

صاحب دوستان امیدگاه مخلصان سلامت پیک تیزگام شیرین کلام که غبار پایش برنگ توتیا مهیا چشم افروزی مشتاقان بوده عرق سیمایش بدامن آرزوی اهل تمنا گوهرافشان قدم فرخنده بمنزل دوستدار لسان مقدم بهار که برساحت چمن زار گذر دگذاشت ونگارین نامه که نگارستان چین بر روی حروف شکینش سزد ونافهٔ تاتار به یگانگی الفاظ عنبرینش ارزد ابلاغ نموده بدست نوازش رقم انبساط برصفحهٔ خاطر نگاشت عجب پیکی وخوشا مکتوبی که در جنب شکر گفتار شکر بار آن نرخ جان شیرین ارزان ودر برابر بیاض بین السطور این شعلهٔ نور ظلمت نشان وپیام آن شوربه کشان تیه حرمان را زلال کوثر وسواد این دیده افروز آهو چشمان سجین برنطق شکرفروش آن باعجاز عیسوی دمساز مضمون فرحت مشحون این بشربت قند ونبات همراز مثنوی آن خوش الحان بلبل باغ صفا ٭ این نشاط آموز طبع نکته زا آن یکی اوج سعادت را همای ٭ این دگر سوی مسرت رهنما ٭ آن بنطق جان فزا صحر آفرین ٭ وین طرب پیرای دلهای حزین ٭ آن بکلام موزون چون بلبل هزار داستان متوجه سجع خوانی این بخیالات بدیع مانند خاطر ارسطو مشرق انوار معانی آن بزبان گوهربار دوست عطاپرست مجمع البحرین واین بنکات غریبه ومعانی روشن سینه افلاطون وآئینه ذوالقرنین مثنوی آن وهد جان قالب گفتار را ٭ این شفا بخشد دل بیمار را ٭ آن بجو بیهار خوبان برده گوی ٭ این بسان سنبلستان تازه روی ٭ آن زاعجاز مسیحا دم زند ٭ این زمضمونها بنای غم کند ٭ قد چون تیر از پی تعظیم آن ٭ با هزاران شوق خم شد چون کمان

مردم چشم از سپهر تکریم این ❊ در دل خود کرد جاسے بالیقین ❊ القصه بدیدار آن دیده انتظار مطلع انوار گردید و بمطالع این سفینه بیقراری بساحل قرار رسید بمعانقه آن شاهد مراد در بر آمد و بمشاهده این صورت مقصود در نظر نفائس اقمشه که مصحوب آن مرسل بود طراحی و رنگ آمیزش برقم مانی و بهزاد خط روشنید دعوا مص محبت و ولا که در فحاوی این مندرج بود دستمایه سرور موفور گردید شگفتگی این نگارستان چین را عرصه داد ❊ وین بروسه دل در راحت کشاد ❊ آن به احسان دست خود انباز کرد ❊ این سپهر دلها مسرت ساز کرد ❊ آن نهاد آغاز رسم بیغمی ❊ این بمضمون داد داد خرمی ❊ الهی تا آن برای منتظران راحت روح روانست و این مشتاقان را از راز دلها خبر رسان مقادم فرخنده آن بر اخلاص پرستان مبارکباد و ورود خجسته این جمعیت بخش دلهای پریشان شواد

به بخشی الملک روح الله خان - فرد

رسیده ام من تشنه بچشمه صافی ❊ ولی چه سود که پای آبخوردن نیست ❊ در مدت استعفای منصب دیدنها که حاصل حیات دار السرور دنیاست میسر نشد اثاث البیت را مردم سپاه دست بدست بردند چیزی که در سایه اش بدکرداری و خلاف عهود شهریاری مواظبت داشت دست خوش بادوباران گردید لهذا دل چنان میخواهد که در دار الخلافت معتکف بوده چند نفس که در قفس کالبد باقیست صرف هواوهوس نشود و در فکر معاد که سعادتی بالاتر ازین برای عباد ممست نمیاید باشد بسر برد چون حرکت ازینجا بی اذن ولی نعمت خوشنما نیست امید که این معنی بعرض قدسی برسد و خط آزادی بیاید فقط

مضمون عرضی بحضرت خلد مکان - بیت

باز آمدم که سجدهٔ این خاکپا کنم ❊ گر طاعتی قضا شده باشد ادا کنم ❊ بعد استعفای منصب از دواب و اجناس کارخانجات انچه که در بساط داشت بمردم سپاه تنخواه داده کنج عزلت اختیار نموده درین مدت دو ماه بیاد حق و ادعیهٔ بقای پیر و مرشد برحق صرف کرده اکنون پیام معجز التیام رسید که هرچه چاوی باعتراف تقصیرات نوشته بدهد بمقتضای اولی الامر منکم بنا بر انقیاد حکم محکم مبرهم قدر شیم غرق عرق تشویر گشته معترف تقصیر شد قطعه بنده همان به که ز تقصیر خویش ❊ عذر بدرگاه خدا آورد ❊ ورنه سزاوار خداوندیش ❊ کس نتواند که بجا آورد

مبارکباد فصد به بخشی الملک روح الله خان

مهربان مخلصان امیدگاه قدردان سلامت درین زمان صحت اقتران باصغای خبر شفا اثر فصد که رافع بخارات

فاسده ومزیل اقسام اسقام بدنیه است خاطر از عفونت کدورت مصفا گردید و دل از جوش خون در انتظار جلب منفعت و دفع مضار به نشه اضطرار از افکار بود به اطمانینت گرائید حکیم علی الاطلاق آن برگزیده انفس و آفاق را همواره از ثقل طبیعت بر کران و تفریح مزاج آدامان دارد **قطعه** خون فاسد به نشتر فصاد

از عروق تو دم بدم کم باد
فصد بر تو مبارک و مسعود
چشم بدبین همیشه پرنم باد
حفظ جان ترا دعاے بقا

جوش خون دفع چون شود طبعت
خاطرت شادمان و خرم باد
نوشش دارو اگر خورد به شفا
عالمے را وظیفه هر دم باد
زیر بار غم و الم خصم باد

سر خوش از جوش ساغر جم باد
ز اعتدال مزاج خوش بیت
در مزاج مخالفت سم باد
پشت اعدا بزور اقبالت

بخان ملیح الشان تربیت خان در تعزیت پسر

خدای که موت و حیات را آفریده و صبر را رفیق هر درد و الم گردانید همواره حافظ و ناصر باد و از سنوح سانحه سامعه کوب عبرت افزا و وقوع واقعه خاطر آشوب دل گزا چه نویسد که چه قدر تو زع و تشتت لاحق گردیده لیکن چه سود هر که رفت باز نیاید و بجزع و فزع غیر از عذاب میت کاری نگشاید **فرد** همه تن خون شوم ز دیده چکم * گر بدانم که گریه را اثر ست * ناچار بمقتضای آیه کریمه کل نفس ذائقة الموت بقضای الٰهی راضی باید شد و آن ره نورد ملک قدم را بفاتحه فاتحه یاد کرده سلامت باز ماندها مسالت باید نمود **فرد** غم مخور گر زین چمن شاخ گل پژمرده شد * روی نسرین تازه است و جعد سنبل ...

بصاحبزاده والاقدر محمد خلیل مبارکباد فرزندان توامان

فرزند ارجمند دلبند خاطر پسند همواره بمرادات صوریه و معنویه فائز باشند درین ایام خجسته فرجام مژده ظهور دو گوهر شاهوار از بطن فاخره بحر عظمت و سطوع ماه مهر سعادت قرین از مطلع عفت فضای اهالی فروغ شادمانی بخشید و عیش و عشرت از حد گذرانید الحمد لله ثم الحمد لله **قطعه** سپهر را دو مسرت رسید از ایام * زمانه یافت بیکروز از دو شادی کام * برای عیش دو بالای روزگار فلک * دو صاف عشرت ممزوج ساخت در یکجام * حق تعالیٰ بجاد شما مبارک و مسعود کناد و هر دو نور باصره بصیرت را در امان خویش نگاهداشته بعمر طبیعی رساناد

مبارکباد تفویض خدمت خانسامانی بخان عالیشان مختار خان

ع اینکه از بخت جوانت میرسد امدادها * عمر ها خواهد شدن صرف مبارکبادها * درین هنگام فرخنده فرجام که بها

گلشن استبشار بازبار برآمد کار در جوش و شاخسار قبول دعا باثمار حصول مدعا نعمت بدوش بود و نوید تزئین مسند وساده خانسامانی تمکین وجود آن مظهر عاطفت و قدردانی سامع پیرا گردید دل نیاز آمود که منتظر شاهد مقصود بود ازین خجسته نوید برخود پیراست بالیداید دستعال این لطیفه اقبال مبارک و همایون کناد و مقدمه ترقیات تا مجد و دگرواناد

بصدر الصدور سیادت خان

وساده سیادت و صدارت بوجه و افاضت آمود آن مرکز دائره امارت ناصب اعلام ایالت خان سمو المکان زینت آگین باو ساعی توجهات بیش از اندازه تحریر که در اشتغاف مطالب مخلص صداقت تخمیر مبذول میگردد دل اخلاص گنجور را ممنون سرور موفور و صرحون محو طف نامحصور میگرداند و زبان به ادای محمدت و ثنای آن بیرون از حیطه قدرت و حیز امکان یافته بمقوله تاشکر نا کرده حق شکر کی تواں و گویا می شود علی الخصوص جلائل اشفاق که بتقریب قاضی چکله کالهکه مبذول گردید شکر آن فائق از شرح بیان و فوق طاقت جوارح وارکان است ترصد که اعتلاف آن عطوفت گستر در بهر باب بهمین آئین مصروف می شده باشد

سبحان والاشان معمور خان ناظم دار السرور بهاپور رسیدن سپر

خان رفیع المکان مهربان عنایتنامه متشکلین شمامه در وقتی خوش رسید خاطر را مسرور گردانید بگزیدست سپر مرین بگلهای زرنگار مرسل بود پشت همت را تقویت بخشید عجب سپری که هر که در کنف حمایتش نشیند از گروش فلکی گزیدن نبیند آنکه با صاحبان سپر ستیزد دود از نهادش برخیزد صورت شکست اعدا در آئینه در صفائش پیدا و فروغ فیروزی احبا از ناصیه گلهایش هویدا بالش مفتاح فتح الباب ظفر گلهایش از گل فتا بهار روشن ترجمیانش باصحنها حق ابنا و حفظش با حفظ الهی همراز تیره ابریست که باران فتح میریزد رونما بیست که صبح نصرت از جبهه می خیزد و شگرف شب تاری که چندین آفتاب از گریبانش سر برآورده و طرفه پلنگ نگاری که هلال پاکره بسر زده چهره هستی معاندان بناخن هلالش مخروش و صفحه حیات مخالفان بسواد رو نقش مغشوش گلهایش اعم از گل فیروزی رنگش بیران را مایه سیه روزی نقش ونگارش ناسخ کارنامه مانی و بهزاد و گلهای خوش کارش برنگ امیری باغلبه و استیلا همراه بالجمله آن حرز جان را حمائل وار در گردن آویخت و از گزند تیغ و تیر مصئون گشت و به پشت گرمیش گلهای پردلی بدامن همت فرو ریخت و از بدنهای خصم در حفظ الهی نشست تا سپر در عرصه کارزار مایه تقویت بهادران تیغ گزار است حمایت حق آن سپاه پهر در فیض مطلق را سپر حوادث باد و سینه دشمنانش آماج گاه ناوک

بعمدة الملک بلند مکان مختار خان مبارکباد حمل

مهربان صاحب مشفق من در هنگامی که گلشن امید بمقدم بهار آشنایی سرسبز جاوید باد و نوید بر و مندی نخل طیبه ریاض عفت در شبستان مراد خان سعادت نشان افتخار خان مسموع گردید داد خوشدلی در داد وجود آن گرانمایه گوهر یکتا که عمر ابدی عبارت از آنست رسم طرب آغاز نهاد آفریننده ارواح و اجسام هیولای او را در بطن امهات قدرت کامله تربیت کناد و بوقت معهود بخیر و سعادت از مکمن ولادت چون مهر مشتری جلوه ظهور دهاد

بیت: امید میوه نورس ز گلستان مراد ❊ بلند شود از قدمش خانه دولت آباد ❊

تهنیت شفا به سعادت خان

حکیم شافی آن نسخه صحیحه فراست و فرزانگی را همواره از امراض بدنیه که دشمنان خانگی اند بر کنار داراد خبر عارضه آن خال چهره آشنایی گلگونه عارض یکتایی یکتایان را از بار اندوه پشت دوتا ساخته بود و آشنایان را کشتی جمعیت بگرداب تفرقه انداخته بود الحمد که شفای ارتیاح افزا تدارک مافات نموده خاطر را که صورت آرام بخواب نمی دهند از دیده بجای سرشک خوشاب طوفان لعل نداب فرو می بارید تسلی افزوده

بیت: بخت رمیده رو بسوی من نهاده باز ❊ بر من در سعادت و دولت گشاده باز ❊

بخان عالیشان صلابت خان در مبارکباد شفا

مزاج صحت اشتمال آن فروغ نیر اقبال بفضل متفضل بیهمال کامیاب سلامت و اعتدال و بهره مند ثبات و استقلال باد استماع خبر کسل که نصیب اعدا باد انیهمه اضطراب اضطرار بخاطر فاتر راه یافته بود که از غایت سراسیمگی دست از پا فرق نمی نمود شکر خدا که عاقبت کار از نسائم لطف یزدانی و امطار فضل سبحانی گل عیش و کامرانی در چمن شادمانی بشگفت و نهال زندگانی در بوستان آمال و امانی سمت برومندی پذیرفت

فرد: شکر خدا که شربت صحت چشیده ❊ بار دگر بمسند راحت رسیده ❊

به بخشی الملک بهره مند خان

طغرا طراز نسخه امزجه کائنات و صحیح نگار روزنامچه اعمار موجودات آن خلاصه چار عنصر را از عوارض منکر بر کنار داراد الحمد که عارضه جسمانی بیمامن فضل یزدانی بر شفا و تندرستی انجامید و خاتمت این احوال بر آن بود که جان قدسیان از بیم گزندش می لرزید بخیر و سلامت قرین گردید

فرد: سلامت همه آفاق در سلامت تست ❊ به هیچ عارضه شخص تو دردمند مباد

مبارکباد اضافه بامارت بمیر خان

تقریب حضرت خاقانی که دلیل تفضلات سترگ ربانی است همواره بتیح ترقیات آن برگزیده مستطاب رسانیده مبشر حضرت خاقانیه بکسوت امارت صمدانی مبارک باد نوید افزایش مراتب و دیگر مراحم خاقانی مقدم خورشید سامعه افروز گشته سرور بشاشت را گردید و قانون تهنیت را بلند آوازه ساخت فرد کشایش گره دل ما مبارکباد ثمر فشانی نخل دعا مبارکباد انشاء الله تعالی چون مورد توجه مراحم خلیفه الهی و مواهب بادشاهانه منظور شده اند بر تواتر نوید تفضلات خسروانه مسعود باشند زیاده بجز باد فردا

به تیمور خان در تعزیت خوشدامن

در هنگام توارد مصائب هوش ربا و لحوق حوادث عبرت افزا عروة الوثقای صبر و شکیبائی بقبضه اقتدار و آن یکتای عالم آشنائی مفوض باد باستماع قضیه ناگزیر زبده نسوان و خلاصه حوران عصر چه نویسد که زبان از تعداد شمه غم و الم قاصر است بهر حال از خدای عزوجل امید نعم البدل باید داشت و بقضائیش رضی باید بود که از صاحب و مالک حقیقی چه چاره غیر از انقیاد و اطاعت و اذعان برای رسمیات تعزیت بعز رسانیده از راه خانه زاد پروری و بنده نوازی خلعت فاخره مرحمت شد و حکم محکم نافذ گشت که دیگر مراحم خسروانه نیز بران مزید می گردد فرد ظل خورشید جهانتاب مخلد باشد سایه مریم اگر از سر عیسی برخاست

به میرزا مهرو زسعادت اثر

اعز اعزیز القدر مضمون خط مرسل متضمن اظهار ندامت و تشویر و اعتراف بجرم و تقصیر مبالغه در آمد فرد هر که از تقصیر خود شد منفعل شرمنده است از جبین خویش یافت آثار نفاق از ناصیه حال آن منظور نظر عاطفت و اشفاق که گاهی معاینه نشده لهذا آنچه اصغا رفت بلاتحاشی نوشتم و از کرده ورفته درگذشتم آینده احتیاط لازم است فرد در طریق یکدلی ثابت قدم چون کوه باش چون صبا تا چند گردی بر سر کوی دگر

مبارکباد تولد فرزندان توامان به حفیظ الله خان

برادر عزیز از جان خان سعادت نشان همواره بمراتب قصوای کامیاب و کامران باشند درین هنگام بشاشت التیام بشارت ظهور دو مهر و مشتری از کلبن سعادت و سروری بطلوع دو اختر فروزان از اوج عفت و بهتری انواع نشاط و اضعاف انبساط ارزانی فرموده آوازه شادمانی و زمزمه مبارکبادی از هفت آسمان درگذرانید لله الحمد که گلستان آمال را لتمر بهره وری سرو اقبال دولت دو بالا بانتصال نخل امید و کوکب نجم مندی را بدین دو نشان میمنت توامان لقول خوشی

احبا و برگشتگی بخت اعدا ابهر سید شتوهی بفضل حق که شامل حال باد ش ۰ و دو گل شگفت برشاخ
مرادش ۰ یکی چون مهر بار وی درخشان ۰ یکی چون سر بخوبی دامن افشان ۰ خدای بسیار بخش بطرفین
خجسته و همایون کنا و زیاده عمر باد بنبوا آمین ع الانکلین ابراهیم خان خلف علی مردان خان ناظم
صوبه بنگاله در ورود خطا و رسید هفت دست سپهر نام ابلق ایام بر وفق مرام آن متقنن قوانین
امارت مبرهن براهین جلالت سپهر مهر صلابت کریم الخلق منیع الشان رفیع القدر سموا المکان معطوف باد گرامی نامه
تلطف شمامه که سواد خش از بیاض دیده جاتوان داد و بیاضش را بر سواد چشم جهان بین توان نهاد لمعه وصول
افگنده دیده را رندرسیده را نوری و خاطر غمناک را سروری بخشید فردوسی که کاتب دیوان سرای خلد گشته
سواد نسخه او بر بیاض دیده حور ۰ علی الخصوص هفت دست سپهر که با ساز مکلل مرسل بود رسید طرفه سپهر که
صفایش چهره کشای شواهد استیلا و گلهایش برنگ و بوی آن نصرت آسا هلالش کلید کنوز نصرت مطالب
گردانش دلیل برگشتگی بخت اعدا تا در خرمنی که برق از مصافش گریخته و عجیب ملیح نگاری که از هلال طره
بسر آویخته لبهایش بحکایت فیروزی و ساز گلهایش برنهمیت سرکشان گوش برآواز با تجمله خانه دوستی
آباد و جمعیت زیاده بعد ازین هم اگر تحایف آن دیار یاد شود در عالم دوستی میسر و زیاده عمر باد و مژده آن
به بخشی الملک روح الله خان در مبارکباد محل مهربان سلامت من امیدگاه من ورین ایام
میمنت توامان باستماع آمدنی که در مشکوی خان عزیز از جان خانه زاد خان صدف آرزو بگوهر شاهوار
تمنا برآمود و درج امید که بحلول لولوی لالا امتزاج ارجمندی فرمود نوید طلبانرا هزار گونه خوشوقتیها روی
نمود و هواخواهانرا ابواب کامرانی و کامیابی بروی خاطر کشود خوشا روزی که آن ثمرة الفواد از بطن سعادت
بمرکز ولادت ظهور نماید و فرخنده ساعتی که آن کوکب سپهر مراد از مکمن اقبال چهره نورانی برکشاید ست
امید واثق ست که آن گوهر غریب ۰ آید برون ز کان مراد تو عنقریب ۰ هزار روپیه بر سبیل شادی نامه
بقاعده مستمره ارسال یافته وکیل دربار گذرانید بعمده خواتین بلند مکان مختار خان قدردان من صاحب
من ملاذ من بعد دستوری یافتن از حضرت جهان پناه بتعاقب و تنبیه اعدا البطی هفت مرحله در پرنیده ارسید پیاده
و فلکیا و ماتو و باسو وغیره متقاهیر که سوار و پیاده همگین پانزده هزار خانه بدوشان درین ضلع آواره دشت
ادبار بودند از سطوت فوج بادشاهی سراسیمه و هراسان رو بفرار نهادند و رخت آوارگی سمت پور به
کناره دریا کشنا و قع سمت کشیده فدوی باشنیده بتعاقب شتافته در تهیه گذشتن از دریا جلو ریز رسید

مقابله نموده عاصیان عطف عنان نموده بجنگ تیر و تفنگ پیش آمدند و فیلیا کافر که زیاده دو هزار بر قند از
کرناتکی که با خود داشت قدم جسارت پیش گذاشت و عرصه دغا را بشلک بنادیق نمود از هنگامه رستخیز گردانید
عبد القادر خان و خداوند خان و اچل سنگه و آقا عاشور بیگ داروغه توپخانه و نجم الدین خان با سپاه ای حلو
خاص پای ثبات در رفعت دریز این کین افشرده داد شجاعت و جهادو دادند و بسیاری از بطن ستان جانستان و ضرب صمصام
سرافشان به درک الاسفل نار بئس المصیر فرستادند الا آخر لشکر بدشکوه با آنهمه کثرت و انبوه هزیمت یافته راه وادی فرار پیموده
در اثنای گذشتن از دریا جمعی کثیر را دوران موج خیز بلا کشتی عمر بگرداب فنا فرو رفت و جمّ غفیر را آب از سر گذشت
قریب پانصد کس کافران کشتگان بشمار آمدند و یکصد تن اسیر پنجه تقدیر برگشته بیاسا رفتند مفصل با نهای مخبران بعز
قدسی رسیده باشد بعد هشت مرسل که مشتمل است بر تفصیل این اجمال از نظر از هر اطهر بگذرد آنچه زبان یاری دهد برا
رعایت اصناف رفقا به تفصیل این فدوی منظوری معروض قدسی گردد زیاده چه نویسد جریان مهام برنهج مرام باد

به نوئین والاتمکین شهباز خان

صحایف آمال و آمانی و نمایق سرور و شادمانی آن محی مراسم مهربانی و قدردانی با آیات تفضلات رحمانی
لامع و نورانی باد اشتیاق دیدنها تعلق بشنفیدنها دارد قلم اگر بلسان شانه صد زبان گردد مو بمو سر گردان
ادای شرح سوزش تواند بود گزارش رو برویش از استقدام خامه دو زبان به گفتگو بیش **فرد**
شرح سوز دل من کار قلم نیست بلی ＊ پای چوبین زکجا عرصهٔ آتش زکجا ＊ تفقد نامه با پانزده تهان پیت
در عین انتظار رسیده خاطر را ملتهج و مسرور گردانید حق اینست که هر تهان در طراحی و رنگ آمیزی عدیم النظیر
است و کارنامهٔ مصوّر تقدیر خانه دوستی آباد دو هزار روپیه و چند قطعه برای طرح چهیت بوکیل دربار حواله نموده
بداروغه فرمایش که در مچهلی پتن است تاکید اکید نگارش رود که زود طیار کنانند و پانزده تهان چهیت ملتانی
که برادر گرامی ترازجان حفظ الله خان فرستاده از انجمله هفت تهان حصهٔ آن مهربان ابلاغ داشته **مصرع**
گر قبول افتد زهی عزّ و شرف

بخان عالیشان سعادت نشان احمد خان

چشم فتنه بیدار با احتساب آن متقید منع مسکرات موکد رفع منهیات قلع نغ بنیان بدع و ستم مست خواب علام
باد رقیمه مسرت وثیقه محتوی بر ارتکاب متعمدی حویلی دوستدار آبادی نواحش و ترویج ممنوعات و اشتهار عاصی
نگارش احتراز از همعنی بآن لعین بیدین بدفوات رسیده بمطالعه در آمد آفرین هزار آفرین در آئین بیداری و حفظ

هوشیار که دلیل فیضان الهی ناشی از حزم رسی و آگاهی ست چنین میباید خطی بآن غنوده غفلت یعنی متصدی
بدکردار تهدید شد بدنگارش یافت اگر تجنبش بهتر والا بعزل معاتب میشود

به امارت و امانت مرتبت همت خان ناظم اله آباد

صحت و بهجت دائمی مقارن حالات خجسته آیات آن عارج معارج ایالت ناهج مناهج امارت خان عالیشان
ملاذ مخلصان باد بعد اهدای ادعیه مستصفا و از صدق و وداد و آئینه مستخرج از حسن اتحاد مشهود میدارد رقیمهٔ کریمه
که روائح عنبر بیز ریاحین اخلاق و فوائح عطر آمیز بساتین اشفاق از مهب صفا مبلش می وزید
رسید مشام جان را معطر و مطیب گردانید هفت تولچه عطر گلاب و پنج تولچه عنبر و هفت شامچه نافه نیز در
پتاری سربمهر رسید خانه دوستی آباد و فرد لفافه مطلب بسمع و حضور رسید قدسی ست بمجرد تزئین به دستخط تقدس نمط
در تمشیت امور ملتمسه ساعی موفوره بکار و سید محمد مراد وکیل در تقید و یاد دهی کوتاهی ندارد زیاده عمر باد

بعالیشان فضائل نشان داروغهٔ عدالت عالیه

مقننین قوانین عدالت و انصاف ماحی آئین جور و اعتساف دادرس مظلومان مرهم جراحت ملهوفان
همواره بتقریب حضرت شاه دوران جهان ممتاز باشند بعضی واقعه طلبان چگونه کلهک از راه خباثت و قساوت
قلبی بدرگاه والا رسیده اند که متعدی نائب فدوی درگاه مینمایند چون نظر بر محال جاگیر و وطن مراعات
احوال رعایا و مخاصمت جمهور برایا پیش نهاد خاطر میباشد نائب متدین و متورع و متقی است مضمون
این بیت در شان او صادق است ؎ خداترس را بر رعیت گمار که معمار ملک ست پرهیزگار همیشه در
تالیف قلوب و ترفیه و پرداخت آنها می کوشند معهذا بمقتضای ناسپاسی از خانمان آواره شده
خلاف نمائی میکنند آن مقتضا و سعی نمایند که بمود کذب آمود مفتریان مسموع نشود

بعمدهٔ خوانین والا تمکین میرزا اکبر بیگ شرف الله مسلم

ما هجر و مرگ برادر و برادر نوشته ایم دل ترا بطرز جواب نوشته ایم احوال ما از مطلع نامه پیدا بود
برخی ازان به بال کبوتر نوشته ایم از مضمار نتهاچه نویسید که بر عنایات تفوق دارد و از درد دل چه برگذارد
که بجان کنندن سر سری میخارد خدائی که مرا اجزا را تالیف آشنائیها نموده و دلها را تلفین و تسکینها فرموده
قادر بر آنست که شام فراق را صبح وصال مبدل گرداند و تشنه لبان زلال جمال با کمال را بسر چشمهٔ مقصود رساند
؎ دل اگر خار جفا دید بامید سست که باز گل امید بچیند ز گلستان مراد توقع که تا دست داد همین طریق نوازد

در ترسیل رسل و رسائل عرفی و سلوک باشند زیاده شوقست و بس

به محسن الزمان حکیم محسن خان

حکیم علی الاطلاق آن نسخهٔ جامع حذاقت و وفاق را بر حکمای آفاق فائق داراد از دو سه روز حدت عفونت اکنه مختلطه و شدت سورت مربله معده به مزاج مخلص را از مرکز اعتدال منحرف ساخته از جهت بنا بر عدم قدرت سواری از سعادت کورنش پیر و مرشد برحق باز نشسته لازم که بعد مراجعت از دربار بهمین راه تشریف آرند که بدیدن آن نباض مرناض از الهٔ اسقام و امراض شود و فرح و انفاس روح پرور صحت فزای تو به هر شفای خلق جهان مستدام باد

به عمدة الخواقین بخشی الملک سید روح الله خان شعر

مرحبا طائر فرخ پی و فرخنده پیام خیر مقدم چه خبر یار کجا راه کدام الحمد لله و المنة که بشارت عزمیت حضور موفور السرور بسمت وضوح یافته عنان توسن مراد بدست داد و آثار بخت‌مندی آغاز به روزی نهار و شام نومیدی بسر رسید و صبح اقبال از مطلع آمال بر دمید و نفائح فرحت مشام جان را معطر گردانید و فوائح مسرت غنچهٔ خاطر را شگفتگی بخشید شگوفهٔ خرمی ساحت آرزو را در جوش بهار فرا گرفت و خزان ناکامی سر بگریبان عدم نهفت ترصد که هر منزل و مکان خبر قدوم میمنت لزوم علی التواتر میرسیده باشد

شعر زود آ که بی تو مجلس یاران شکسته‌ایست ☆ دیده چو صراحی و پیمانه نور شکسته‌ایست

به بخشی الملک بهره‌مند خان شعر

به زجان نیست متاعی چمن سودانده را ☆ که بشکرانهٔ این مژده نثار تو کنم ☆ ساعی مراسله روان آسا متضمن عرض کیفیت محاربه عظیم با مدبران لئیم و انهزام آن فریق جهنم مقیم با وجود کثرت عاصیان بدکیش باطل اندیش که از مور و ملخ بیش بودند و مسرت ظهور نمایان بکرامت عنوان و مرحمت خلعت خاصه در جلدوی تردد نمایان ورود شادمانی نموده خانه‌زاد فدوی چه کرد که مستوجب اینهمه نوازشها تواند شد لیکن فضل و کرم خداوندی از خانه‌زاد پروری در اقران سربلندی می‌بخشید لوازم شکر و سپاس از اندازهٔ وهم و قیاس بیرونست عرضداشتی که در جواب توقیع عالم مطاع ارسال داشت در نظر اکسیر اثر بگذرد و زیاده عمر باد

به بخشی الملک بهره‌مند خان شعر

بهار عمر ملاقات دوستداران ست ☆ چه جای خط خضر از عمر جاودان تنها ☆ از صفای تنهای زندگانی ناگوار دار

مهاجره تهار وز روشن شب تار شوق صحبت فرحت آثار که مقناطیس قلوب احباست کار بجائی رسانیده
که شبها در ستاره شماری میگذرد و روزها با اشکباری فروگهی ستاره فشانم گهی ستاره شمار شب جدائی
و روز حساب هر دو یکیست حقا که یاد دوستیها نمکپاش جراحت جانست و نشتر زن عروق شریان اما
چون سرانجام هر امر بوقت معهود مقرر و لیسر هر کار بزمان موعود لیسرست الانسان ضعیف البنیان را تفویض
چه کار دبر تقدیرات مقدر مطلق چه اختیار فرد ما کار خویش را بخداوند کارساز بسپرده ایم
تا مدد و اوچها کند انشاء الله تعالی کشش باطن کار کند و جذبه دلها را اثری پدید آید زیاده عمر باد

بحقائق و معارف آگاه شاه سیف الله پیرزاده

اوقات فیض سمات آن اسوه اولیای عظام زبده اصفیای کرام سیاح بیدای ناسوت سباح دریای لاهوت
فرازنده لوای تصوف فروزنده چراغ تعرف همواره بتحصیل رضای ایزدی مصروف باد شرف نامه هوش افزا
متضمن مواعظ میل خاطر بذکر و فکر باری تعالی لمعه وصول افگنده از خواب گران غفلت بیدار گردانید
سر برداشتن ز خاک رسانیدش بر فلک هر کو بدامن تو زند چون غبار دست شکر خدا که بتاثیر ادعیه
احبابست انتها همه وقت حفظ مراتب آگاهی و حصول مرضیات الهی پیش نهاد خاطر ارادت مآثر میباشد
امیدکه این جاده نوردطریق فدویت را و اوقات مکاشفه و معارف صمدیت بدعای خیر فرایاد خاطر داشته باشند

بافادت و افاضت پناه مخدومی شیخ فیروز عثمانی

لمعات نیر الطاف و اشعات اختر اعطاف آن بانی فروع و اصول ناهج مناهج معقول و منقول مظهر
کمالات ملکوتی مشهد فیوضات لاهوتی ناصیه افروز مراد معتقدان باعتقاد باد ارشادنامه مرقوم خامه
عنبرین شمامه در ورود آمده مست نمود اشارت بدیعه و بشارت منیعه که چون کواکب رخشان در دل شبها از
مضامین تفصیح آگینش پیدا بود خاطر را بشاهراه صدق و یقین هدایت فرمود فرد من شکر چون کنم که
نعمت تو ام نعمت چگونه شکر کند از زبان خویش امید که همواره توجه باطن فیض مواطن در حق تلمیذی تمیز
بدعای خیر مصروف باشد هندوی مبلغ سه صد روپیه و تهان پارچه برسم نیاز ارسال داشته بعز قبول موصول باد

بخان عزیز القدر سعادت نشان حفظ الله خان سلمه

سیر باد صبا دوش هم آگهی آورد که روز محنت و غم رو بکوتهی آورد نامه با خوبی اخوت اسلوب کیفیت
محبت خاص از حرفش پیدا و جمال شاهد معنی از لفظش هویدا بود بشیر تخلیص بخیریت از الم مخوف و مخمصه

بایوقت دوهرانجمعیت بجگان خدمت و وطن مالوف الوف شادمانی و صنوف کامرانی ارزانی فرموده ریاض
آرزو ها مهابی عنبر بوی کامیابی بشگفت و سروش غیبی از غایت خرمی چرخ زنان مبارکباد گفت
رسید صبح سعادت که یار باز آمد * هزار شکر که آن غمگسار باز آمد * زیاده عمر باد و ترقیات صوری و معنوی مستزاد

بخان سمو المکان فضائل خان داروغهٔ عدالت

احکام عدالت عالم آرا در اطراف و اکناف بسیط غبرا نافذ باد مضمون مکتوب مرسل متضمن استیلای شنیع
زمینداران ناسپاس چکله کلهکت بانزد و اشتن از رداد و فریاد خاطر ارشاد و دل ویرانه را آباد ساخت مجملاً
کلیه اینکه مزاج این فریق بکفران نعمت موصوف است و همت اینها بر دوقی طلبی و ناسپاسی مصروف
هر کسی آن در و دعاقبت کار که گشت * بهرحال از لوازم رسوخ اخلاص ها که ازان عمده احباب بظهور رسید
اطمینان وافر بخشید فرومی شنیدم که راحت جانی * چون بدیدم هزار چندانی *

به محسن الزمان حکیم محسن خان

محاسن تدابیر آن عیسی نفس کامل حد بن فلاطون منش ارسطو دستر سی فر و آن کز دم مبارک
ومیمنت قدوم اوست * هر ناتوان بصحت کامل امیدوار * دافع آلام و مزیل اسقام با دشمن و نزله
نهایت غلبه کرده دوران سر و وجع مفاصل منجر بحرارت گشته و القه از استلذاذ اغذیه بر کنار و مزاج از
نقاهت و ضعف بنا خوشیها گرانبار ساعتی بمنزل دوستدار تشریف آرند شاید که بتوجه آن محسن الزمان
سر آمد حذاقت نشان تدارک عوارض موحشه و مولمه شود زیاده عمر باد

حسب الحکم والا بخان عالیشان همت خان حارس خجسته بنیاد

خان ذیشان رفیع المکان اعتضاد محبان همواره فیض اندوز تفضلات حضرت خدیو گیهان باشند
با انهای منهیان معروض ناصیه سایان عتبه سپهر نشان گردید که خان محمد ساکن کرن پور بتحریک شقاوت
وضلالت اسپان از نخاس خجسته بنیاد خریده بجزاء اشقیائی بر و حکم بضیا ضیا از مکمن عز و علا فروغ اعتلا
بخشید که آن مدبر را بعد تشهیر و تفضیح مقید ساخته مطوق و مغلول بقلعه دار دولت آباد سپرده رسید بگیرد
و نقل حسب الحکم والا باو بدهد و آینده صیانت این قسم امور بمناسبت حراست در عهدهٔ خود دانسته
از احوال هریک مستخبر باشد باید که مطابق قدسی ارشاد بعمل در آورده جواب بزنگار وکه بعرض برسد

باسوهٔ خواتین سپهر تمکین مختار خان

مهربان صاحب مخلصان سلامت مفرحا فیت تحریر مبارکباد و در هر منزل دستگاه فتوحات ...
لاریبی روزی شود و دستداد از عرضی کرده ارد بسبب شدت ... و دریا هست هنگام توجه مقصد ...
شهر گر ترک وداع کرده ام ... تو جان منی وداع جان نتوان کرد خان سعادت نشان ...
اکثر ملتمسی راحت افزا میسازند و نور چشمی میر صاحب هم هرگاه طلبیده میشود بکمال بشاشت دیده
طلب را روشنی افزا میشود و شگفته گلشن آمدنش هر دو سرو سربلند حدیقه امید را آبیاری می نمایند
ایشان و تفضلات حضرت خدیو گیهان سرسبز و شاداب وارادو زیاده چه باد

ارسطو الزمان حکیم محسن خان

حکیم شافی آن مسیح دم کلیسی قدم مخزن اسرار حکمت ... و ... قدم را ... و ... باد ...
چون شکر ... با طلب ... دوچار میشود و بایست ... در کانون سینه آتش افروز میباشد نسخه ... رفع این ...
تعلیم داده بودند ... نوبت بکار بردم سودی نکرد امروز قدم رنجه باید فرمود که از وداع باز ... تا ... اندازه شود زیاده ...

بخان عالیشان سمو خان

خان خلت نشان اخلاص ... مکتوب ... ورود ... مشتمل بر اجتماع جماعه ... شقاوت پژوه باراده ...
متصل قلعه ... و ... تعیین جمعی بکمک ... آنجا ... رو شد چون ... مکرر از کثرت ...
و تجوید خبر داده اند بمجرد رسیدن خط نظر بر اینکه فوج ... شاید از عهده تنبیه فتنه ... بر آید ...
مشکل شود خود با فوج ظفر موج کوچ کرده همان روز پانزده کروه ... شد باید که پای اقامت ...
باستقلال تمام بمدافعت و ممانعت اعدا پردازند و فوج فیروزی را بلافصل مقام ... رسیده ...

فرد
وگر نثار قدم یار گرامی بکنم * گوهر جان بچه کار دگرم باز آید

بخان ذیشان فضائل ... میر منشی مبارک ... خدمت ...

خان ذیشان اخلاص و دوستان سلامت خبر تفویض دار الانشا بآن ارسطو فطرت سحبان ...
جناب ملجا سامعه افروز احبا گردید مبتهج و مسرور گردانید ... شکر خدا که ... آن بهره مند
جوهر قابلیت بجائی رسیده که لیاقت خداداد بتقریب حضرت ظل سبحانی ظاهر گردید چون دوستان
... مامور است و عرض مطالب بایشان حکم شده ... دوستیها آنست
مقدمات ... در پیشگاه اطاعت ... بلا ... و وضوح یافته ... باد

[illegible]

فضائل و کمال محمد صالح استاد

ساحت روزگار خجسته آثار آن سالک مسالک دین قویم ناسک مناسک صراط مستقیم جامع علوم روحانیه منبع فیوض
سبحانیه سحاب افادت ابر گوهر بار افاضت مقتدای کاروان منازل تحقیق پیشوای رهروان مراحل تدقیق
مطلع انوار آگاهی مهبط الطاف الهی ناشناسی باد از حیلیکه بخیر و خوبی تشریف به دار الخلافت برده اند احوال
صحت اشتمال تکلم نیاورده آری هرکه از دیده دور از دل دور امید که در همه حال یاد معتقدان درین هر گونه
باطن شوارق آگین باشد هندوی مبلغ پانصد روپیه برای مستورات زکیات و مقدسات عفت سمات و دیگر
مبلغ دو صد روپیه و نه تهان پارچه نذر آن مخدوم مهربان ارسال یافت تقسیم زر بجمیع مستحقان
در خور استحقاق و تقایین درجات برآن حق شناس است از طرف تا آنکه بلند شود و حق کسی تلف نگردد زیاده ابرام

سید حسینی الملک روح الله خان

مهربان مشفق مخلصان سلامت رقیمه راحت ضمیمه مشعر بر شکوه عدم رسید نهایت تعجب آن الطاف
احباب عزیز و عنوان مضمون بوضوح انجامید موجب انجاب عظیم گشت برآن همه دان قواعد محبت و دل
ظاهر است که مفارقت اضطراری ناچار است و اختیاری عمداً بر خود لازم کردن بر مشفقان خصوصاً
خوش مزیه دلالت شدن عقل و دین خرد و انصاف گزین تجویز نمی‌کند در و د شش گوید
عذر تلبیس وقت و دوست همی داند که استقبال بحران مشکل است لازم که مسرات خاطر ملکوت ناظر غبار آلود
کدورت نشود انشاء الله تعالی عنقریب بشیر دیدار مهاجرت بروز بهجت افروز مبدل میگردد زیاده عمر باد

حذاقت نشان حکیم محسن خان

حکیم شایسته تدبیرات شایسته آن مسیح ثانی مستخرج قوانین بقراط و افلاطون زبان بقراط عهد و وارث
منصب جالینوس مقوی ارواح مربی نفوس سبب کامیابی که جان می‌فزاید و شفای بیماران میگرداند
بالقاب الهام غیبی و پیام سروش لاریب مقرون باد از آن بازکه بحکم مرشد کائنات درین ضلع بدهوا پیر افتاده
اقامت دارد از جهت ملک کوه قریب بجوار است و در برودت و رطوبت بسیار مزاج مخلص از حد اعتدال
بانحراف در اختلال گرائیده و بسبب ریزش نزله و تشنج عروق و شرائین ساعتی بخواب راحت نخفته و دوران سر
و ضعف بصارت علاوه آنست و نسخه معجونی که وقت رخصت مرحمت شده بود تا امروز وفا کرد لیکن مفید ازاله امراض
نشد الله ... چون ایشان طبیب مزاج دوستدار آشنا هستند و دانسته مرض علاج کنند باید بوده باشند زود نسخه فرستند و مارا مشتاق دانند زیاده جز صحت باد

حسب الحکم با اهلیه نواب الهام الله خان

از قابستن آیات جزیده مکرمات اسوهٔ منقبت ساسات مهر و مستورات قدوهٔ مطهرات همواره از خصیات
خالق کاینات مصروف باد صحیفهٔ شریفه متضمن بر بیچهری و زیاده سری خلاف و نباید در مقدمهٔ تقسیم ترکهٔ نواب
عمهٔ ان پناه رسید و مضمونش معروض جناب مقدس گردید برلیغ قضا تبلیغ نافذ گشت که اموال آن مغفور
بر خاطر آن عفیفه معاف شده باید که درین مقدمه خود را مختار دانسته موافق فرائض تقسیم ترکه نماید و هرگز
از سخن شنوی و عصمت ابا نماید و اعراض کند معروض دارد که بتغییر منصب و عتاب پادشاهی که نمونهٔ سخط
الهی ست گرفتار شود باید که مطابق حکم قدر توام بعمل آرند و بران محذور ممنوعه ظاهر است که سلوک
ناخلفان بیچهره با این قسم شده آمده اکثر از غیبت که بزرگی فرمود قطعه زنان باردار ای مرد هوشیار
اگر وقت ولادت مار زایند ٭ از آن بهتر بنزدیک خردمند ٭ که فرزندان ناهموار زایند

حسب الحکم و الا بنام مان سنگه قلعه دار [illegible]

ظهور پناه جلادت دستگاه مانسنگه بالطاف محفوظ باد پیش ازین حسب الحکم والا در ماده بهم رسانیدن فرزندان
که مصدر بیشرمی بوده در شاهراه ڈالی میوه از کدهاران ربوده اند صادر شده هنوز تدارک بعمل نیامده حکم
نافذ میشود که بعد غفلت از گوش هوش بر آورده نگهبان را به تفحص و تجسس پیدا ساخته بیاسا رسانند تا باعث
عبرت دیگران ازینهای آنان بر دزدان شاهراه آید و نجیبه معروض دارد و الا به تغییر منصب و خدمت مستحق خواهد شد

بامارت مرتبت محمد امین خان بهادر صدر الصدور فرد

هر که عاقل بود ز خوبی عنوان داند ٭ که درین نامه خبرهای نکو خواهد بود ٭ مژده افزایش مراتب و مناصب
تزیین و ساده صدارت بوجود آن قدر شناس پایه امارت از سطوت و رتبه الوالا سرایه اجلال یافته انشراح
موفوره و انشراح نامحصوره ارزانی فرموده حق آنست که این شغل خطیر تشریفی ست که بر قامت شریف
دوخته اند عمدهٔ ارکان با فرهنگ بسیار حظ کردند و ذکر جمیل فضل و کمال آن سر غزل دیوان عز و جلال
همه وقت مذکور صحبت رنگین میگردد مبارکباد و ظایف خواهش اهل استحقاق بقدردانی و فیض رسانی
ایشان مملو شود چون فرمان واجب الاذعان مشتمل بر تفویض خدمت فوجداری پونا و اخراج وارث عالی
بخت پلید شقاوت شعار بنام و سند ارصاد رشد عنقریب بنام عمدة الملک مرخص گردیده قصدی
ترصد که در تحصیل مهام معروضه بحسب سرانجامش از تمنا متوجه خواهد بود و همواره بکار فرمایش مرهون منت خواهد بود

بخان سعادت نشان حقیقت خان ناظم دار السرور برهان پور ـ فرد

سرنامهٔ مکتوب تو سررشتهٔ کین است ٭ سطری که درین نامه بود لین نه این است ٭ صحیفهٔ مسرت ضمیمه مشعر بر ملامت ثمر بی فیضی و نتیجهٔ لایعنی رسیده خاطر را متألم و متوحش ساخت نفایس ملبوسات و کتب برای ایجاف احبا و اخلا در توشکخانهٔ سرکار امانت بسبب گم فرصتی تفریق و تقسیم و ترسیل آن بعمل نیامده ظاهرا ملتمس طینتان نوعی دیگر بسمع ایشان رسانیده اند و تصدیق این مقدمه که سماعی و قیاسی نیست از علو فطرت و فراغ حوصلگی بعید است فرد ورق نانوشته میخوانی ٭ سخن ناشنیده میرانی ٭ انشاء الله تعالی عنقریب همه غرایب و نوادر تعینات در جهات مقسوم میشود و حقیقهٔ امر بجناب شما میرسد

با بارست و ایالت مرتبت عاقل خان ناظم دار الخلافه

عقدهٔ مکتوب ما را از کشادن بهره نیست ٭ این گره بیهوده بر بال کبوتر میزنم ٭ بنگارش رقائم نیاز زبان محبت طراز فرسوده و نامه بران را در صحرا نوردیها پا بآبلهها بر آموده جوابی تشفی خاطر نفرموده و سیاه چهره گی ننموده مبالغه بیاد آوری چون نقش بر آب است و شموره دلها تیر کتابه استغنا خرابست فرد گرچه میدانم شکایت را در وتاثیر نیست ٭ میکنم خالی دل درد آشنائی خویش را ٭ بارک الله رعایت حقوق صحبت و مقتضای صفای سینه بی کینه چنین میباید شمع و پروانه از تصنیفات آن بحر متموج سخنوری که در کتابخانهٔ صحبت بهمی آید نقلش باید فرستاد و بلکه نسخهٔ دیگر که از بهارستان طبع سحر آفرین بصد نغز هشت و غیره مرتب و تزئین یافته باشد نقلش نیز تا گاه گاه بمطالعهٔ این یادگار پدر وقت خوش گذرد

بعمدهٔ امرای عظیم الشان بخشی الملک روح الله خان ـ فرد

آنچه در نامه نوشته که احوال ما بخبر بر غلط هست جدائی که بود خبر کجاست ٭ مشتاق که مفارقت از تحریر و تقریر بیشتر است و مرارت مها جرت مزه زندگانی را جواب فرمالیکن چه توان کرد که عالم بندگی مستلزم فرمانبرداریست و مستوجب سلب اختیاری فرد رشته در گردنم افگنده دوست ٭ می برد هر جا که خاطر خواه اوست ذره نوالان امیدگاه احبا تخریب و تادیب کفرهٔ لازم التعذیب و ستوری نصیب یافته بودند مخلص در وسط راه منتظر دید نها دست صد رفاقت آن رکن رکین خلافت علیا بود از نیرنگی زمانهٔ ناهنجار رو فوج ایشان براه دیگر اتفاق افتاده و دوستدار به تنبیه آوارگان ضلع اسد نگر مامور شد و آرزوی دیدن بدل ماند فرد رسید کشتی امید صد ره بکنار ٭ که باز باد مخالف وزید و دور انداخت ٭ بهر حال در

جمیع امور بتقدیر قادر مطلق منوط و مربوط باید بود و آنچه از پردهٔ غیب بمنصهٔ ظهور آید ادای شکر باید نمود زیاده بجز شوق چه نگارد

بحقایق و معارف آگاه شاه عبد الله پیرزاده

فرد اگرچه دوست با ما بچیزی بنخرد ما را ٭ بعالمی نفروشیم موی از سر دوست ٭ بنابر آن یا غمهای بیجا همه بجا و نفرت مزاج سراپا ابتهاج در عالم خلوص اخلاص صحبا پسندیده و خوشنما اما معتقد بهرباب تقصیر بلکه گرفتار محن و عنایت و بانواع عقوبت مبتلا اصلا مکشوف نمیشود فرد تو آنچه باد سبک سیر و یی نمیدانی ٭ بهرین خرابه چه از سر گلزار میگذرد ٭ هر چند تنگ مسیر و خود را در حفظ مراتب مهر و محبت شرمنده نمی یابد اگر چند انخواسته امری منافی مرضی و حرکتی خلاف رضا بمقتضای بشریت سرزده باشد اطلاع بران بهترین اخلاق و خوشترین اشفاق می نماید رباعی ناکرده گناه در جهان کیست بگو ٭ آنکس که گنه نکرد چون زیست بگو من بد کنم و تو بد مکافات دهی ٭ پس فرق میان من و تو چیست بگو ٭ امید که تحائف مرسله قبول شود

دوست روبهران نگردد زیاده عمر باد و صفائی سینه مستزاد

سپه بخشی الملک بهره مند خان - فرد

وه که رفتی ز شهر بنهادی ٭ بر دل من هزار صحرا درد ٭ با وصف قرب منزل که بلقای خورشید ضیا نگاه گاهی راحت افزای دل ما میشد اصلا قلق و اضطراب بهم نرسیده هنگامه صبر و قرار نبوده درین چند روز که بعد مسافت بمیان آمد بی شائبه تملق و خوش آمد آمد آمد عشاکرا اضطراب چه آبادیها که از قلق و بار بطن خراب نساخته مصرع سفر تو کردی و من در وطن غریب شدم ٭ حق عزوجل جلاله مفارقت از میان برداشته بها جهان آرای جمال باکمال زود از زود سر از منظر وصال برآرد فرد انتظار در ره شوق که اگر زود بیائی دیر است ٭ زیاده چه نوشته آید

بمعارف آگاه شاه سعد الله درویش

قواعد مناقب و نجابت و مبانی مناصب و نقابت بتائید الهی و تائید نامتناهی مؤکد و مشید باد عاطفت نامه که مطاوی آن یاد از اشفاق باطن بیداد مصحوب رسید زایشه دل زدوده زنگ ملال ٭ در مادهٔ استرضای خاطر خان اتحاد نشان فیض الله خان که از ارادتمندان آنمهربان قلمی شده چه به ازین که کاری در خور خواهش احبا از دست مخلص بیریا سر آید انشاء الله تعالی حتی الامکان تقصیر نخواهد شد ترصد که در اوقات اجابت سمات بدعای خیر فرا یاد و خاطر عاطر باشد ٭

بعمده خوانین بلند مکان خان - فرد

دلبرهم عزم سفر کرد خدا را یاران چه کنم با دل مجروح که همراه با اوست ٭ وقت رخصت از هجوم غم والم قضیه نهانی و حکایت سوز نهانی همچنان بخاطر مانده گذارش آن که آتش افروز خرمن شکیبائی است در بر هم زدن جان اقامت بود [illegible] نشسته دانا نهان و آشکارا آگاه است که در دل پر غبار از هر کنار تاسف چها که نمیگذرد و فرد [illegible] بچه کام دل با تو نگفتم ٭ هنگام سفر گریه مرا قفل دهن شد ٭ بهر حال این افسانه بقال و مقال بپایان نمیرسد [illegible] که عمر سفر کوتاه شود و دولت دیدار بهجت آثار حاصل [illegible] مستدعی است [illegible] گردد زیاده بجز شوق چه نگارد

بحقایق و معارف آگاه شاه عبد الله پیرزاده

[illegible] نیاز مندی اهل وفا کند ٭ با معتقدان تازه شناختن [illegible] از یاد آورد [illegible] اعتنا بر افراد خلق از استغنای مزاج است [illegible] مزاج بعیدی نماید و توقع از اخلاق جمیله آنست که بعد ازین چنین [illegible] نماید [illegible] که شمه ازان برنگاشتن [illegible] و سنگ ساغر [illegible] انگشت [illegible] فرد چنان زحسرت تاک [illegible] که آب [illegible] در نظرم آید حق تعالی [illegible] که در ضمن آن حصول [illegible] شود و از پرده [illegible] ظهور آرد زیاده عمر باد

یادگار [illegible] هیبت صلابت خان - فرد

[illegible] ظاهر اگر [illegible] رخصت [illegible] همراه دلها را ٭ الحمد لله که مکاشفه جمال با کمال در عالم خیال [illegible] و دولت دیدار در همه حال [illegible] تصور ساغر مراد [illegible] آن سر لوح نسخه وداد [illegible] همیشه بیار اتصال روحانی در حدیقه باطن میکارم شکوه استغنا شعار فرموده بیگانه جهان آشنا [illegible] شیوه [illegible] رسیدگان منزل محبت و ولا فرد [illegible] تلاش قرب ظاهر باخیال هم [illegible] بهر کس که خواهی پاس مضمون از [illegible] ٭ ترصد که در همه حال مرا با خود دانسته بحسب ظاهر هم اگر گاه گاهی بیاد آرند گنجایش دارد فقط

بقدوه بلند مکان صدر الدین محمد خان - فرد

از دوست [illegible] تو شکایت بکنیم ٭ تا نیست [illegible] ندهد لذت حضور ٭ اگرچه مفارقت جا بگاه [illegible] لیکن مواصلت روحانی همراه بالله الحمد لله که [illegible] دل صفا منزل از هجر جدائی هرگز غبار آلود ناخوشیها نبوده [illegible] شکایت نه فرموده حق تعالی آن بهار گلشن اقبال را در مهد عافیت داشته کامیاب صحبت

وسلامت دارد و دیده‌ها و از شاخسار مواصلت گل چیدنها بوقت خویش بلیسر(؟) می آید فرو گزاشتی
محنت هجران و درد اشتیاق که کس نمیداند است قدر دولت دیدار را

بصاحبزادهٔ والا قدر محمد خلیل فرو

یا رب اگر سر چیدن بهار زخم است گویا خوش که هنوز از نفسی می آید و نسیم محرق از دو هفته هوش ربا
و جانگداز است و مشتاقیم تشدید است و استیلا خدا کند که انجامش بخیر باشد لیکن ناخن بیقراری با آنهمه
خاطر را بیچین اشتهاد که خواب از دیده رمیده و از غلبهٔ حرارت کانون بدن آتشکده گردیده باید که بدیدن
این خط از زود تر از دو روانهٔ این صوب شوند و به مرهم بلقای خود را برسانند تا باشد که دیدار آن نور
باصرهٔ بصیرت ندارک چشم گریان و تشفی دل بریان نماید و جراحت بیماری باندمال گراید فرد
بلبم رسیده جانم تو بیا که زنده مانم — پس از آنکه من نمانم بچه کار خواهی آمد

بعمدة الملک غازی الدین خان فیروز جنگ فرد

پس از تحریر نیاز و پیش میروی میخواهم ای قاصد — که در روش نگاه اولین از چشم من باشد — ابر از شوق
مواصلت اگرچه مافوق طاقت بشریست لیکن عالم بندگی مقتضی بیچارگی و فرمانبری لاجرم مبالغه در اظهار
آن نا سبت تقاربت مسموع از نوای اخلاص ما انگاشته بدعا میگراید که بعد حصول رخصت از سامی خدمت
بنابر تنبیه بخت بلند باغی و انتزاع قلعهٔ دیوگده بموجب حکم محکم عازم مقصد گردیده در نواحی قصبهٔ پونا
توقف گزیده پرتهی سنگه راجه چاند او فوجداران قرب و جوار بروفق احکام مطاعهٔ لازم الاطاعت بفوج ملحق
گردیدند پس از استحضار دهم شوال بعزم استیصال کافر بدسگال کوچ کرده بطی هفت مرحله بپای کوهی بلیغ که آن حصن حصین
بر قله‌اش سر بفلک کشیده و بایستد بپای پادشاهی بترتیب با فرود آمد چون کافر بدسرانجام پیرامون قلعه آلات
دادوده انواع توپخانه چیده کمینگاه غار پادشگافهای کوهسار را باحتشام ملبس از مور و ملخ استحکام داده بود
بخدعهٔ دیگر خیال محال در سر داشت با اظهار جواسیس آگهی یافته به مراسم هوشیاری و پاسداری که مناط احتیاط
سپهگری و سرداریست اقدام ورزیده دلیران منصور را از جسارت بیوقت منع نموده بعد از پنج و شش روز که
عاصیان از تقاعد یلان قاهره مطمئن شدند بهادران تهور کیش انتهاز فرصت دانسته دامن بکمر زده جان
بکف نهاده بغتةً بران کوه سپهر ارتفاع برآمدند و در حالت نوم و غفلت بکمرکوه رسیده گروهی انبوه را بتیغ
کشیدند بقیة السیف سراسیمه و مضطر اسان بپای قلعه گریختند بنده‌ها هی قدر و مسامحه نکرده باشند کوب تعاقب

شتافتند از شور و غوغا غنوودگان پیرامون قلعه نیز خبردار شدند فی الجمله حرکت مذبوحی کردند آخر الامر تاب مقاومت نیاورده با گریختگان طریق فرار پیمودند و مجاهدان منصور شیوه تکاپو که طریقه عاجز کشی ست مناسب ندانسته غنیمت بسیار بدست آوردند و مجموعه توپخانه غنیم ضمیمه توپخانه پادشاهی شد و فتح عظیم نصیب اولیای دولت قاهره گردید بهر کار ها خبر آوردند که کمبخت ازلی از قلعه بدر شده در جنگلستان شوار گذار آواره دشت ادبار شد و چون قلعه بهر قلعه کوه است صلاحیت نقب و کوچه سلامت ندارد صورت این معنی بدرگاه والا معروض داشته بموجبی که حکم شود بعمل آرد

بعمدة الملک با فرهنگ غازی الدین خان . فدو

منتم کرمی تو نفس بهر نمی زهی خجلت • مگر تو عفو کنی ورنه چیست عذر گناه • آرزوی صحبت مسرت پیرا مرتبه ایست که بمقیاس قیاس در نگنجد و بکلبال خیال در نسنجد ناچار از تسوید تشریح آن درگذشت بدعا میگراید که حقیقت انهزام و اخراج کمبخت شقی بعین عنایت فتاح حقیقی پیش ازین بر نگاشته چون قلعه دیوگده بر تیغ کوهی مرتفع واقع شده که به نقب و کوچه سلامت راه بدان نتوان برد لهذا کیفیت بحضور پرنور معروض داشته منتظر جواب است بالفعل از سه طرف تعین تهانجات شاه راه رسیدن رسد بند کرده و تاخت تفرقانه آباد و بهای متصله خراب بسیار میگویند که ذخیره در قلعه بسیار است انتزاع آن بمحاصره قرار واقع میخواهد اگر فوج گران با مصالح توپخانه بکمک رسد باقبال عدو مال کار متحصنان تنگ گرفته بتصرف والا در آرد و آوان عمده ارکان با فرهنگ نیز تدبیر اندیشیده اگر تقریبی جناب معروض دارند صلاح دولت است زیاده عمر باد

مبارکباد سال قمری بجناب شاهزاده عالیجاه محمد اعظم شاه

هوا خواه بلا اشتباه بلطف الله کلهای تسلیمات را افسر فرق مباهات ساخته بعرض خواتین انجمن کرامت موطن میرساند هزاران شکر بدرگاه عظمت متعال که این سال همایون فال از سنین عمر ابد اتصال بدولت و اقبال بانجام رسید و بتاریخ میلاد میمنت بنیاد درساعتی که با نوار سعادت قرین بیزان (سال ۱۲) چشم حسرت بر زمین بوده کفه تراز و از وزن عنصر لطیف که از کمال عظمت و فرط ثروت ترازوی رخشان آسمانش نتواند سنجید بر سم مقرر و آئین مستمره گرانبار قدر و شرف گردید محتاجان را از وجود آن نقد مقصود بدامن آرزو افتاد و عالمی کامیاب تواند فضل و احسان گردید و زبان بادعیه مزید بقا و ادای مراسم شکر و ثنا بر گشاد قطعه مبارکباد سال وزن بر شاه • که رستم در مصاف اوست روباه • بااستقلال و فیروزی و فتح • بصد اقبال و اکم حشم دوراه • ضمیرش مخزن اسرار غیبی • دلش از راز تقدیر آگاه

آگاه * الهی در جهان با فر شاهی * نگاهش دار چون خورشید و چون ماه * نیر عالم افروز بهروزی
از مشرق فیروزی تابنده باد

بجناب شاهزاده والاگهر محمد بیدار بخت بهادر

خیرخواه بلا اشتباه لطف الله بعد ادای بندگی بعرض ملتزمان بساط مکرمت مناط میرساند درین زمان مسعود بشارت سالگره وزن پیکر کرامت مسعود سامع افروز هواخواهان گردید و سرور و شادمانی از حد گذشت [illegible] از این مژده طرب پیرا نوید طالبان [illegible] بمرادات ظاهر و باطن بحصول انجامید [illegible] چون خجسته و همایون گناد و رشته سالگره را بسر رشته عمر ابدی منعقد گرداناد رباعی این سال که بنیان عمر تو فزود * از هر عقده کار با گشایش فرمود * تا عمر ابد بفضل الله از صد * این رشته عمر منعقد خواهد بود * رباعی وزن تو زگوهر و زر و سیم و نقود * بر روی جهانیان در فیض گشود * از آینه امید حاجتمندان * با صیقل جود زنگ افلاس زدود * زیاده چه عرض نماید کوکب دولت و اقبال از اوج حشمت و اجلال تابان و درخشان باد فقط

بعمدة الملک فیروز جنگ بتهنیت فتح و عطای گرامی خطاب سپه سالاری از پیشگاه خلافت و جهانداری فرد

آن خوش خبر کجاست کزین فتح مژده داد * تا جان فشانمش چو زر و سیم در قدم * لله الحمد والمنة که بمیامن نصرت و تایید الهی و نیروی اقبال عدو مال بادشاهی تعاقب و تنبیه [illegible] که با حشر [illegible] مراحل گمراهی بگام حیرت پیموده در اقصای صوبه مالوه غبار فساد انگیخته بود بآئین دلخواه بفعل آمد و [illegible] گروه ضلالت در [illegible] پامال نهب و غارت از صدمه سطوت افواج فیروزی شعار هیبت [illegible] دلاوران تیغ گذار گوشمال سخت یافته مانند بنات النعش متفرق و پریشان گردیدند حق آنست که با وجود طول مسافت بسرعت [illegible] رسیدن و کافر خاسر را بنیل مقصود برگردانیدن کار رستم و اسفندیار هم نبود قطعه خیاط زمانه بی تکلف * بر قدر تو دوخت جامه فتح * نام تو در ابتدا نوشته * منشی قضا بنامه فتح * در صله دوی این فتح نمایان عطای والا خطاب سپه سالاری از پیشگاه سلطنت و شهریاری که در آرزوی این لقب کافی حسب لیاقت ناموران و سرداران [illegible] شایان [illegible] عمر با حسرت با خود برده اند هزاران تهنیت مبارکباد و همواره مواد شوکت

و اقبال لفیض و فضل تهیمن متعال روز افزون شواد

مبارکباد پسران بخان والا شان معمور خان

نخل پیرای ریاض روزگار آن سروجویبار همیشه بهار گلشن ارجمندی را سزاوار تهنیت و سربلندی دارا و درین هنگام نزهت فرجام گلبانگ شگفتن گل و سنبل در خیابان آمال آن نخل برومند حدیقه اقبال مشام آرزو را بروایح روح پرور عنبر و دماغ جان به نکهت مشک و عنبر معطر گردانید آفریننده روز و شب این نعمت غیر مترقبه فرخنده گناد و آن هر دو نوگل حدیقه کامگاری را بآبیاری فضل خویش بالنده و سرسبز دارد قلمونی شکر ایزد که یافت سطح زمین : محکمی زین دو رکن دولت و دین : چون دو چشم از برای زینت و زین : مایه عمر و نور دیده عین : ملک صوری و معنوی آباد : باد پیوسته زین دو نقش مراد

بعمدة الملک فیروز جنگ بهادر سپه سالار متضمن فتح قلعه دیوگده

تا جلوه ماه و مهر بر اوج سپهر روشنی افزای شش جهت است نیر بزم دولت و کامرانی آن عمده مسرای عهد روان و خورشید ارکان فیض رسانی جلوه افروز دیده انتظار گیان باد نگارین نامه مواخات شمامه متضمن نوید فیروزی بمعاونت و مظاهرت غلام بارگاه عظمت و جاه ورود نموده و فرموده اطمینان وافر بخشید چون جلال و حشمت راجه الم چند کنور که بموجب حکم قضا امضا با فوجی از موکب همراه آن عمده عمدها عجالة رخصت یافته بود بوقت رسیده آماده مرافقت و معاضدت گردید چون باغی خسران شعار بغرور صعوبت طرق و افزونی کریوه مغاک هوای نخوت تمردی در کاخ دماغ افگنده بود هر روز بتوپ و تفنگ از طرفین هنگامه رزم و پیکار گرمی داشت غدری در گاه باستحکام تهانجات و انسداد مسالک محاصره قرار واقع نمود بطریق حوالی بروزه در قافله و راه رسیدن رسد مسدود گردانید چون چندی بدین و تیره گذشت حسن کوشش دلاوران صف شکن و جهد موفوره بهادران خصم افگن دران کتلهای تنگ و دشوار عبور و سنگلاخ صعب المرور مسدود شد و بندهای فولادی تاب تحمل نیاورده بصلاح جمهور ابدیه همگی تصمیم عزم یورش نمودند و دست توکل بحبل المتین تایید آلهی واقبال صدجلال پادشاهی زده بعزیمت کسا عت سعید بود از دایره گاه برآمدند تیر یک عرق غیرت و همت بسان شعله جواله بران کوه آسمان شکوه متصاعد گشتند اگرچه در اثنای تصاعد از کشته پشته آماده گشته اما چه دلاوران پیرشیان

وبندوق را به تن برداشته بدار و گیر تهورانه و هوی های مردانه خود را بپای قلعه رسانیدند وسلم و نردبانها
چوبین از هر طرف بر بروج ارتفاع گزیده بضرب تیغ سرافشان بار سر از دوش مخذولان برانداختند ورایت
غلبه و استیلا برافراشتند وحصن متین که سر بفلک اطلس میسود مفتوح گشت مفصل این مجمل از نقل عرضداشت
مفهوم میشود امید که کلید فتح باعرضداشت مرسل بوساطت آن نوئین والا تمکین ارسال حضور گردد مراتب
مناصب بهادران تهور کیش و رخور حسن ترددات وتفاوت درجات افزایش پذیر روزبروز باده عمر باد و دولت مستدام

بجناب حضرت خلد مکان مشتمل بر فتح قلعه دیوگدهه

خانه زاد فدویت بنیاد علی مراد بعد ادای آداب تسلیمات و کورنشات بموقف عرض ناصیه سایان سده
سماوی برکات وجبهه افروزان عتبه مسجود کائنات میرساند در یمن ایام فرخنده فرجام که اولیای دولت
ابد قرین را اسباب استیلا میسر و احبار سلطنت جمشید آئین را منهی بجهت القیر وزی میتجر بود قلعه دیوگدهه که حصنی است
انموذج از حصار چرخ برین وساکنانش از آفات بتحقیق بیرنگ سپهر فیروزه رنگ عافیت گزین قطعه
گشته حصنی ز رفعت و وسعت ٭ بهره ور چون حصار چرخ برین ٭ خود خورد لو آسمان بکشش ٭ نور چشم بجای
گاو زمین ٭ بعون نصرت و تایید فتاح مطلق و قلعه افروزی اقبال عدو سوز دشمن گداز پیرو مرشد برحق مفتوح
گشت از نیرنگی تقدیر آلهی و شگرف کاری فضل نامتناهی نقش مراد بر کرسی نشست تفصیلش آنکه بعد رسیدن
راجه اکهم چند کنور با جمعیت شایسته وسامان توپخانه محاصره قرار واقع نموده در پیچ واهای کهسار و شعاب
و شگافت گتلهای و شوارگذار یلان جنگجوی و پردلان شعله خوی رستم عدد برق افگنی و آتش فشانی نموده متمکن
گردانید و قلعه نشینان از بالای برج هر روز بتیر و تفنگ رزم افروز بودند بهادران نیز از کمینگاه برآمده
مبالغت و مدافعت مینمودند چون چندی برین و تیره بگذشت گشایش کار غیر از یورش و جانبازی
کم خاوه یاران را سرمایه سرخروی سرفرازی نیست ندیده و انتظار رسیدن فوج عمدة الملک فیروز جنگ کشیده
همه بسیاها در قتاد ل نهاده این مصلحت گزیدند و تن به تقدیر داده هره تحیه پیاده از دائره گاه برآمده و
جان بکف نهاده برق افگنان وجنگ کنان بر فراز کوه روان گشتند پیش قدمان مصاف عدوسوزی
نیز از کمینگاه برآمده آخر الامر ضرب زن و پیچ بورک خصم افگن گذاشته بتصاعد وصاعقه افروزی گردیدند
توپهای رعد خروش بخروش آمد و تفنگها از ظلم غیبن بسان ژاله باریدن گرفت در روی هوا از ابر دود
تیره و تار شده و تیرها مثر که نمودار الالتنار گردید و هنگام رستخیز آشکارا گشت نظم ز هر سو فرو ریخت توپ و تفنگ

در آتش نهان گشت میدان جنگ ٭ باندازِ خونریز از هر دو سو ٭ نشستند برق افگنان رو برو ٭ درین جرأت مردانه بسیاری از بندهای بادشاهی نقدِ جان نثار کردند و گروهی انبوه تیغ‌ها ی مردانه وزدو خورد تهور نقدِ شجاعت را بسکه زخم و جراحت کامل عیار گردانیدند با اینهمه دلیران معرکه قتال از تجرع عوان و ... حساب برنداشته بارش ناوک بلا و ریزش حقه‌های باروت اجل را چون تقاطر ابرِ بهار ساحت چمن زار انگاشته خود را افتان و خیزان بپای قلعه رسانیدند و سلم چوبین از هر طرف بر روی برج و دیوار عرض گزیده با مدبران بکز لک و خنجر دست و گریبان گردیدند مقارن آنحال همه سپاه و حشم با طبل و علم از پیچ بلند ... های سترالهم متصاعد گشته و بهرسو ی فصیل و برج حمله برده جم غفیر را از تیغ کشیدند ... ابرافراز جمعی کثیر را بنار جهنم واصل گردانیدند و فریقی دل باخته دست ها از پا نشناخته از فراز دیوار ها به ... نیستی افتاد و پیمانهٔ ممات چشیدند و بقیة السیف اسیر و دستگیر گردیدند و جمعی شقی قرین خواری و ... خائب و خاسر راهی که عقب سر قلعه برای روزسیاه خود ساخته بودند در رفته بجنگلهای جهنم آسا سر بادیه بلاگشت و حصین مستقیم و توپخانهٔ عظیم بتصرف اولیای دولت قاهره درآمد کلید فتح ارسال داشته امیدوار است که بنده‌های جان نثار و فدویان تیغ گذار بتحصیل عالمی ... نوازش بادشاهانه و مراحم خسروانه سرفرازی یابند تاریخ فتح منشی خانه زاد استخراج نموده قطعه قلعهٔ کز بلندی و وسعت ٭ کوس رفعت ببام چرخ نهاد ٭ مثل آن حصن آسمان پایه ٭ در متانت فلک ندارد یاد ٭ چون بفر شاه عالمگیر ٭ شد مسخر بزور تیغ جهاد ٭ هاتفی گفت سال تاریخش ٭ دیوگده فتح شد مبارکباد ٭ زیاده حد ادب ندید آفتاب عظمت و جهان آرائی از مطلع عالمگیری و کشورکشائی طالع باد ٭

بجناب حضرت خلدمکان مشعر بورود فرمان و گزارش شکر مواهب گوناگون در جلدوی فتح قلعه دیوگده

فدوی بلا اشتباه بلطف الله ناصیهٔ عبودیت به تقبیل سدهٔ سپهر تمثیل نورآباساخته بعرض ... زمین بوس جناب گیتی ملجاو مستفیضین آستان آسمان ارتقا میرساند درینگا میکه با نوار آثار سعادت و سپهر اختران را ... تفضل بر زمین بود ورود مسعود توقیع عالم مطاع جهان مطیع که جان قدسیان ... وروح کروبیان نثار سهو لفظ شکرفش با دچون وحی آسمانی چهرهٔ ارادت و اعتقاد نورانی نمود ٭

مواہب خلعت خاصہ وعطای اضافہ پانصدی ذات وسہ صد سوار از پیشگاہ خانہ زاد نوازی در جلدوی فتح قلعہ دیوگڈھہ تارک افتخار با ذروۂ ہمتقدار بذروۂ فلک دوار سود وسہ گر بر تن من زبان شود ہر مو بابی شکر تواز ہزار نتوانم کرد ❊ بخط خاص تقدس اختصاص ارشاد شدہ بود کہ از مکان اقامت ادبار باغی خاکسار مستخبر بودہ در حالت غفلت بایلغار فقرات نرسیدہ دمار از روزگارش برآرد و عمدۂ فدویان یکرنگ خان فیروز جنگ را بحسن موافقت و مرافقت از خود راضی دارد انشاء اللہ تعالی بر طبق ہدایت قدسی سیرات کہ فہرست جریدۂ سعادت وسربلندی وکتابۂ طاق دانش وہوشمندی ست بعمل خواہد آورد تا منظر چرخ اخضر جولانگاہ شہسوار مہر انور ست سریر سلطنت ابد بنیاد بجلوس اشرف خدیو دین و داد غیرت بخش مشرق خورشید باد

بامارت و ایالت منزلت اعتضاد خان در تعزیت امیرالامراء

خانۂ چرخ ستمگر باد و ویران تا ابد ❊ کاندر و خورشید را رحمت است واکم در کسوف ❊ باستماع خبر سپری شدن ایام حیات مستعار نواب غفران پناہ خلد آرامگاہ چہ خون جگر کہ بر خود ہدر ننمودہ وچہ قدر گرد و رنج خاطر غمناک را باعث تنفر سودہ لیکن چہ سود کہ در عالم حدوث مخلوقی خلعت دوام حیات نپوشیدہ و متنفسی شربت بقا و ثبات ننوشیدہ شرب مسرت از نشو آب مضرت صافی نیست و نوش راحت از نیش جراحت خالی نہ شمع کردار عمر یکشبہ گذاشتنی ست وگل مثال یقدر یکروزہ فروشتنی لازم کہ نظر بر درجات صبر کہ از اخبار و آثار بران معیار ہمہ دانی ہویداست رضا بقضا دادہ طریق شکیبائی اختیار نمایند وآن راہ یافتہ جوار رحمت حضرت آفریدگار کہ مثل آن سرو سرفراز گلشن امارت خلف الصدق نامور نام بردار اند فی التحقیقت ہمیشہ حی و قائم اند بیت گر نخل رفت میوۂ او

پایدار باد ❊ دریا اگر گذشت در شاہوار باد ❊

بمرزا محمد نصیر در تعزیت سیف الدین خان

خدا ہر چہ خواہد کند بندہ باش ❊ رضا پیش گیر و سرافگندہ باش ❊ نوائر قضیۂ جانسوز سہام واقعہ جگردوز خان مغفرت نشان داغ ناکامی بر دلہا نہاد و ازین حادثۂ قیامت زا آشنایان را سفینۂ صبر و قرار بگرداب عقوبت و اضطرار افتاد حیف صد حیف زندگی خوابیست تا چشم کشادہ رفتہ است و حیات دمی ست تا نفس برآوردہ گذشتہ گل اورا خار قرین ہست و مل اورا خمار در کمین سہ ہرزہ دل بر دم حیات مبند ❊ کس نہ بستہ است باد را بگرہ ❊ لازم کہ بعروۂ وثقی رضا و تسلیم معتصم بودہ

سلامت برخورداران از حضرت آفریدگار جهان مسألت نمایند و روح پر فتوح آن چمن آرایان ریاض رضوان را بفاتحه شاد فرمایند بیت گر سرو برفت نارون هست ٭ ور لاله نماند یاسمن هست

بجناب فروزان کوکب سپهر خلافت شاهزاده والاگهر محمد معز الدین بهادر

خانه زاد درگاه ثریا جاه لطف الله بعد تشیید مبانی بندگی و تمهید قواعد سرفگندگی بعرض حاشیه نشینان بساط فیض مناط میرساند درین ایام میمنت فرجام منشور تفاخر گنجور با خلعت خاصه مشعر بتفویض امر جلیل اتالیقی که نمونه تفضلات سترگ خداوند حقیقی ست و تاکید رسیدن بتعجیل عجیل در رکاب نصرت انتساب و تقدیم مراسم فدویت بانتزاع قلعه پرناله که عساکر فیروزی لوا بتسخیر آن مامورست نزول اجلال فرمود خیرخواه صمیمی از غایت بشاشت و خرمی در پیرهن نگنجیده بعد ادای دوگانه شکرانه ایزد یگانه همان روز از اسعد نگر کوچیده در ظاهر قصبه بهادلی منزل نمود و بنا بر عزم بر شکرگذاری مسبب برحق و نیرنگسازی مقتدر مطلق که آرزوی دیرینه بحصول انجامید و بهارستان آمال را موسم نشو و نما در رسید انشاء الله تعالی عنقریب بشرف استلام آستان فیض مقام دریافته به نیل مرام فائز می گردد کوکب ثروت و دولت از مکمن سروری و صولت پاینده و درخشنده باد

بحقائق و معارف آگاه شاه عبد الله پیرزاده در مبارکباد تولد پسر

امروز بخت نیک بشارت رسان ماست ٭ اقبال راز پرده امید صد نواست ٭ ایزد متفضل متعال داور قیوم بیهمال که نقش طراز کارگاه امکان و صورت پرداز کارنامه کون و مکانست آن صدرنشین سجاده صفوت و صفا اوج گزین کرسی مجد و اعتلا را بمطالب قصوی فائز داراد درین هنگام فرخنده فرجام نوید تولد گوهر بی بهای طور مشتری سعادت پسر از صدف آرزو و سپهر تمنا سامعه پیرا گشته صلای سرور جاودانی در داده و جمیع هواخواهان را ازین مژده فرحت افزا نقد مراد بکف افتاد آفریننده لیل و نهار آن بهین نتیجه حیات ابدی و گزین ذریعه بقای سرمدی را بعمر طبیعی رساناد و سایه همایه ایشان را بر تارک مبارکش پاینده داراد

جواب حسب الحکم بجناب خلد مکان مشعر بر ورود فرمان در مقدمه تفویض خدمت اتالیقی شاهزاده جهان و جهانیان

سطر ۱ نامه دوستی ست کاردار [illegible] سازند ۱۲ سطر ۲ برافراشتن [illegible] اتالیقی کردن ۱۲ سطر ۳ [illegible] سطر ۴ [illegible] از قاموس ۱۲

[illegible] سطر ۵ [illegible] سطر ۶ [illegible]

خانه زاد عقیدت نهاد بعد ادای آداب تسلیمات و کورنشات بموقف عرض باریافتگان سدهٔ عرش اشتباه و ناصیه سایان عتبهٔ خواقین سجده گاه میرساند که فرمان قضا جریان بهنگ الاطاعة و الاتباع لازم الاذعان مشتمل بر تفویض شغل خطیر اتالیقی شاهزاده ظفر آباد که با انتزاع قلعه سرپالم رایت عزم سریع بافراختن ورود کرامت فرمود سر عزت و افتخار ذره که بمقدار با اوج کیوان و قبهٔ فرقدان سود شکر و سپاس این موهبت بقیاس انسان ضعیف البنیان سست اساس را چه یارا که هرگز از عهدهٔ انجام آن از دست و زبان که برآید کز عهدهٔ شکرش بدر آید بمجرد ورود آن تمیمه بازوی سعادت و سرفرازی از مقامات سعد نگر بهار روز کوچ راه نورد جادهٔ مقصد گردید نظر تا کید رشادت تمهید صحرا نورد بیابان پیما سبقت گزید انشاء الله تعالی عنقریب بادراک استفاضهٔ خدمت عالی می نماید و بسرانجام مهام واجبات مطابق مضمون منشور هدایت پرداخته مصدر نکوبندگی میگردد ذیل خلافت و جهان آرائی از مشرق فرمانروائی و کشورکشائی طالع باد

سپهر نصر الله خان خلف لشکر خان - فرد

در وصالیم همان خون جگر مینوشیم + تلخی از دل نبرد قرب سحر هم زهرم را ره با اتفاقات درین مقامات که مقتضی دوام دید نهاد و منتج حصول دولت ملاقات ست گاهم توجه بمنزل مشتاقان نفرمودن و تجاهل بنابر پاس تجاهل و تغافل نمودن از ره همان جهاجرت جانگاه بر خاطر خواه ترجیح داشته که در همه حال مشاهدهٔ جمال با کمال در عالم خیال میسر بود و تصور دیدار فائض الانوار زنگ کلفت از مرآت خاطر میزدود بهر حال بقول بزرگی که هر آنچه بکل آن نتوان رسید یکی دست از آن نباید کشید گاه گاهی بدیدار فرحت آثار خرسند داشته باشند - فرد - تراصد بار گر بینم همان مشتاق دیدارم + گرچه یکدم بهر کم نمی گردد تراز و راه

سید محمد سخندانی میرزا محمد ناصر ایرانی که تازه از ولایت آمده بود

شفقت اندیش صد چو دو چند مشغوف کرده آنکه دیدار تراو دیدار تراشان کرده اوصاف شمائل و خصائل حمیده و اذکار اخلاق گزیدهٔ ظاهر و باطن را آنقدر سطح دیده نهاد از چمن تراز شمار چون سرو بهشته بهار آرزو مسند قد کشیده نها ساخته که خاطر امید وار از نهایت ... اشتیاق نقد صبر در باخته - مصرع - نه تنها عشق از دیدار خیزد + بسا کین دولت از گفتار خیزد + مشتاق جاوید بیابان وکشش قلبی آنست که امروز دیدهٔ دیدار طلب بطلعت خورشید ضیا مشرق جهان افروز گردد

حسب الحکم عالی بامارت مرتبت ... خان

مضمون قوانین بسالت دلایل براهین ایالت خان عمو المکان من باظهار چه آئیس معروض عالی گردیده که گروه انبوه از حد بیش شقاوت پژوه فراهم آمده بر سور چال آن سلاله دودمان مجد و علا از سمت قلعه نونگده که سرکوب قلعه پرناله است داعیه فاسد دارد و لهذا حسب الامر مطاع عت اثر نگارش می آید که از خدع و مکر مخذولان مستشعر بوده مدافعت و ممانعت آن فرقه باطل ستیزان مطمح نظر دارند و دقیقه از دقائق بیداری و هوشیاری نامرعی نگذارند و در مقدمه اضافه تیقار بیب لاائقه مکرر بعرض رسیده امر شده که ستکیزه بوقت سنت بروزش سمت انشاء الله تعالی بعد جمال شاهد تمنا در مرآت حصول مدعا جلوه گر میگردد لازم که از مراحم خسروانه خاطر مستظهر داشته در کار پادشاهی که سرمایه سعادت نامتناهی ست سرگرم باشند

حسب الحکم عالی براجه کشن سنگه

تهور و جلادت پناه شهامت و مرامت دستگاه همواره مشمول عواطف پادشاهی بوده بداند که از نامه های منهیان بعرض عالی رسید که دزدان کشتنی از سمت چپ مور چال آن قدوه فدویان از مرد باکثر سرغله بسر باری محتجمنان میرسانند امر بلیغ و قبیح صادر شد که بمقتضی از آئین حفاظت و خبرداری و قوانین تیقظ و هوشیاری بعید نمود بجز دورود این وثیقه آگهی چوکیهای و تهانهای مستحکم سر راه گمراهان مشاعره عدم تعیین کنند و بجاسوسی هرکاره های چندی را بچنگ هلاک نداخته لاشهای شان بدرختان شاهراه بیاویزند که باعث عبرت عاصیان دیگر گردد و در مقدمه اختلال انتظام وطن و التماس رخصت که مکرر پیام رسیده تقریباً معروض عالی گردید ارشاد میشود که درین وقت سرانجام کار پادشاهی بر جمیع مقدمات مقدم بلکه اقدم و استجازت وطن در حق آن جلاوت دستگاه بسیار سهم باید که از راه صلاح اندیشی محال طلبی نکنند و سرانجام کار خداوند ظاهر و باطن که حفظ آبرو و قیام وطن بدان منوط و متمکن ست بر ذمه نمک پرستی لازم شمرد یقین که بدین موجب عمل خواهد آورد

در طلب میر عبد الرزاق شاعره

تا گوهر وصف تراشیده صدف سامعه به باصره دار و شرف اصغای ذکر قابلیت و اوصاف اهلیت آن مقبول مشغولان ذکر خفی و جلی و آن سرآمد موفقان توفیقات ازلی آنقدر مشتاق دیدار نها کرده که دیده در انتظار قدم رنجه چون زخم آب رسیده بهم نمی آید و دل پر آرزو بر بیطاقتی می افزاید ترصد که کلبه احزان بفروغ مقدم آن قدوه اهل سخن چون خلوت فانوس از پرتو شمع شب افروز روشن شود و بشمائم خلاق

[illegible]

جان پرور مشام روح وروان رشک صحن گلشن گردد ربائی ای آنکه ز تو گوش پر و دیده تهی * خوش
آنکه ز گوش پای بر دیده نهی * تو همره مکی چشم نه آویزه گوش * از گوش بر دن آئی که در دیده تهی

در تهنیت تولد پسر بخان عالیشان ملتفت خان

فراوان نیایش مر داوری مطلق را سزد که بقدرت کامله حکمت بالغه اش فرزند دلبند در ساعت سعید
بخجسته تولد خرامیده و قطره آب بر آفتاب جهانتاب تفوق گزیده کشور وجود صورت تشخص وجود شوکت
معمور دار الملک معنی از وجود مسعودش رونق پذیر گردد دست تمکین بشارت حجله دلها فتنا وشده * بالکه
جان طرب آباد شد * امید چون آن نونهال نورس بستان کرم هلکون را بثمرات سعادتمندی
بهره مند ارجمندی داراد و ظل ظلیل ایشان را بتارک مبارکش مبسوط داشته بکمال عمر طبیعی رساناد

بجناب بادشاهزاده محمد اعظم شاه در تهنیت تولد شاهزاده والا گهر

فدوی خیر سگال بعد تمهید مراتب خضوع و ابتهال بعرض فیض اندوزان انجمن دولت واقبال میرساند
در وقتیکه دیده امید بر شاهراه از منه و دوار انتظار ساعت سعید میلاد خجسته بنیاد می پردو خاطر در ترصد وصول آن
بشارت دل افروزی شمه لطیفه دلنواز سطوع مهر جهان آرا جهانبانرا سامعه پیرا گشته فسحت کده تمنا را بلوامع
حصول مأمول نور آگین گردانید و فضای دلها را بشوارق شادمانی فروغ بخشید قطعه بیته الحمد از پی جاه و جلال
شهریار * گوهر مجد از محیط عدل آمد بر کنار * طائری از آشیان جاه وجود آمد فرود * کوکبی از اوج
عز و ناز گردید آشکار * شکر بحضرت داور احد و خلاق صمد که نتیجه دولت پایدار و در زبان سعود وقدم
سعادت توام بکشور شهود نهاد و آوازه این جشن طرب پیرا در گنبد سپهر بلند پیچیده لعبتان انجمن علو
ورقاصان بزمگاه سما و را با ستعمال آلات نغمه پردازی و تکمال اسباب دلفریبی و دلنوازی اذن عام داد
مثنوی چو خلد برین مجلس آراستند * برقص آسمان باز برخاستند * در عیش جاوید گردید باز * بر امشگری
زهره بر ساز * چو گل عالمی را زعیش و طرب * فراهم نمی آید از خنده لب * امید که این دو نعمت خداداد
ابد بنیاد بهواخواهان مبارک باد و بیمامن قدوم میمنت لزوم شان مواد شوکت و بهروزی روز افزون شواد

حسب الامر بخان والا شان فضائل خان

حسب فرموده تمکین گوهر سحر خلافت علیا و بلبل حدیقه سلطنت ابد عنقا نگارش می یابد که آخر شب جمعه
هم ربیع الآخر سهم را و باغی و ملائی که از جاوه بندگی جناب جهانبان مطلق انحراف ورزیده بود با فتنه از انهزام

سوار و پیاده کرناتکی جنگی و دو هزار سوار رسالهٔ سرباز و در قلعهٔ پتناپل نمود آتاچی پالیگر از فوجها
و پرورده‌گان عقیدت سپهر رتبه است بصیانت آن مورچال کارفرماست و همراه اهل مغلیه با برادری بقراولی
و هراولی و رایت پاسداری و هوشیاری برافراخته سید اشرف خبردار شده آماده [illegible] رفعت
گردیدند و از طرفین در پردهٔ شب به تیر و تفنگ جنگ سر شده رفته رفته هنگامهٔ زد و خورد حقیقتاً
برملا افتاد و درین ضمن به نیرنگی قدرت الٰهی و شگرف‌کاری اقبال پادشاهی تیری از شست [illegible]
بر جبههٔ [illegible] پاده سر [illegible] شد و در حال جان داد از وقوع اینحال [illegible] و گنده پا [illegible]
سگال برآمد و آشوب شور و شغب برخاست پیلان تهور کیش از سراسیمگی [illegible] برانداختن آنگاه
یافته مهتابی‌ها افروخته از مورچال قادم [illegible] گذاشتند و بیشتری از زنبورک و شلک تفنگ
و خدنگ بسیار به‌ها کشته و خسته شدند تمامی رسالهٔ بهرهٔ ورآورده ادای فیروزی برافراشتند از آنجا که
وقوع چنین مقدمات از آثار فتوحات خدیو کامکار است این عریضه [illegible] اثر گذرد و آتاچی
مذکور باضافهٔ خطاب مناسب و رفقایش بافزایش مراتب و مناصب سپه افزایی یابند

عنایت خان در تعزیت

خان سعادت نشان من از شیوع سانحهٔ ناگزیر برادر سبحان برابر من مستمند را اندوه بی‌پایان درگرفت
و از شدت ملال [illegible] که بدل محزون از رفت **مصرع** رفت ازین گلزار و خار حسرتش در دل بماند
آخر الامر که تامل کرده شد علاج این مرض جز صبر و شکیبائی نه دیدم آن عزیز القدر زبیر [illegible] در ساز رفتن آن
سالک مسالک بقا را به فاتحه خوشنود کنند که در عالم حدوث کل حادث را همین جاده در پیش است

فرد هر آنکه زاد بناچار بایدش نوشید ❊ ز جام دهر می کل من علیها فان

بخواجه عبد الرحیم پیرزاده

معنی سنجا سار رقعهٔ رنگین که نثرش ناسخ نثره و نظم ثریاست ورود نمود و مضامین شیرین بیانش
که لبریز آب حیوان و رشک ماء معین است خضر وادی ودادرا حیات جاوید کرامت فرمود از بیطالی
خاطر که با صفا می خبر عزیمت دوست از زبان خامهٔ محبت نگار گذشته فی الواقع **مصرع**
آشنائی میتوان کردن جدائی مشکل است نهایتش باید دید **مصرع** تا درمیان خواسته کردگار
چیست ❊ اغلب که جذبهٔ باطن صفوت مواطن را اثری پدید آید

بطالب محی الدین و غیره پسران حفیظ الله خان مرحوم در تعزیت

برخورداران اقبالمند ارشد وارجمند بخیر اوات تسوریه و معنویه فائز باشند در حین ایام ملالت اثر از وقوع واقعه برادر عزیز از جان جان در قالب نماند و دل به درد از تجوم غم و هم اشتغال ازین سانحه فوت و فنا افتاده حیرانیم که شما را چه نویسیم و خدا نگهدار شما باشد خدا داند و بسیار صبر و تسلیم نصیب کنیم ... درد بسته جانم را نمیدانم که چون گریم ٭٭ دلا خون شو که تا بر حال خود یک لحظه خون گریم ٭٭ دنیا منزلیست که خیرش بشر مختلط است و نقش با ضرر ممتزج و عشرتش با حسرت قرین سرورش با سرور همنشین و صبا ... که بنیادش بر نفس بر باد و سرابیست که نهالش با نومیدی همزاد والازم که از جزع و فزع بیحاصل که غیر از عذاب میت سود نه ٭ محترز شده بخواهش حق مستوثق باید بود و از دریا صبر و شکر تخلف نباید نمود رباعی ای رفته بچوگان قضا چون گو ٭ چپ میخور راز و راست میخور هیچ مگو کان کس که ترا فکنده اندر تگ و پو ٭٭ او داند و او داند و او داند و او ٭٭

بعمدة الملک فیروز جنگ ـ فرد

انچنان غم که داشت خاطر من ٭٭ انچنین غمگسار می بایست ٭٭ خطاطها نهشت نمط مشتمل بر ... سانحه ... برادر ... که ... و خاطر غمناک را که در بحر ناپیدا کنار اضطراب تلاطم امواج نکال ... و ... ساحل شکیبائی رهنمونی فرمود فرد ... دل غمناک را ... که این سانحه فوات ... گذاشتنی ... مقاصد دل را ... اگر غباری بود ٭٭

بسید نیاز ... تحریر یافته

زبدة الاماثل و الاقران عمدة العشائر و الاعیان همواره بجلائل عواطف پادشاهی و وفور مراحم حضرت ظل الهی مستظهر باد عریضه مرسل متضمن گزارش مراسم فدویت و فرمانبرداری و لوازم اطاعت و مالگزاری و التماس بذل توجه در اجرای رسوم بانقول اسناد مرسل بود رسیده بمطالعه در آمد مستحسن افتاد اگرچنانچه نوشته بر منهج ... فدویت و انقیاد ثابت قدم بوده دقیقه از دقائق ... نامرعی نگذاشته و احکام ... ارباب ... و سست تطاول آن فرقه ضاله از ... رعایا کوتاه ساخته ... که بعمدة الملک ...

با فرهنگ خان فیروز جنگ قرار داده بودند بهان قسم بعمل می آید و بحصول لامع النور نوشته می شود خاطر جمع دارد و ما را متوجه حال شناسد

بخان والا منزلت محمد امین خان بهادر

سمو السبب جلیله الٰهی و مکارم جزئیه بادشاهی مقارن روزگار فرخنده آثار آن زیب محفل امارت ... سمو المنزلت رفیع الشان جلیل المنقبت رفیع المکان باد از عرضداشت عامل ... و کلای سرکار ... مسموع گردید که ... آن شقی نشان گردید که ... عظمت تام با جمعی از اوباش ... ایام ... داشته طریق سلوک ... از ضلالت فطری ... سرکار دولتمدار ... امر منیع و رفیع صادر شد که آن امارت ... فساد کیشان را که از حرکات و سکنات آن ... مخالف بعصیان ... از قصبه مذکوره اخراج نماید و نگذارد که رشته دراز یافته بال و پر شورش باز گشاید یقین که مطابق امر منیع و رفیع بعمل خواهد آمد

بمجموعه سخندانی میر الٰهی همدانی — فرد

دل من و تو زهم ... دیرین است ... ذکر شمائل حمیده و خصائل گزیده آن مخزن جواهر ... معدن لآلی سخندانی آنقدر مشتاق دید نها ساخته که دیده انتظار در آرزوی گوهر بی بها و بصارت از نظر آید ... غائبانه که این عقده بدون مکالمه جان پرور ... گره گوهر ... زود تر از زود ... آسوده سر در گرو نهید ... بر خیز و بیا و خرمی کن ... در دیده نشین و مردمی کن

بمحتشم الملک بهره مند خان — مصرع

بهر شکر دوست بهر مو بر بدن دارم زبان ... مو فوره و مساعی مشکوره که در انجاح امور ... بظهور میرساند ... آن ذوق ... ما شکر با کثرت شکر قائل و گویا میگردد فرد تو فرض دان که چو سوسن شدم هزار زبان ... کجا ز عهده شکر تو میشوم آزاد ... بعد از دستوری یافتن از حضور پر نور برای آوردن پردگیان ... عصمت و جلال ببارگاه ... بلطی هفتم ... پنجم شوال فرخنده فال در ظاهر خجسته بنیاد ... که همواره ... مدام خرم باد ... نزول ... خبر آوردند که نتائج دودمان خلافت و ثمرات ریاض سلطنت غره ماه مذکور از بلده دار السرور برهانپور متوجه حضور لامع النور شده اند ... که بخیر و خوبی نزدیک میرسد ... ایشان سعادت اندوز ... نور و کعبه مقصود می گردد امید که ... قدسی برسد

بخان والا شان حفظ الله خان — فرد

لیکن ز عصمه شکایت که در طریق طلب ٭ براحتی نرسید آنکه زحمتی نکشید ٭ مکتوب مرسل رسیده خاطر را مشوش گردانید. از عقاب سفر که نمونهٔ عذاب سقر است نقلم آمده ایمها از مزاج مستقیم آن سر اوازمنزلت نعیم بعید بلنجا بد مصلح الدین شیخ سعدی علیه الرحمة فرماید نظم ابر و باد و مه و خورشید و فلک در کارند ٭ تا تو نانی بکف آری و بغفلت نخوری ٭ اندیشه معاد بر کنار فکر معاش که اگر کوشش و تلاش است وجه همت ساخته مطابق حکم مطاع در پیراستن آن حدود از خار وجود خانه بدوشان مرد و غطلت نور زیده و به تعاقب شان کوشیده بهیچ مکان مجال توقف نداده بکیفر کردار رسانند که این معنی موجب پیش آمد ترقیات است فرد

چون لعل هر که خون جگر خورد و صبر کرد ٭ زیب کلاه گوشهٔ اقبال می شود ٭

بخان عالیشان جان نثار خان فرد

رسید و مضطرب هم ساخت و آنقدر به شست ٭ که آشنای دل خود کنم تسلی را ٭ برآمدن دزدور رفتن تخت جگر را کباب ساخت و آشنایان را سفینه جمعیت بگرداب اضطراب انداخت یعنی صحبت جان بخش که ساعتی ثمرهٔ زندگانی بخشیده بود بغتةً بتقریب تا دیب اشقیا بمفارقت انجامید و آن آفت ناگهان دل دردمند را بناخن حسرت خراشید فرد من بودم و کنجی و حریفی و کتابی ٭ غم را که نشان داد و بلا را که خبر کرد ٭ چون سنیا سوختنی فوج قاسم خان و خانه زاد خان و صف شکن خان را قتل کرده قافیه سلامت تنگ کرده امروز خانه زاد فدویت نهاد بکمک مامور شده اگر بکشش دلها چنین اتفاق افتاد از جهت که طرفین را بجان راه مسافتی باید پیمود روزی چند ته ... بدیدنها از آنکه حالت کدورتها می گردد

بامارت و ایالت مرتبت بخشی الملک روح الله خان

وساده امارت و اقبال بوجود مسعود آن صدر آرای انجمن عظمت و اجلال جلیل المنقبت عظیم الشان کریم الخلق عمیم الامتنان زینت پذیر باد و درین زمان کیفیت تدابیر صائبه و تلاشهای شایان عمدهٔ امیران رفیع المکان از نگاشتهای اخبار نویسان پیرایهٔ وضوح والا یافته سرمایهٔ تحسین و آفرین گردید و غلام بارگاه فلک پایگاه برسانیدن خزانه بر جناح استعجال مامور شده و شورش بالیگران بدنهاد که از مور و ملخ زیاده و آماده تمرد و فساد اند پوشیده نیست انشاء الله تعالی تکیه بر فضل الهی و اقبال بادشاهی نموده جادهٔ پیمای منزل مقصود میگردد فرد هر چند دورم از تو که دور از تو کس مباد ٭ لیکن امید وصل تو ام عنقریب است

بخان والاشان صف شکن خان فرد

ز سر بگذشت بی تو آب چشمم * چه باکی از سر گذشتم بی تو نیست * از عینایکه دوری صوری ضروری مولد اقسام شدائد رنجوری گردیده آرامش و آسایش را خیر باد گفته دیده می بخواب راحت نخفته چشم انتظار در راه نامه بران باز و در آرزوی مواصلت ها دست دعا بحضرت کریم کارساز دراز می باشد امید که تا تمیل این مرام خیر انجام بنگارش صحائف سرور افزا مراعات مراسم یاد آوری ها می مرعی باشد

بیت * وفا کنیم و ملامت کشیم و خوش باشیم * که در طریقت ما کافریست رنجیدن

حسب الحکم بخان والاشان امان الله خان

نتیجهٔ الامارت خلف الامارت خان سعادت نشان مشمول تفضلات حضرت خدیو گیهان باشند باخبار هر کارها معروض باریابان جناب کیوان ارتفاع گردید که جوقی از تیره بختان نکوهیده کار در نواح اسعد نگر اقامت ادبار ورشته باطراف و جوانب دست اندازی بلیغ مینمایند و آن خان فدویت کیش از رهگذر کار طلبی بعزم تنبیه آنجماعه وخیم العاقبه شتافته حکم قضا امضا بطغرای عز ابه نفاذ پیوست که چون جمعیت با او کم است تعجیل نکند و رندوله خان تهانه دار تیمور را که بر لیغ دالابهر افقیت او صادر شده رفیق طریق جان نثاری ساخته بمعاضدت همدیگر دمار از روزگار اشرار فجار بر آرد و آن ضلاع اقطاع را از لوث وجود معصیت آمود فرقه مردود پاک سازد باید که مسطابق حکم قدر توام بعمل آرند

بخان والاشان فضائل خان

خان فضائل نشان من درباب بحالی داهمای جاگیر شرافت پناه خواجه جانی که باوصف سپاهگری بجوهر قابلیت و کاردانی موصوفست بکرر بقلم آمده هنوز اثر مرتب نشده چون در سیاق رفیق صحن و مشتاق و سرگرم کارها سه سند لوآخاق ست کیفیت پریشانی حالش بعرض اشرف واقدس رسانیده توجه باید نمود که کارش بسامان برسد

به میر کریم الله فوجدار پتن در رسید حقه‌ها

حرکات فلک حقه‌ها از آن برگزیده عالم آشنائی را کام بخش و کارساز باد نمیقه نشاط آگین که حروف مشکینش به نفایح اتحاد قلبی عطر آگین و الفاظ عنبر بیزش برنگ سویدا دلنشین بود با هفت حقه سفالین ساخت کلال کامل فن قصبه پتن رسید هر حقه از آن در طراحی و رنگ آمیزی روکش نقش فرنگ ارژنگ بود بهم کشتی محبت بزم آرا و شوق افزا گردید بی تکلف نقاش سامری تلاش روح راح در جسد آب

بجوی دمیده که آب گوهر از حسد آن بخاک غلطیده بهر یکی بمصاحبت نور شکشلینی سزاوار کیفیت عشق
وائی راپیام گزار و درای زرفشان از صفحهٔ صفاتش چون نجوم رخشان ور شب تار نمودار قلمها
خوش کارش از نزاکت و نزاهت بسان نافهٔ تاتار مشکبار بهر نفس که بارو دلها کو فرو رفت عجبا
گردیده و دمیکه بدو عنبرآسودش میل هوا نمود مزاج را تفریح فراوان بخشید جاند دوستی آباد
رضاجوئی خاطر احبا بتسهیل چنین تحایف دلپسند همواره وجه همت شواد

بخان سیادت نشان سید امجد خان مخلص

چشم فتنه بیدار بمیامن احتساب آن منقح قوانین انصاف ماحی آئین اعتساف قامع بنیان ظلم
و ستم جامع اوصاف شرع محکم مست خواب عدم با وخط اخلاص نمط مشعر برانیکه فریقی از فرنگیان
فرستاده سیدی خیریت خان و یاقوت خان در بنگاه عقب خیمه خیرخواه خلق الله تمکن داشته مرتکب
منهیات و مجوز مسکرات اند تاکید و تهدید بآن بدکیشان سود ندار و بملاحظه ترک ادب سلوک نالایم
مناسب نمیداند چهره افروز وصول گردید اعتضاد اقیام حیات شان مشروط آب حرام است و حرکات
و سکنات اینها بنیروی شرب مدام در اوایل آمد نها اکثری بعلت عدم ترجیح شیشهٔ زندگانی بسنگ فنا
در شکستند و ستانه سلجم عالم بقا گشتند بعد معروض والا حکم قضا امضا نافذ گشت که بنوشند یعنی بحکم
ضرورت موافق دین و آئین خود عمل نمایند و از فرمودن این محترز باشند از آن باز چنین رسم مستعمل
و معمول است انحضرت و لهذا بموجب بعمل آرند این مردم را که خو کرده عالم آبها و قوت آنان اقسام شراب‌ها
بهر اطوار آنها درگذارند فقره سرسری دارد و درین باز ارسودای دگر چه هرکسی بند و بآئین دگر و ستار +

بعمدة الملک نواب فیروز جنگ فقره

آن سفر کرده که صد قافله جان همره اوست + هر کجا هست خدایا بسلامت دارش + از ان باز که قرین
خیر و خوبی عنان یکران عزیمت بآن صوب معطوف شده شوق مواصلت مسرت آئین و رغایت استملاک
و آرزوی صحبت رنگین در نهایت استعلا انشاء الله تعالی که عمر سفر کوتاه شود و دولت دیدار که حاصل حیات
مستعار است زود تر از زود نصیب مشتاقان گردد تا حصول این نعمت عدیم البدل بتحریر رسائل
راحت ساعات خورسند و ارند و مصحوب بشیر یار را همه وقت در یاد خود هیچیا تصور نمایند

بنواب والاخطاب خان جهان بهادر فیروز جنگ

ظل عزت و اقبال نواب عالی قدر بلند اقبال تا انقراض زمان و حرکات آسمان بر مفارق هواخواهان مخلص پاینده باد و نیز از شناسه افتخار افزا بانفائس اقمشه و دیگر اشیا و یک قبضه شمشیر و یک زنجیر فیل و دو راس اسپ راهوار رسیده داد شکر تفقدات گوناگون افزون از حیطهٔ تحریر و تقریر است بیت لطفی نموده که ندارم زبان شکر + این عذر را حواله بلطف تو میکنم + از جمله عطایا شمشیر زمردین تن خصم افگن با سازنده نشان عدیم النظیر است بیت بهار سبزه باغش خزان علیه + تا به جنده اش ز گل فتح نیز نشان بیت اچپنید تهان چهیت ملتان نیز در طراحی و رنگ آمیزی رونق کارنامهٔ مانی و بهزاد است علی الخصوص فیل کوه پیکر فلک توامان خیلی سربلند تناسب الاعضا و خاطر پسند است یوصف او شعر از طبع والا + ستمکی بر سر هم فیل بالا + عجب گردن فراز و سربلند است + که گوش او سپهر نیلی کمند است زوندانش بهنگام نظاره + دو صبح از یک شب آمد آشکاره + ز خرطومش باوج سر رسیده + ز رود نیل موج سر کشیده اسپان هم بسیار خوش جلس و خوشرنگ باد رفتار برق آهنگ بیت ایالش از صفا رخشان تر از نور دم از زر بیبندگی چون کاکل حور + بالجمله آداب عطیات مفاخرت سمات بجا آورده تا خورشید زرین لباس برادرنگ سپهر فیروزی اساس جلوه جهان افروزی دارد ترقی مدارج و مکنت بهر و زسے باد +

به نواب ظفر جنگ کوکلتاس خان بهادر

نواب عطا بخشای میان مآب والاخطاب قدردان فیض رسان سلامت شرفنامهٔ قدر افزا متضمن کدورت خاطر شفقت مآثر با صغای خبر استعفای مخلص بیریا در ورود نمود متقدمه تواضع محالات چکله کلیهاب که از تغیر جاجر بجاگیر سامی تعلق گرفته از تخواه کیش پیرایهٔ وضوح یافته موادانبساط بر افزود شنوهی زهی مواگر صد زبان آورم + ورازه هر زبان صد بیان آورم + نیاید برون تا دوام حیات + دل از عهد شکر این التفات ورشیوه فتست که چشم مروت و دلداری آشنایان زمانه برخاسته این همه گرمجوشی بمقتضای بزرگی و علو همت و فرط غمخواری آن برگزیده حضرت بار بیست لیکن چون مزاج مبارک حضرت از طرف این عاصی ناخوش و پر غبار است ازین قسم سلوک لطف و کرم در حق نیازمند سم ست بل باعث هزار گونه توهم حق تعالی آن مربی مهربان را در پیرگاه سلامت داراد و زیاده برین توفیق قدردانی و دلجوئی روزی کناد در ماده اذن از دو ابدار الخلافه مکرر التماس نموده جوابی صادر نشد ناچار اثاث البیت دو واب و غیر ذلک همرم سپاه تقسیم کرده بر چوکی معسکر ظفر اثر در زیر خیمه مختصر بسر میبرد تا از پردهٔ غیب چه رخ نماید دولت و اقبال دائما باد

به نواب عمدة الملک اسد خان بهادر

نواب کریم الخطاب مبادی آداب مهربان قدردان سلامت توقیع گهربار مطلاع از پیشگاه فضل استطاع متضمن ابتها
ج و سرور و اشتهای ابادی اشتهای خسران مآب ... با افواج فیروزی ... و ... مطالعه ... شناسی
... گذر و تنگ ساختن قلعه ... اقامت و ... مسعود نموده ...
عزیمت داد ... بلندی همانروز تکیه بر اقبال خدیو و شمن گداز عدو سوز نموده با وجود قلت اعداد و کثرت مناسب
از مکان اقامت کوچ کرده طی سه مرحله کنار آب کشنا که جای قلعه مذکور رفته و آمده چون دریا در غایت
طغیان و کشتیها مفقود که فرد و آن طرف دریا آلات توپخانه و تفنگچیان کرناتکی موچال ها استحکام داده
راه عبور مسدود نصرت آمود مسدود ساخته بودند دو روز توقف کرده تفحص پایاب و تدبیر گذشتن از آب نموده
درین ضمن نوکرها و گهاتها اون خبر داد که معبر موضع ... در ... بعضی از ...
از طلوع آفتاب با فوج منصور بمقصد رسیده بمنزل نموده درین اثنا فریقی از جوق سلحدار اول تا سه پیاله فرقه لازم التقریر
نیاورده از غایت شجاعت و کار طلبی بی خصوصیت ... سپاهیان با آب زده چون باد از آن بحر آتشین گذشته
بساحل عافیت پیوستند متعاقب تمام دم توپخانه و فوج ... نیز جمعی ... پایاب و برخی ... عبور کردند و کفره
که از نیرنگی اقبال دشمن مال غافل بودند آگهی یافته سراسیمه و هراسان گریخته پای قلعه مذکور رسیدند و ...
و مردان رزم آزما تنگاه ...
اقامت افگندند فردا انشاء الله تعالی با تمامی فوج از آب ... گذر ... تهیه تهانه بندی نموده
... مسموع ... بحضور ... باد ... دولت و اقبال پاینده باد

... الملک مدار المهام ... خان

لمعات نیر الطاف و قدر ... و اشعات ... اعطاف و فیض سانی نواب ... الاخطاب ... همواره
... سلام ... اخلاص ...
فیض ... ارشاد کشایش قلعه ... مستطابت ... حصین
... بذل مساعی ... لازم التقدیم ... الملک که بانتزاع آن حصین حصین و تنبیه
ملک ... عافیت ... یافته ورود سعادت ... ورود آن ... سربلندی با افواج همراه کوچیده
... قلعه مذکور ... بالیگران ... تکیه بر فضل الهی و اقبال دشمن مال
بادشاهی نموده روان شد ... آن سرزمین و بالیگران ... باستظهار حصون استوار و کثرت

پیاده‌ها جرار و انبوهی جنگلهای دشوار گذار و افزونی کوه کریوه‌ها مسکن گزین بوده خود سر و خلیع العذار زیسته

می‌نمایند چون مورد ملخ از فراز کوهها و دشتهای شبهای جنگلهای آن گشتند و سر راه فوج گرفته آماده نبرد

شدند از طرفین نائره حرب و ضرب اشتعال یافته و بارش گولها و ریزش حقها و سنگ و دیگر آلات آتشبار

از تقاطر امطار درگذشت در هر شلک بسیاری از طرفین کشته و زخمی شدند آخر الامر دفع مفسدان بجنگ

تیر و تفنگ ممکن ندیده برقندازان و تفنگچیان با جزائر و بندوق و زنبورک دبان برکل کوهها از تقاگزیده

بجرات همت و دلیری کار برمتمردان تنگ ساختند و عقب آنها جانبازان تیغ‌زن و دلیران صف‌شکن بی‌توقف

و درنگ از مراکب پیاده شده سپرها بر رو گرفته مردانه فار بکوه بر رفتند و تیغ انتقام از نیام کین کشیده بسیاری مردود

رابرج سر از قلعه تن جدا کرده فرو دافگندند و جمعی کثیر را شمشیر آبدار از تار و پود حیات گسیخته بکوسه عدم فرستادند

تا از دو پهر هنگامه ستیز با کفره باطل ستیز گرمی داشت جمعی غفیر را شعله صمصام سرافشان بهادران آتش در خرمن

زندگانی افتاد و پیاده‌ها بسیار از ضرب خنجر خونخوار یلان طعام هلاک چشیدند چون شام پرده ظلام برروی آن سرگروه ضلالت

انداخت از کوشش باطل ستوه آمده بیمناک و هراسان در شعاب جبال و شگاف کوهستان خزیدند و تباه

ایزد فیروزی رسان و سپهبد اقبال خاقان کشورستان فتح و نصرت نصیب اولیای دولت قاهره گردید

و فردای آن سرهای مقتولان بدبختان سر راه آویخته عازم منزل مقصود گشت انشاء الله تعالی بعد رسیدن

آنجا و رضا مندی بخشی الممالک تسخیر حصار و قتل و اسیر مفسدان شقاوت شعار سعادت دارین بجا خواهد آورد

بخان والاشان بخشی الممالک مخلص خان بهادر

اوراق آمانی و آمال آن بیت امارت و ایالت بیت القصیده دیوان مکرمت و جلالت بشیرازه الطاف الهی

و اخوت حضرت شاهنشاهی مجتمع باد و مثال لازم الامتثال غرور و فرسود فرق ارادت اقتباس سود لامع

مواعظ هوش افزا که در سلک الفاظ و عبادت منتظم و رقوم نصایح هدایت پیرا که در طی کلمات تامات منقسم بود

بشاهراه سعادت رهبری فرمود بیت از دست و زبان که برآید کز عهده شکرش بدر آید چون اختر در

رتق و فتق مهام شما امین تربیت خدیو کائنات محتاج بغیر نیست چنانچه کیفیت حسن عمل و ضبط و ربط مراعات

مالگزاران و استیصال سرتابان از نگاشتهای اخبار نویسان بعرض قدسی رسیده باشند ارشاد شد که چون

بجراسته دار الظفر بیجاپور و فوجداری نواحی آن مامورست هر جا اثری از بالیگران حدود متعلقه ظاهر شود بتسکین

فتن افگانه شعله تیغ بی‌دریغ سازد و مشغل فساد آن گمراهان از بیخ و بن براندازد و همینی را قائد نجمت و دولت دانـ

در بحبیح امور موافق مرضی حضور فضل خواهد آورد

مخدوما فیض بسان بحر مواج فضل و احسان شیخ فیروز عثمان فرمود

بجا کیپائی شما چهره سود نمم هوس است + جز این مراد ندارم بجا کیپاے شما + شرف نامه قدر افزا که عبارتش در لطافت چون جان شیرین و در نزاهت بسان مرجان نگین بود در الفاظ دلفریبش برنگ کرشمه شکر لبان شور انگیز و معانی جانفزایش مانند طره سبز خطان دلاویز حروفش چو زلف بتان چنگل زن هم‌هه جا بجا نشست و ما وا گرد دل + معانیش در زیر حرف سیاه + درخشنده چون مهر روشن چو ماه + در انتظارها سایه اقبال ابدی و پرتو دولت سرمدی بر مفارق مشتاقان انداخت و قاصد مبارک‌دست که واسطه ابلاغ این مفتاح فتح الباب مقصود بود بجا لاکبدستی لطف و کرم و پامردی فیض اعظم تسلیم آن ذریعه حصول مقاصد نموده رهین امتنان ساخت **فرد** قاصد رسید و ساخت معطر مشام من + در پیچ نامه‌ات مگر نافه اختن + امید که همین نهج طریق یاد آوری مسلوک باشد چون درین دو سه روز بالتجاء استعفا منصب بکنج خمول میگذرانم و بکسی کاری ندارم عزیزان آن جو فروشی گندم نما با غراض دنیه نفسانیه تکلیف مطالب لاطائل نموده مارا تنگ میسازند و صلا اعتقاد برخداے رازق العباد ندارند لله الحمد که وظیفه ما اهلیت **رباعی** آن روز که کردند شمار من و تو + بر دند ز دست اختیار من و تو + فارغ بنشین که کارساز دو جهان + پیش از من و تو ساخته کار من و تو **رباعی** ای از بد و نیک دور جوش و خروش + گه شکر طرازی و گهی شکوه فروش + مختار مشو تا نشوی بیهده کوش + کار ره باو شو نه بار سر دوش

بعمدة الخوانین بلند مکان بخشی الملک بهره مند خان جواب حسب الحکم والا

کوکب دولت و اقبال اختر ابهت و اجلال آن مسند آرای بساط امارت بهار پیرای گلشن ایالت نوآئین دالاتمکین رکن رکین سلسلهٔ سلطنت ابد قرین مستشار خلیفه جهان آفرین منظور انظار خدیو زمین اوج پذیر باد حسب الحکم قضا امضا متضمن ارشاد مرافقت بخشی الملک روح الله خان که به پیرایش ضلاع و اقطاع ولایت کوکن دستوری یافته نزول از رز افرموده بر وفق ارشاد هدایت بنیاد کوچیده باتفاق همدیگر جاده نورد منزل مقصود گردید الحمد لله و المنة که بعد دخول دران ولایت آباد بیدبیان بخوا فر مراکب خیول مواکب اقبال پامال اختلال گشت و مزروعات آن نواحی در زیر پای فیلان و دواب لشکریان تلف شد رام چند نامی مرد و ضلعدار آن حدود که کاخ دماغش آشیانهٔ زاغ نخوت بود کوس لمن الملک نواخته تصدی ادبار نجود نمی نمود با عدت انبوهی تمام و کثرت جمعی فراوان از اندازه اوهام سد راه عبور گشته

و جنگلی انبوه و دشوار گذار که از کثافت اشجارش کام هوای آن ولایت در زنجیر است و کثرت درختان خاردارش هنگام مرور باد را دامنگیر بلکه شهپروی خود گرفته بر وفور کثرت احتشام آماده پیکار گردیده جرأت برق افروزی نمود حربی صعب و جنگی شدید اتفاق افتاد و از ریزش گلهای بندوق که هزاران از طرفین میرسید از برگهای درختان مشبک شده و از شلک تفنگ و جزایر و زنبورک رخنها در پیکر حیات بسیاری از فرقه عصات افتاد پس از تلاشهای شایان و ترددات نمایان قراولان رزم آرا تنگ و تاریک که بصد دشواری از ان پیچ پیچ میتوان گذشت دیده خبر کردند بلکه شیرمردان معرکه عدو سوزی جوق جوق از ان مضائق و مزالق بسهولت آتش سطوت باد گذشتند و از شدائد در ها تنگ و عقبات مشکله حساب نگرفته بغتةً بر ان فرقه لازم التفرقه حمله آور گشتند از وقوع انجال خوف و هراس بر بواطن فسقه خدا ناشناس مستولی شد یکبارگی جوهر همت در باخته از نهایت اضطراب دست از پا نشناخته مانند بنات النعش متفرق و پریشان گشتند و راه چند نکو پیاده با خیل ضلال راه گریز پیش گرفت فوج منصوره بتائید الهی و معاضدات اقبال پادشاهی با سیمائی از ان بیشهای خطرناک و نالهای عظیم و عمیق عبور نموده حال پیراستن این سرزمین از وجود کفره لعین و تخریب خرابه آن جمع و اجب القمع پیش نهاد خاطر است زیاده عمر باد بریا العباد

حسب الامر براجه ... سال

شهامت و صرامت پناه تهور و جلادت دستگاه زبده راجهای بلند مکان قدوه بهادران عظیم کیوان نشان همواره مشمول عواطف حضرت خدیو آفاق ستان بوده بدانند بابهای منهیان معروض جبهه فرسایان بساط میمنت اقتران گردید که پسران و قبائلش که نوبت خویش از وطن مالوف عازم عساکر فیروزی گردیده توقف کنان و صید افگنان بتفریح آیند امر رفیع توقیع نافذ گشت که چون کار پادشاهی در پیش و دوری مقدار منافی آئین نمک پرستی فدویان مخلص وبدیشان اندیش نیست و مکث و دیر تکاسل مرضی اقدس نیست لهذا نوشته میشود که بمجرد استعجال متعلقه تعیناتی نشتابند والا عتاب پادشاهی که خود میدانید خواهد شد باید که بجا آوری در عهده خود شناخته بدین موجب بعمل آرند و تهیه رفتن گیرند شدید باید دانست

با مارت و ایالت ... میر خان دار و غه توپخانه متعلقه فتح قلعه ورود ... اکبر آباد

از ارتفاع مدارج دولت و اقبال و اعتلای معارج مکنت و جلال بوجه مسعود آن مشید ارکان عمارت تمهید قواعد ایالت مقرب حضرت خاقان مسطح تفضلات خلیفه زمین و زمان منوط و مربوط باد و درین هنگام طراوت فرجام

گرچه جوش لشکر ابر از ساحت آسمان شورش انگیز است و تقاطر امطار از هر گوشه و کنار با موش نور و طوفان حکم
موج سیلاب بسان سلاسل پای ایوانگان دشت فرسا گردید و خیمه لشکریان در حصار نمود از حباب بر رود دریا
آمده به مشاهده صولت برق بلا جاین از آب رخ و دود تنها را احتجاب کشیده و از سوز تیر باران سحاب دریا جامه موج در نوح شده
و نالها چون تمرد پیشگان سر طغیان بر آورده بر مسافران و متردین راه تردد مسدود شده حصار سان قلعه
در وانگدهه مفسدان که بر قلل جبال و پایه قلعه و تنگنای جنگلها خزیده بودند از رهگذر انسداد طریق
و مسالک و بر فور رنگ و کار رسیدن رسد بالکل متعذر دانسته پیام عفو جرائم و جان بخشی فرستادند و از صولت
سطوت رزم آوران خائف و هراسان گشته در پرده شب تار بدر رفتند و حصن حصین که از رفعت و شأن
آسمان هر سطح زمین بی تجشم جدال و قتال به نیرنگ سازی اقبال عدو مال بآن بیگانه عظیم تسبحرف اولیای دولت
متقیم در آمد کلید فتح ارسال داشته و بالفعل غلام زاده محمد خلیل خان قلعه شده قبضه کرده از حضور پر نور
قلعه دار تعیین شود که قابض گردد ابواب فیروزی بروی روزگار غازیان تیغ گذار همواره گشاده باد

حسب الحکم بعمده راجهای عظیم الشان رام ناته

الطاف سبحانی و اعطاف حضرت خاقانی قرین روزگار خجسته آثار آن سعادت شعار سپارزان خدیو گیهان
پیشوای پیشقدمان خاقان جهان عمده راجهای بلند مکان زبده نوئینان والا شان باد خبر روانه شدن
آن عمده راجها بر طبق حکم قضا امضا بر کاب فرخنده کوکب سپهر سلطنت علیا معروض و اقدسان انجمن فیض یار
گردید موجب انشراح خاطر عاطر و مثمر فراوان تحسین و آفرین گشت و بر زبان عالم گذشت که نوئینان والا تمکین
بجز احداثی حضرت قدر قدرت ممتاز ندرین وقت که در سیاق قلعه پرناله کار پادشاهی در پیش است
هر چند که خود را متعلقه تعیناتی زود و شتاب برسانند بجز آنکه عظیم خواهد شد و براسی پیش آمد و افزایش
مراتب و مناصب و استحکام مهام وطن بسیار مفید است باید که حسب الارشاد بعمل آرند

بعمده راجهای والا منزلت کشن سنگه

قدر و منزلت آن عمده راجها و فالکیش زبده فدویان خیر اندیش شهامت و صراحت تهور و جلادت
منزلت بهیا من تفضلات الهی و الطاف بی اکناف پادشاه روز افزون باد چون حصول آن عمده راجهای
بلند مکان لسماحت و نجابت قدوه نوئینان والا شان محمد خان بنا بر انتظام محال وطن از پیشگاه فضل و
احسان ملتمس آمده بود و مبعاد منقضی شد امر منیع القدر صادر شد که چون در سیاق باخیل کفره و شقاق همه و

محاربات و مقامات اتفاق افتد بمقتضی حضرت خداوند آفاق مطمح نظر داشته بصرعت عزیمت امکان تعجیل
بجمیع امور مقدم انگاشته بجد و در رو حسب الامر خود را بجمعیت شایسته زود و شتاب می رساند
و الا عنایت پادشاهی که نمونهٔ غضب الهی ست گرفتار خواهد شد باید که برطبق امر عالی بعمل آرند

بخان فلک الشان عنایت خان صوبه دار برهان پور

برادر عزیز ارجمند بجان برابر مانند همواره بمراتب بلند مناصب والا رسید فائز باشند درین هنگام غلام والا بارگاه
عظمت و جاه برآوردن مسند نشینان حریم حرمت و احترام پرده گزینان نقاب عظمت و احتشام ملکه ملکی خصائل ملکه
قدسی شمائل کبریا اکثری محتجبات سرادق سلطنت و مخدرات تتق مکرمت از دار الخلافه روانه حضور لامع النور گردیده
بعازم منزل مقصود چون دار السرور برهانپور در مسلک راه واقع شده و در ضمن این خبر بهجت اثر دیدار آن ستوده خصال
مسرور از عنایت بیشتر ... بپایان رسید ...
... بارش ... گل ... روز ...
مسافت بکمال مشقت و صعوبت پیموده ...
... همچون برگ شگوفه ... نسیم ...
... منازل ... باید که ... منزل و مکان خبرگیران باشند و مطلع سازند
که توقف در ... آید که آن قرة العین ... لیکن مشاهدهٔ لقای رحمت افزا
چون ... انشاء الله تعالی زود میسر می آید زیاده عمر باد و منزه آن مستزاد

بجهت الصدر ... خان

سبحان الله ... آن جامع فضائل انسانی قدر افزای پایهٔ امارت ... نقاوهٔ عظام
... فضلای ... آثار سعادت ازلی ... با دستان صحیفهٔ حسن افزا
که از حروف ... جان منور و باغ روح ... حضرت خدیو هفت کشور نسبت
بحال ... معنی که چون وقت ... خانه زادان ... محمد خلیل از دار الخلافه
... گشته زود ... خانه زادان ... محمد خلیل منصب و تجویز
خدمت ... گردد ... منزل را ... مسرت افزود فرد بهانه ... دست
... جان فرسود ... البشارت ... نگار ... رفت

یقین که بعد رسیدن بسامی خدمت حصول دولت ملازمت پیر و مرشد برحق مشغول
عواطف مشفقانه خواهد گشت زیاده عمر باد و دوزه آن زیاد

بالهیه الهام الله خان مرحوم خوشدامن نواب مستطاب

مراقبت اوقات فیض آیات آن قدوه اطوار اخیار زمان است که بادیده دوران مستور کواکب عصمت
مطلع شوارق عفت مهبط تفصیل فیضان یزدان تکمیل ریاضات ایزد منان عمر با و عنایت نامه
که از راه مهر مادری و فرط شفقت و ملاطفت فطری با پانزده تهان پارچه قسمت سوده و دو ملبوس بچگی اینجانب فوراً کرم
بورود رسیده موجب افتخار برافزود و شکر یا آوری کرایم گستری انجیله عطا گشته بشری افزونست مستحضر
اینها ز تو آید و چنینها تو کنی در ترجیح مطالب احوال که ازقرار مهرالطاف گذشت انشاءالله تعالی بدستخط خاص شرف
اختصاص پذیرفته مورد تکمیل خواهد شد و کار پرداز دولت وابستگان و منسوبان ایشان از وفا
مرتب و مکمل ساخته بخدمت عالیه ارسال خواهد شد بر مفارق فرزندان و نوابان ظل سعادت باد

بجناب مخدوم فدوی الاحترام میان محمد صالح ارشاد

همواره طبیعت حق طویت آن مخدوم مکرم مشفق مقدس روح مجسم بر نهج اعتدال ایام عمر باد و در سیولا
استماع خبر عارضه ایشان خاطر را پریشان ساخت بتقدیر بیت بکار پرداختن و خود را تختهٔ مشق حکیمان
ساختن از صلاح اندیشی و دانش پژوهی بعید است پس چنان نماید که دارو مسهل تحلیل تحذیر شیر و جست
والا مهمات باشید و از مساعی حضرت الله باشد و ناقص فطرت که از تنگ حیاتی و تشخیص مرض بهره ندارند
بمعالجه شان منجر به علل منضمه میگردد احتراز بعمل آید آنچه معلوم می شود که آب و هوا آنجا
بشما سازگار نیست بهرحال حکیم علی الاطلاق فرات آن برگزیده انفس و آفاق را در همه حال دامن دولت
داشته کامیاب صحت داشته باشید و ازاد پانصد روپیه را هندوی باقدری اقمشه فرستاده آمد بتفصیل
علیحده فرد هندوی تقسیم نمایند و اشتیاق را اشتیاق تصور نمایند زیاده عمر باد و دولت باد

بنشها مرتبت شمشیر اندازخان

جلائل الطاف الهی و جزائل عواطف بادشاهی شامل حال دقائق آمال آن نشها مرتبت صرامت شعار
خانی عالیشان امتداد و دوستان باد در سیولا از پیشگاه عظمت خاقان اعتلا و سده آسمان مماثلت انتما
عمده عمده نواب عمدة الملک فیروز جنگ صوبه دار الظفر بآن شجاعت دستگاه و جلادت آثاری خجسته

فدوی عقیدت نهاد مستفسر گشته این معنی از نگاشته های کمیل آن عمدهٔ ارکان با فرهنگ ظاهر شده باشد لازم که برجناح استعجال خود را بدار الظفر رسانند که موجب تهیهٔ ضرورت سفر نموده در تجها

ایشان یا بر کاب سعادت زیاده بجز تاکید چه نویسد بهجت و جمعیت دائما باد

بمخدومی شیخ فیروز عثمانی استادی نواب مغفرت مآب

ساحت روزگار فرخنده آثار آن مهر سپهر طریقت قطب فلک حقیقت مقتدای اهل تجرید پیشوای ارباب تفرید سالک مسالک تحقیق سالک مسالک تدقیق گنجور معرفت الهی منبع فیوضات نامتناهی همواره مطلع انوار لاهوتی و مظهر کمالات ملکوتی باد گرامی صحیفه تفاخر وثیقه با فرد مطالب ظهوری العرض که سر انجامش بخدمت همت مستفیدان طالبین فرض است ورود مسعود نموده سعادت دارین کرامت فرموده و منتخب آن شرح و مفصل فیض اندوز مدعا که لامعه خدیو بحر و بر خاقان هفت کشور گردید بنام صدر الصدور تحفطا انور زیب شده بعد نگارش حقیقت از سر رشته و فتر دریاوده پیر و مرشد کائنات و پذیرائی ملتمسات ما عیابت جدید و تهدید شایان بتقدیم می رسانند خاطر جمع باد

به تخلیط حدیقه هدایت شیخ فیروز عثمانی معلم نواب خدایگان

هدایت قدسی سیرایت آن تحلیند گلشن طریقت قافله سالار شاهراه حقیقت شیخ شیخ ناسوت سیاح دریای لاهوت صاعد مصاعد عرفانی عارج معارج ربانی مهر سپهر ارشاد پیشوای صدق یقین همواره زیبا مستفیدان ارادت آئین باد چون قادر کریم کارسازیهم دا نیاز کار اهل نیاز که بجناب خدمت دست دعا دراز دارند از غیب السموات سامان می دهد چنین لطیفه اقبال بی عرض والتماس بر منصهٔ ظهور اساس می نهد تفصیلش اینکه سعت قدیمی ... و یکم بجای خویش استاده بود حضرت طلبی نزدیک خود طلبیده استفسار احوال آن مخدوم کرده فرمودند حقیقت که خدا نشدن دختران و پسران از رهگذر تنگدستی معروض مقدس گشت زبان در نثار گوهر فشان گذشت که در صغر ما بدولت هم از شیخ استفاده کرده ایم درین مدت کسی توفیق یاد وهی نیافت بهرحال روز دیگر که انجمن دیوان خاص بقیه و هم برکت لزوم رشک ریاض رضوان گردید هفت هزار روپیه برای سر انجام شادیها از خزانهٔ جود و احسان عطا شد باید که شکر عطیات والا بجا آورده با قبائل و عشائر بدعا گوی دولت قاهره مواظبت فرموده باشند و دهندهٔ مبلغ مرقومه عنقریب رسیده و نند

بحاجی حرمین الشریفین بهره مند سعادت کونین حاجی محمد عماد پیرزاده

التماس قدسی اساس آن منتهای کاروان مراحل تدقیق پیشوای رهروان منازل تحقیق عالم معاملات دار تقیتنا کاشف مکاشفات حقیقت بحر زخار افادت ابر گهربار ریاضت معروف بارشاد مرشدان و الشیخ الاتقیا و مستفیضان راسخ الاعتقاد باد باستماع بشارت عطف عنان بکران عزیمت بصوب هند وستان حشمت نشان بعد استسعاد طواف حرمین الشریفین و رسیدن بخیر و خوبی و رسید رسورت صورت مقصود در مرآت آرزو جلوه نمود و نهال آمال باثمار مدعا بار ور گشت بیت شادی قافله مصر بگوش نرسد * هر گراهن تو عزیزی سفر باز آید خوشا روزیکه سر منزل اقبال بقدوم میمنت لزوم منتظر دیده انتظار بدیدار فایض الانوار منور گردد

به مخدوم مهربان میان عظمت الله

آفریدگار انام آن زبدهٔ فضلای ایام و قدوهٔ علمای عالی مقام جلیس اصحاب کشف و ایمان و انیس ارباب حلم و عرفان جامع انوار معارف سبحانیه فاتح ابواب عوارف روحانیه ناهج مناهج دین قافله سالار شاهراه یقین را در ذیل مخصوصان بفیضان لطف خاص مخصوص دارد نوید معاودت شریف بعد استحصال سعادت زیارت حرمین شریفین و رسیدنها ببلدهٔ خجسته بنیاد از سوانح وقایع آنجا پیرایهٔ ظهور یافته موجب شادمانی فراوان فرحت گردید بلکه جانی تازه در قالب دمید بیت از قدوم تو دیده روشن شد * سینه ها تازه تر ز گلشن شد * شکر و سپاس فضل و افضال ایزد متعال تا کجا نویسد که عشر عشیر آن بدفتر نگنجد هرگاه که بخیریت از آنجا عازم این صوب شوند کتب مطلوبه که تاج محمد تحویلدار کتابخانه تسلیم ملازمان خواهد کرد همراه آرند

به مخدومی افادت منزلت سید محمد فتوح

ذات ملکی ملکات آن انسان عین سیادت عین انسان سعادت سلالهٔ خاندان مصطفوی علی اله وعلی مرتضوی فرازندهٔ لوای تصوف فروزندهٔ چراغ تعرف ناظم معاقد فروع و اصول بانی قواعد معقول و منقول همواره به فیضان لطف خاص هادی مسترشدان با اخلاص باد تفقد نامه قدر افزا متضمن کیفیت فضل و کمال و کثرت عیال و اطفال زبدهٔ سادات کبار سید جلال و التماس عطاے تصدق فرق مبارک بنابر کار خیر دختران سید مذکور عز ورود نموده مسرور گردانید حسب الارقام و الحضور قدسی استفاده کرده حقیقت استحقاق بعرض رسانید پانصد روپیه از خزانهٔ خیرات مبرات مرحمت شده امید که همواره با علام کار و خدمات بصدور عنایت نامجات فرمایاد خاطر باشند زیاده عمر باد

به قاضی القضاة شیخ الاسلام

تمهید قواعد احکام دین و تشیید مبانی شرع متین سپهر ارزین شریعت پناه فضیلت و دستگاه
مستجمع حقائق علوم مستنبط دقائق رسوم مصباح انوار دانش مفتاح اسرار بینش منوط و مربوط باد اشتیاق
مواصلت آن متقن قوانین عدل و انصاف بجایی است که بحیطهٔ شرح و بیان در نیاید و استفاده صحبت
بسیط شرح و بیان در نیاید و استفاده و مذاکره علوم دینی همه وقت بیاد می‌آید و سررشته
صبر و قرار از کف می‌رباید امید که بجانب ... وفاق ضمیر منظور بوده تا دست داد
مواصلت طریق یاد آوری با مراسم مسالک با شد ... باد

ایضاً

مجمع فضائل و کمال منبع کرم و افضال ناظم احکام شریعت ... جامع مکارم
کونین جامع ... شریفین آراسته و ... اطلاک
نتیجة الاتحاد ... جلائی متصوریست
در اعداد و اعانت ... من کل الوجوه جمع
باشد و دیگر خصوصیات از ... جمعیت دائما باد

عرائض و احکام و اوامر که از عنفوان ایام شاهزادگی تا انقراض عهد سلطنت
در فرمانروائی جهانگیر از شاه بهادر بجناب ... از زبان بادشاهزاده
و نواب ... بهادر بجناب پادشاهی و امرای عظام بجز ارقام
در آمده ... بجناب حضرت ... از زبان بادشاهزاده

کمترین فرزندان ... معز الدین ... بعرض مقربان بارگاه
فلک ... و باریابان انجمن ... که چون درین ایام ... بسبب فقدان
آذوقه و کثرت قحط غله ... تنگ ... عفو زلات
امان خواسته ... قدسی در نیافتند
درین ضمن ... هشتاد هزار سوار و پیاده
بیشمار ... و دیگر
آلات ... و بسیاری

شتافتند نشسته بعزم جنگ چهار فوج گروه گروه روان شدند احقر با صغای این خبر ترتیب افواج عساکر نصرت اثر نموده
رستم خان و قاضی خان و شیر انداز خان میر محمد خان و دیگر مغلیه را بقراولی اهتمام و ترتیب و توزک توپخانه
به عهده صف شکن خان و داروغه مقرر ساخته مرحمت خان را سردار التمش کرده لطف الله خان را با فوجی
گران هراول و کشن سنگه راجه چاند را با سپاه او و جوقی از بندهای بادشاهی را سردار جرنغار و اجیت سال را با
تابینان او و چندی از امرای دکن را سردار گروه برانغار مقرر نموده خود با مرزا زاده اعز الدین و سپاه بیگی خاصها
و چلو خاص و عیش خان و عبدالقادر خان وغیره در قول گرفته و لشکر فیروزی اثر از جا جنبش کرده در عرصه
معرکه محاذی اعادی استاده نخست به تیر و تفنگ جنگ سر شده رفته رفته شعله حرب افروخته گشت
توپهای اژدها پیکر بغرش آمده آواز اجل با آواز بلند بگوش متقاهیر درداد یکه نائره کین برافروخته
لاله تیره فلک شراره ریز گشت دلاوران ضرغام صولت دران موقف کار زار و عرصه قیامت اثر که بر دل
روزگار راقم هیبت از نهیب آن می لرزید و روان تهمتن و روح روئین تن از خوف آشوبش می پرید
با اعداء داد و دار و گیر دادند به نیروی همت مردانه و حمله‌های رستمانه به تیغ انتقام از خون کشته‌ها وادی
لعل فام ساخته کارنامه شجاعت و دلاوری بر طاق بلند نهادند درین اثنا به تقدیر آسمانی گلوله بندوق
بر کله پسر ملعون مقهور که سر خیل فرقه شقیه و نقطه مقابل راجپوتان و حبیب التنبیه بود رسیده او را به دار البوار فرستاد
پای ثبات و استقلال اشقیا متزلزل گشت از وقوع این حال بهادران سپاه اسلام ساعد شجاعت ساخته تیغ‌های
و شمشیرهای خونریز آخته جلو ریز با جاه اهل سلیم و آمیختند پس از زد و خورد بسیار گیر و دار اشقیا بی‌ایمان
طاقت مقابله و مقاومت نیاورده رو بگریز آوردند چون دریا حایل بود سراسیمه خود را به آب زدند بسی
کثیر را دران قلزم طوفان خیز آب هلاکت از سر گذشت و پیاده‌های زیاده از شمار شعله صمصام خون آشام
رزم آوران اسلام بسیار جهنم شتافتند از کشته‌ها پشته‌ها آماده گشت بتایید الهی و اقبال بادشاهی فتح عظیم
روزی روزگار دولت پایدار گردید تمامی توپخانه غنیم و دو هزار بهاله و بهان قدر بندوق
مادیان و همه اثاث البیت مفسدان بدست غازیان غنیمت آمده و توپ و گلوله و جزایر بندوق
ضمیمه توپخانه بادشاهی شد زیاده حد ادب بندگی باد سایه همایه برتارک فرزندان الی یوم التناد ممدود باد

بجناب شاهزاده والاگهر محمد اعز الدین در تهنیت تولد پسر

اضعف العباد علیم او بعد تمهید قواعد عجز و ابتهال بعرض بهره اندوزان بساط دولت و اقبال می‌رساند

در حینیکه [illegible] خجسته [illegible] مژده نشو و نمای امید و نشو و نمای بهر نفس تازه بشارتی به سپهر [illegible] مرادیکه هواخواهان
در گردش فلک اخضری جستند و تلاش و در رسید و تمنای که علو یابی در انتظار آن دیده بر زمین دوخته بودند
بجلوه گاه ظهور خبر امید [illegible] سلسله استخراج آثار سعادتمندی و ذریعه استنباط اطوار سربلندی نوگل حدیقه سلطنت
و شهریاری تازه نهال گلشن خلافت و نامداری گوهر [illegible] است و اقبال چشم و چراغ دودمان شوکت و اجلال
در [illegible] مشعل باهزاران مفاخر [illegible] از بطن مخدره ریاض سلطنت و دوحه شریفه حدیقه خلافت
[illegible] نقاب صاحبه خورشید احتجاب چون آفتاب زرافشان و خورشید درخشان طلوع فرمود جهانیان
[illegible] ان و [illegible] زلو هاو [illegible] دامن آرزو آمود بیت قضا هر [illegible] اوج آسمانی [illegible] نوید
[illegible] باشاهزاده عالم و عالمیان باصفای این لطیفه [illegible] ابدی و نوید دولت سرمد از غایت
بشاشت [illegible] پیرهن نگنجید [illegible] اثر منتظمان سرکار دولتمدار و کارپردازان فدویت شعار
شد که لوازم خجسته جشن و آرایش فرخنده بزمی سرانجام داده مواد عیش و نشاط و اسباب عشرت و انبساط
مهیا و موجود [illegible] چنانچه [illegible] و [illegible] زربفت که از غایت تلمع و ضیا رو کش سپهر برین
[illegible] سایبوند سر باوج فلک الافلاک فرسوده فرش قالین کرمانی گریبان بهار از رنگ آمیزی
و نگارش [illegible] جنت الماوا [illegible] درون آن گسترانیده انجمن خلد طراز با آئین شاهانه ترتیب
[illegible] ازل [illegible] دقیقه سنجان حقایق تقویم ساعتی میمنت بخش برای این بزم همایون
[illegible] بدولت و اقبال صبح چون مهر که از مطلع انوار برآید بر مسند حشمت و نامداری
و [illegible] جهانداری نزول اجلال فرمودند عام انعام شاهی مانند سحاب رحمت الهی [illegible]
[illegible] گرفت و شگوفه امید جهانیان بار مراد آورد و پنجاه راس اسپ و پانصد خلعت
[illegible] مرصع و زر خور مراتب و تباین درجات به بندهای پادشاهی و ملازمان شاهی عطا
[illegible] اهل صلاح و سداد لبریز حصول مدعا و مراد گشته طایفه محتاجین و درویشان
[illegible] و ظرف خواهش سایلان گوشه نشینان مالامال شادمانی و کامیابی
[illegible] نشاط آگین مجمع خیر سگالان عقیدت آئین فرخنده و مبارک [illegible]

[illegible] بادشاهزاده جهان و جهانیان و در شکر رسیدن خلعت فاخره

[illegible] بشیرد [illegible] عبودیت و حسن اعتقاد که شیمه غلامان فدویت نهاد است [illegible]

که درین زمان مسرت توامان خلعت زرین گران بها و تشریف زرنگار سفینا عنبیا از کارخانهٔ ...
در جلدوی افزایش جمیع نیول عالی نزول ارزانی داشته در چشمان سربلندی بخشید و ذرهٔ بیمقدار را برنگ
مهر انور در زر گرفته کلاه گوشهٔ مباهات بذروهٔ فرقدان رسانید بهر تار زغیرت سنگش خطوط شعاعی مهر درخشان
تماشی خوش کارش بالادست اکسون و پرنیان رباعی خلعت که به اطلس فلک همتا زیست
هر تار در او چو مهر انور نازیست ور بسر چو گرفتمش زغیرت خورشید گفتا که برویم در آغوش باز است
انشاء الله تعالی بعد نشان جمیع مال واجب کار عنقریب سعادت ... دولت شرف
آستانبوس مشرف میگردد کوکب دولت و اقبال از مکمن فیروزی و دشمن سوزی تابنده باد +

مبارکباد عید الاضحی بجناب پادشاهزادهٔ جهان و جهانیان

کمترین غلامان راسخ الاعتقاد علیهم ادکوبهر زمین بوس را افسر فرق بندگی ساخته و جبههٔ عبودیت
سرافگندگی بذروهٔ سماوات العلی برافراخته بعرض میرساند درین زمان خجسته عنوان که خلاصهٔ ازمنه سنین
و جامع برکات لیلون و ظهور بوده روز عید الاضحی در رسید اهل انتظار را بفراغ شادمانی نورانی نمود و در مهر جهان
بزمی بی تکلف بآئین جمشیدی آماده گردید معاشر اثر از کثرت گل و شهر سبز رنگ وقت تازه دماغ ...
در رسید درین روز بهجت اندوز چون غلام بتقریب انتظام ... عالی از قرب بساط دولت ... دور تر افتاد
چه خمیازه ها که نمیکشد و چه دندان حسرت که بجگر فرو نمیبرد فرد خوابی که به از دولت بیدار توان گفت
خوابیست که در سایهٔ دیوار تو باشد + آفرینندهٔ چرخ اخضر و نوربخش مهر انور قدوم فرخندهٔ لزوم عید
هواخواهان مبارک کناد و هم سینه مطرب که در فن نغمه سرائی معزز و ممتاز است ... بندگی ...
میرسد امید که بعد عرض جوهر بخشش قبول ... درشود آفتاب فیض رسانی بر مفارق ... نور افشان باد

بجناب شاهزادهٔ عالمیان در تهنیت عید سعید ...

غلام فدویت نهاد علیهم لوح پیشانی برقوم تسلیمات و بندگی مرقوم ساخته بموقف سرافرازان ...
آئین و بهره اندوزان محفل ارم تزئین میرساند درین اوقات میمنت ساعات ... متبرکهٔ صیام برکت
ایام گذشته هنگامه آرای مجمع سعادت و شمع افروز شبستان عبادت گشته برکات ... جهانیان را
توفیق ... عام ورد داده و وظائف طاعات و مراسم عبادات الواسبات دور با ...
برکشاد بلند همی ... شد ... جهان ... فلک ...

طرب دست بیعت با ایام داده الحمد لله والمنة که بارگران حق پرستی بفضل ایزد سبحان از ذمه اداشناس
جبین اطاعت گذاری بسجدات بندگی حضرت باری نورانی گشت از همت ارباب کرم جمیع محققین و محتاجین
دامن دامن گوهر و زر برداشتند و از بارش دُرر وجواهر همه دریوزه گران خزائن قارون برانباشتند الهی تا آواز
عید سعید در جهان مایهٔ تنعم و تعیش جهانیان باشد هر روز آنجناب دل افروز رشک افزای جشن نوروز باد

بجناب پادشاهزاده جهان و جهانیان در تهنیت عید سعید

خانه زاد با اعتقاد و تعظیم او بعد ادای آداب تسلیمات بعرض جبهه فرسایان انجمن فیض سمات میرساند هزاران
شکر بجهت شده اند و روز عید که اختر مراد از مکمن سپهر امید برد میده و ماه نو چون زهره جبینان غرفه نشین از منظر
قصر زرانده و زهره دین گوشه ابروی منتظران نمود چنج نیز از فرط شادمانی مانند کودکان زینت دوست او
کف خضیب دست در حنا گرفت و کلید هلال در های خرمی بر روی روزگار باز شد زهره طرب ساز به حسن ادای
ترانه طراز گشته عشرت دوام با خاص و عام شیخ و شاب نمودند ای تهنیت و صدای مبارکبادی از زبان سرود سرایان
آهنگ تازه رود آسمان فرمود خلق الله از صعوبت صوم وارسته بر بساط نشاط نشستند و جمیع ذی حیات
از صلای تنعم حضرت حق به نعمت بیقیاس بهره ور گشتند امید که این لطیفهٔ عیش افزا با حیای دوام
بقا مبارکباد فرخنده بود همیشه عید طرب بی نیل امل مبادا دست طلبت زیاده
نماید ظل پرورش و نوازش بر مفارق غلامان مخلد و مبسوط باد

ذکر رحلت فرمودن حضرت خلد منزل از عالم فانی بدار الملک جاودانی

فرو هر آنکه زاد بناچار بایدش نوشید زجام دهر می کل من علیها فان و درین ایام ملال انجام زینت افزای
اورنگ خلافت و فرمانروای مسند آرای ایران سلطنت و گشورکشای آیهٔ رحمت الهی مصدر فتوحات نامتناهی
غفران پناه ارم آرامگاه رضوان دستگاه حضرت خلد منزل بتقدیر ربانی و قضای سبحانی از عالم فانی بدار الملک جاودانی
رحلت فرمودند از شیوع این سانحه هوش ربا و وقوع این واقعهٔ جانگزا اختلال عظیم در اقصای ممالک
هندوستان راه یافت و مفسدان عاقبت طلب از اطراف و اکناف خود سر و خلیع العذار بوده دست تسلط و نهب و
غارت کشودند بادشاهزاده های والاتبار و امرای عالیمقدار و جمیع بندهای علیه و الاو سایر ملازمان سدهٔ آسمان
درین ماتم تعزیت بسوگواری و بیقراری پرداختند فرود چنین حالت چون با پیر خرد کردم رجوع گفت مرجع هیبت
جز انا الیه راجعون بعده فراغ از حسب ماتم و تخفیف غلبات غم و الم هر چهار بادشاهزادهای ذی اقتدار

کمر بمنازعت و مخالفت بسته تهیهٔ لشکرکشی و صف آرائی نمودند بادشاهزادهٔ جهاندار شاه بهادر جهت دو حصه
حدیقهٔ خلافت و شهریاری راضی بایشنی نشده و به سه برادر والاگوهر را پیام صلح و تقسیم ممالک محروسه فرستاده

ذکر محاربه عساکر ظفر نشان با بادشاهزاده‌های والاگهر عظیم الشان بهادر و رفیع الشان بهادر و جهان شاه بهادر

چون نیت حضرت قدر قدرت بر امنیت و رفاه کافهٔ خلائق که بدائع و ودائع خالق اند مصروف لهذا تقسیم ممالک یا کشور
فسحت هندوستان بر خلاصهٔ چهار عنصر بصلاح و صوابدید امیر الامرا ذوالفقار خان بهادر بعهد و پیمان قرار یافته بود
چون وقت در رسید بادشاهزادهٔ عظیم الشان بهادر بعز در وفور خزانه و کثرت سپاه و لشکر از عهد منحرف گشتند و
ثمرهٔ خلافت ملتمس که نبایستی بچشم خود دیدند بعد از ان حضرت ظل سبحانی بعظیم الشان فتح یافته هر دو برادر دیگر گفته
فرستادند که در باب ایفای مواعید هر چه مرضی شما باشد قبول است هر دو برادر تغافل ساختند لاجرم شعله قهر
جانسوز از کانون غیرت بادشاهی زبانه زد و شاهزاده محمد اعزاز الدین را حکم شد که توپخانهٔ رعد نهیب
برق نشان در برابر فوج غنیم صاعقه بار و آتش فشان سازند و دریا لشکر چون بحر از جنبش نسیم بجوش
آمد و دلاوران تیغ گذار و یلان دشمن شکار برنگ موج از بیم برخاستند و نوائر جدال از طرفین به تیر و
نیزه و خدنگ التهاب یافته بصد تاره کاه و زنبورک و جزائر و توپهای رعد خروش اژدها پیکر صورت رستخیز
در نظر عیان بابل ستیز جلوهٔ ظهور نمود هوا از دود باروت تیرگی گرفت میدان جنگ از ناوک خدنگ
نیستان زار شد بعد تلاش مردانه و جهد دلیرانه امیر الامرا ذوالفقار خان بهادر و کوکلتاش خان بهادر که وزیر بود
بخطاب خان جهان خان بهادر مامور شده با فوج گران برقول جهاندار شاه حمله آوردند و داد شجاعت و دلیری داده
فیل هر کوشش راهی کرده آوردند تا درین ضمن رستم دل خان و جانی خان و دیگر عمده‌ها مدعی که مردان کار آماده پیکار
ایستاده بودند برقول بادشاهی اسپان جلو ریز تاختند و از طرفین حمله آور گشته کار به تیغ و خنجر خونریز
کشید عرصه و غا از جوش خون نمودار طوفان جیحون گردید و در اثنای این جدال هر دو ارکان دولت به عزیمت
عطف عنان نموده فوج غنیم را هزیمت دادند و فیل مرکوب مدعی را که بر جمهای کاری کارش تمام شده بود
بنظر انور در آوردند پس از انجام این مهم چون شام شد مجاهدان بالاحظه خدعه و مکر مدعی صلاح از برگشتن ندیده
ناگاه پاسی از شب گذشته بود که شور و آشوبی از سمت لشکر بادشاهزاده رفیع الشان برخاست خبر رسید
که بادشاهزاده انتهاز فرصت نموده با سپاه خویش که همه تن سنجیده بجیغه و جوشن آراسته مسلح و مستعد ایستاده بود
از قلت کثرت تغیید لشیده به لشکر بادشاهی که از تواتر حرکات و توالی رکضات تحشم محاربات مدعا دست جوز

خواب غفلت بودند یکبارگی یورش کرده ومتقارن این حال تیر وتفنگ وجزائر وبان بسان ابر نیسان باریدن گرفت وبرق بندوق از دهن هوا گریبان سما در رسید تو پهای آهنی دل در خروش آمده وآوازه جانخراش بگوش پردلان رسانید بهادران نحجیر جهیر وار شده همت بر راه رفعت وملکت گماشتند وازجرات بیوقت ضاغیم چون کوه بهمه سیلاب از جا برفتند لیکن از پادشاهزاده رفیع الشان طرفه جسارتی که نه لاین کار زار ستم دستند بار است بظهور رسید یعنی چون قافیه جنگ تنگ شد بقصد تنگ سرخروئی وسرفرازی با سپر شمشیر از بالای فیل جسته کوششی دلیرانه که نهایت مرتبه شجاعت ومردانگی باشد بظهور رسانید هر که باد دو کشته شمشیر مرزبان تیغ جو ابدا وبالجمله درین وقت خونخوار که شیران روزگار زهره آب میشد مردانه وار نقد حیات در باخت وآبرو بنجو برد

ذکر جلوس مبارک ظل سبحانی جهاندار شاه بهادر بر تخت صاحبقرانی

فردای روز جهان افروز جنگ سلطانی که مجسطی گشایان رصد بند واختر شناسان خرد مند برای جشن فرخنده فرمانروای هفت اقلیم سزاوار تخت ودیهیم ساعتی سعید اختیار کرده بودند کار پردازان کارگاه سلطنت ومنتظمان بارگاه خلافت اسپک مخمل زردوزی باستون نقره که در نفاست وندرت از کهکشان نشان میداد بادج کیوان برافراختند واندرون آن سایبان مروارید دوزی مرصع بجواهر نگینه ببیش بهادرین با آویزهای جگر گوشهای کان وزاده های ابر نیسان که از غایت تکلف وصنعتگری نقش طرازان رشک افزای نگارخانه چین وتماشاگاه صنعت ایزد جهان آفرین بست باستون طلا نصب نموده سرکوب کرسی فلک الافلاک ساختند دران انجمن ارم آیین ودولتخانه بهشت تزئین بزمی دلکشا وجشنی بشاشت پیرا شرف انعقاد یافت که چشم نظاره از مشاهده آن بحیرت وشگفت درماند وفلک جهان گرد از حسن توزک وآیین پسندیده ترک خرامش کرده بتفرج ایستاد وغریو کوس شادی وصفیر نفیر مبارکبادی آهنگ بذروه افلاک کرد وغلغل گلبانگ دعا وشور زمزمه تحیت وثنا باخروش ذکار کردبیان بهم آمیخت وشعله آواز خنیاگران ورقاصان در خرمن طاقت ناهید درگرفت مضراب ساز مطربان تا رحمه بر جلس سبحت ولوای طنبور وقانون نغمه نای وارغنون باآواز چنگ دریک پرده کوک شد بعد انقضای یک پهر وپنج گهری ساعت فرخنده اشاعت بود اورنگ شاهنشاهی بجلوس حضرت اشرف خلیفه الهی مشرق آفتاب درخشان گردید ودیهیم زرنگار جهر انور که عمری در انتظار این لطیفه شگرف بیکپا استاده بود بمراد خویش در رسید نظم برآید

براورنگ شاهنشهی ＊ شرف داد از فر ظل اللهی ＊ چو از پایه تخت افسر گرفت ＊ بافلاک خود را برابر گرفت

داد بشارت و کامرانی در دادند و نوید برآسمان تهنیت گوشته زبان سبز بهار کشاد و برگشادند زر و سیم نثار
بستان شگوفه از باد بهار ریزان بود و دامن امید نظارگیان لبریز نقد عطا و احسان ارکان دولت ابد پیمای
بقا و اعیان سلطنت سرمدی انتما در گرایش فلک آسا سپاس آداب مبارکباد بجا آوردند و نخل مراتب
و مناصب هر کدام از بهار تفضلات حضرت خدیو انام شادابی پذیرفت آنقدر خلاع و افیال و اسپان
و جواهر و نقود به بندهای آستان فیض نشان در خور حالت و تباین درجات مرحمت شد که حصر و شمار
از حیطه امکان و اندازه شرح و بیان بیرون است چون تفرج عمارات خلد آیین و تماشای بساتین بهشت
و سیر و شکار آن سرزمین فردوس آیین مرغوب طبع خلیفه جهان آفرین بود رای عالم آرای که مستقل اساس
ملک و دولت و عمارت اساس دین و دولت است چنان اقتضا فرموده که بعد الیوم این جشن مختصر تا روز [illegible]
طبع خدیو آفاق ستان باشد بعد از هنگامه قرین خیر و سعادت دولتخانه دار الخلافه بنزول شرف
[illegible] دیگر با آیین شایسته و سزاوار که معمول این دولت پایدار است بفعل خواهد آمد
در تهنیت جلوس [illegible] قدوه [illegible] الاتقیا علیهم [illegible] بنیاز بر زمین طاعت سوده
و طرق بندگی [illegible] بعرض سعادت اندوزان محفل خلد مشاکل میرساند که درین
[illegible] زمان [illegible] بشارت [illegible] جلوس اشرف حضرت خاقان جهان خداوند کون و مکان بر اورنگ جهانبانی
و سریر جهانداری [illegible] شادمانی و آوازه فیض رسانی [illegible] آفاق افگنده و جهان را برونق جهانداری
و جهانیان را بکام [illegible] و کامرانی بشارت [illegible] نشاط بر زمین [illegible]
سر تاج [illegible] آوازه [illegible] شادمانی [illegible] مبارکبادی در گنبد فلک [illegible] تهنیت
و آهنگ تهنیت از مقدسان [illegible] ملکوت [illegible] زمین و از ساکنان عالم ناسوت به چرخ برین رسید امید که
[illegible] خلافت ابد بنیاد [illegible] آیین جمشید باد
بجناب حضرت [illegible] جلوس بر اورنگ جهانبانی [illegible] فردوس نما
[illegible] لوح جبین را بنقوش بندگی نورانی ساخته [illegible] سجدات [illegible] تا ذروه فرقدان
افراخته [illegible] بهره اندوزان [illegible] و جبهه افروزان بارگاه خلافت [illegible] میرساند که درین هنگام
فرخنده فرجام [illegible] انجام که سبحان [illegible] را [illegible] کریم کارساز [illegible] از مقدسان
[illegible] افلاک را زبان باجابت [illegible] بود نوید جلوس خلیفه الهی و افتخار [illegible] اکلیل شاهنشاهی

براورنگ صاحبقرانی و سریر عالمگیری و کشورستانی غلغله در گنبد مینا رنگ سپهر برین انداختند و بدین بشارت
فرخنده ساکنان خطهٔ خاک و ساکنان عشرتکدهٔ افلاک را نواخته جهانبانیان از سیم و زر اشیا نقد مراد مقصود بکف
آورده پهلوی عنان بقارون زدند و گوشه نشینان دامن دامن جواهر و درر فرا اندوختند که مسند فراخ اهل اکسیر گردند
صفیر نفیر کامرانی و گلبانگ تهنیت و شادمانی از پردهٔ هفت آسمان درگذشت زهرهٔ طرب ساز قانون
در انجمن فلک سومی بر قصص درآمده با دف و چنگ باین ابیات مترنم گشت ابیات شهنشاه شد
زینت افزای تخت + وطن کرد اقبال بر پایهٔ تخت :: چو از پایهٔ او تخت افسر گرفت :: با فلاک خود را برابر گرفت
مراتب شکر و سپاس از حضرت واهب العطیات موظف و مرتب گردانیده تسلیمات مبارکباد بعرض
میرساند لوای دولت قاهره بطراز نصر من الله مطرز و بارگاه جهان پناه عالمیان را مقر و معین باد
بخواجه بادشاه پیرزاده صحیفهٔ مراد آن مرجع ارباب صدق و سداد عنوان جریدهٔ لایزالی و طغرای منشور
مفاخر و معالی نسخهٔ جامع همه دانی برقوم الطاف سبحانی نشست و مرقوم باد لله الحمد که بیامن تایید
آسمانی بوستان خلافت و جهانبانی از خار وجود مدعیان دعوی کاذب مزوران نکوهش شعار پیراسته
گشت و دولتخواهان خیر اندیش را نقش مراد بکرسی نشست تفاصیل تفضلات ایزدی را طومارها باید و
اگر مو بمو زبان از عهدهٔ ادای شمهٔ شکر و سپاس بر نیاید دستخط شریف خلیفه زبان الهام بیان که مجدد
و مراتب حسن اعتقاد و شان روز افزون نسبت انشاء الله تعالی بعد نزول بدار الخلافه و حصول جمعیت
که عین مدعاست جمیع مطالب و مآرب بحسب مامول متمشی میگردد روز بروز زیاده بحر شوق که تحریر و تقریر در حیز
چه نگارد توجه رایات ظفر آیات بصوب دار الخلافه و ذکر سیر و شکار و تفرج
بساتین نزهت آگین و شکارگاه های ارم تزئین چون طبع مقدس حضرت خلیفهٔ الهی
بسیر و شکار بسیار مالوف ست عزیمت دار الخلافه که بساتین نزهت آگین و مساکن ارم آئین
آن غیرت افزای قصور فردوس برین است پیش نهاد خاطر دریا مقاد گشته حکم قضا شیم صادر شد
که عنان یکران اقبال بدان صوب معطوف گردد پس از قطع منازل و طی مراحل دولتخانهٔ اینجا که روکش
جنة المأوی است بنزول اشرف بیت الشرف کواکب گردید بعد از دو روز بعزم شکار سوار شدند
داروغهٔ توپخانه و بندهای جلو قدیم و جلو خاص و چوکی خاص و خانه زادان منتخب جنگ آزموده که نازان
معرکه و غازیان جنگ مقرر و آئین معهود در رکاب ظفر انتساب عز اختصاص یافتند آن روز دولت افروز شکار کنان

و صید افگنان متوجه سیر و گشت بوده بسیاری از جانوران را از پا در آوردند و تماشائیان را که اصلا چنین
هنگامه صید افگنی بچشم خود ندیده بودند بمشاهده آن سیر چشم ساختند و بعد از آن سیر باغ و بساتین و تفرج
بنفشه و ریاحین و اقسام گلهای رنگین و درخشان موزون سرو قامت طوبی و آئین که غیرت بخش
بهشت برین است و مشاهده آبهای روان و رودخانها عذوبت نشان که گرد هیر و نقی بر چهره چشمه
خضر بیخته و صفائی زلالش آب آئینه بخاک برآمیخته مسرت افزای طبع مقدس گردیده روز دیگر جلد
را که دقیقه سنج رموز انفس و آفاق است بتحسین آفتاب اشراق چنان پرتو افگند که بر شکارگاه پالم که بتوصیف خضر
و نضارت و طراوت و خرمی آن نهال رشک خامه سبز بهار جاودان و آب و رجوی مسطر روان گرو تو
فرمایند و منازل پاک و سرچشمه های فیضناک آنجا که پنجه آفتاب تاب نیروی آن ندارد و مشاهده نمایند
دران روز متصدیان بارگاه خلافت بموجبی که حکم شده بود بعمل آوردند و هنگام شب دولتخانه شکارگاه که
انموذجی است از قطعه روضه رضوان بانشراح خلیفه روی زمین رونق پذیر نگارستان چین شد صباح
که رایت خورشید از اوج چرخ کبود درخشان و طلیعه دلباشیر صبح از پیشگاه طاق سپهر تابان گردید باغ جنت آباد
اعز آباد بقدوم میمنت لزوم رشک افزای گلزار ارم و کامیاب نضارت اتم گشت و دو روز دیگر آنجا رایت
اقامت افگنده بسیر و شکار پرداختند نخچیران آن نواحی دلپذیر را از پا در آوردند و بعد از آن عنان توسن اقبال
بدار الخلافه عز انعطاف یافته که منتظمان مهام سلطنت و کار پردازان بارگاه خلافت لوازم جشن و یکرا با
بزم کیقبادی و آئین جشن جمشیدی سرانجام نمایند عرضداشت بجناب عالی متعالی بورود
فرمان فدوی عقیدت نهاد علیحده بعد ادای عبودیت و انکسار بعرض حاشیه نشینان بساط کرامت
نشور و مستفیضان انجمن ظهور میرساند درین هنگام میمنت مناط که عرصه جهان بهارستان عیش و نشاط
و بزم گیتی نگارستان عشرت و انبساط بود نشان خجسته عنوان بشیر مراحم بیکران و ارشاد معنی که با تیپ
از هر منزل بنا بر رفع حالت انتظار عرضداشتی می فرستاده باشد ورود مسعود نموده در ازای اینهمه عطا و نوازشها
اگر جان و ایمان نثار خاکپای قبله دو جهان سازد از عهده عشر عشیر شکر و ثنا بر نیامده باشد
فرد هر دمش با من دل سوخته لطف دگر است ❊ این گدا بین که چه شایسته انعام افتاده
بعد حصول رخصت از جناب جهانبانی چون منازل طولانی اتفاق افتاد در ارسال عرایض تقصیر شد انشاء الله تعالی
پس از خاطر جمع از امور ضروری شرف اندوز قدسی ملازمت جناب که اکسیر سعادت لاینفک است میگردد

زباده پیرعرض نمایند نتایج مراحم خسروانه و روایح مکارم پادشاهانه طیب افزای مشام فدویان باد
بجناب عالی متعالی بورود فرمان خانه‌زاد سراپا اعتقاد علیمراد بعد تقدیم لوازم دولتخواهی
و خیرسگالی بعرض باریابان حضور عالی که مهبط انوار فیوضات لایزالی و مظهر استفاضه مفاخر و معالی
می‌رساند که آیهٔ رحمت الهی و سرمایهٔ تفاخر نامتناهی آنکه نشان کرامت بنیان از آغاز تا انجام
مستجمل و متجلی بخط معجز ارقام که جان انسان فدای هر حرفش و روح قدسیان سپند هر لفظش باد ورود
مسعود نمود تا رک مباهات از تشریف خاک بندر ودی تا اوج افلاک رسانید [illegible]
موجود است عارف خان از رهگذر انسداد شوارع در ارسال آن عریضه تاخیر [illegible] از شمار
می‌آید کوکب دولت و اقبال تابان و درخشان باد بعمدة الملک مدار المهام خان عالیشان رسما کیا
عید سعید میامن برکات صائمان و مآثر دعوات ایشان باوقات خجسته ساعات نواب فلک جناب
عالمیان مآب خداوندگان قدردان فیاض جهانبانان واصل باد درین زمان مسرت نشان که فضای گیهان
نشاط آگین و سپهر و اختران بهر آراستگی قرین بود ایام همایون ماه صیام سپری گردیده و عالمیان از بار گران
اطاعت و حق پرستی سبکدوش گردانیده و غرهٔ جبین افلاک نور بخش خطهٔ خاک یعنی هلال مبارک فال چون
از ابرو ماهرویان ظهور نموده عالمی را بعیش و شادمانی اشاره فرما گردید امید که داور بیهمال قدیم فرخنده عید
بهواخواهان سال بسال مبارک کناد و چون روشنی ماه نو پیشانی نورانی بخت بیدار نواب مدار [illegible]
اشراقات فیروزی و اشعات لمعات بهروزی فائز دارد [illegible]
در استدعای نسبت صاحبزادهٔ علیمرادخان پیرایهٔ دولت و اقبال زیب قامت آن
سپهر نشین چهار بالش امارت و اجلال باد چون قلم قدرت مقدر [illegible] انسان که [illegible]
امید و بر حق اندر قلم تشریح ستوده سیران با عفت نشان بر صفحات اطوار و اوضاع جهانبانان کشیده
و واسطهٔ ایجاد کون و مکان و در تعمیر این سلسلهٔ عالیه [illegible] کثرت واحد [illegible] جهانبانان را رونق
گلستان بخشیده هواخواه دیرین [illegible] می‌خواهد که فرزند دلبند را بفرزندی آن عالی حسب گرامی
بهره‌مند سعادت جاوید گردانیده بوسیلهٔ نسبت قرابت و وصلت ارجمند [illegible] القران سربلندی
شود و صحائف اخلاص صوری را بآیات [illegible] پیوند معنوی نورانی ساخته کامیاب کرامت
و نامور می‌گردد از انجا که ذره را [illegible] سزاوار آفتاب تابان و سفال نامردان سپهر [illegible]

و وصلت ارجمندی بین الاقران سربلندی شود و صحایف اخلاص قری را بآیات لا امتنا پیوند معنوی نورانی ساخته کامیاب عزت و ناموری گردد از انجا که ذره را از فروختن شعار آفتاب تابان و مجال نامردان به پرداختن شمشیر کریم بزرگان نسبت [illegible] ساخت تا ال اجابت [illegible] گردد زیاده ایام رفعت و مرام خیر انجام برفق معمول [illegible]

بخان عالیشان خواجه حسین خان

نشان [illegible] مضمون مکتوب مرسل مشعر به اجتماع نانک پرستان در اضلاع چکله کلبهاک و التماس تدارک به دفع آن بیدینان معروض بندگان آستان فیض اقتران گردید و بمقتضای غلام نوازی دو هزار سوار و همان قدر پیاده سه هزاری [illegible] صوبه مفوضه و حراست محالات متعلقه مستوفوره بظهور رسانند [illegible] شایسته همراه گرفته اطراف و اکناف آن نواحی را از لوث وجود معصیت آمود کفره مردود پاک سازند بیست [illegible] شاید گرفتن [illegible] نشاید گذشتن [illegible] گروهی سیه روز آن فرقه ضلالت [illegible] و بالاخان و سادات بارهه گوشمال سخت یافته بسیاری را بکشتن و بستن و داده رخت فرار به کوهستان برفی کشیده و رفقایش باشند بتابت النعش متفرق و پاشان گردید بسمع رسیده باشد زیاده جمعیت باد

عریضه اشتیاقمندی بجناب عالی متعالی در جواب ورود نشان والاشان

[illegible] و [illegible] باد [illegible] آستان فیض اقتران سر انداز نشان کرامت عنوان [illegible] باطن اشراق [illegible] باتحاف [illegible] ارشاد [illegible] بعد [illegible] فرق افتخار [illegible] رسانید [illegible] فرسود [illegible] ساس اندازه فهم و قیاس [illegible] طلب [illegible] و شرف و [illegible] سوار اطمینان [illegible] باشد زیاده [illegible] و [illegible] تا امیدواران [illegible] عنان الی خو [illegible] فلک احترام [illegible] باد

نواب والاجناب [illegible] اسد خان

بعد ادای آداب [illegible] تسلیمات معروض [illegible] انجلای [illegible] اقتضای [illegible] [illegible]

[illegible]

که روزگار در عین سعادت و کامرانی و زمانه هم آغوش شاهد آمال و امانی بود و بتفویض امر جلیل وکالت مطلق از پیشگاه تفضلات پیر و مرشد بر حق بقبضهٔ اقتدار نواب نامدار بشر کشایش کار خلافت آفریدگار رواتساع ابواب فیوضات برروی روزگار گردید بیت من امروز زین مژده شادم چنان که گوئی بکام شاهم کاموان شکر حق تعالی مبارک کناد و الی یوم القیام خیرخواه آنجناب بقبول خاص و عام بدسگال بسر انجام جمیع و ناکام باد

بخان سعادت نشان میرزا محمد داد اعظم خان ورود مبارکباد طلوع

برادر از جان بهتر خجسته خو سلمه ... شهرت ایشان بهر بیت ... صوری و معنوی ... فائز باشند بیت بروز ... طالع بر و مسند بود ... نظر ... و پیوند او ... مژده وصلت ارجمند نیر عالم افروز با ماه جهان آرا ... قران برج سعادت اندوز با ناهید طرب افزا و رسعادت سعید ساعت بهر اگردیده و صحیفهٔ خاطر آیات شادمانی مسور و بیاطن را بر شجاعت کامرانی منقر گردانید بیت ازین شادمانی جهان تازه شد بد دل آن سو ... گشت و روان تازه شد مبارکباد و برکت قدوم آن خجسته خانهٔ دولت آباد و اثاث البیت جمعیت روزافزون شود

بخان الاشان خواجه حسن خان نایب صوبه ملتان ... فتح بادشاهزاده کام بخش

خان مهربان من ... اوقات فیروزی سمات ... هوار الجهاد حضرت خیام گردون احتشام گردید چون مزاج حضرت قدر قدرت بر رحم و کرم و الطاف ... متصف است نظر بر جان بخشی ... بادشاهزاده محمد کام بخش ... شده بنصایح ارجمند بادشاهی که ... نش ... آگاه نیست ... ملک ... فرمودند اصلا بگوش هوش نشنیده سه کروه از شهر برآمده در برابر الویه ... کشا ... صف آراگردید بیت چو پروانه ... چراغ ... چراغ او ... بلاغ هواکیش ... نفرمان خود ... از هر طرف ... چون ... اکبر روان شد ... از مقابله بجنگ ... توپ و تفنگ بارش ... نوائر قتال ... اشتعال یافت آخر الامر غازیان همت بلند ... عرق جرات ... یورش نموده محاصره گرفتند و با عیال و اطفال دستگیر سرپنجهٔ تقدیر نموده به درگاه والا آوردند فتح عظیم نصیب اولیای دولت قاهره گردید ... رایات ظفر آیات هندوستان ... قرار یافته باید که مراتب شکر و سپاس ... حضرت ... العدا با تقدیم رسانند ... رسیده ...

بخان والاشان رضا قلی داروغهٔ توپخانه

... شده ... چند ...

متم تعمیر ویران خانه دلها نگردیده مونعش غیر از کار فرمائی نگارستان اقبال ونخل پیرائی بهارستان
آمال مبادا از انجا که بمقتضای خلوص اخلاص‌ها و فور محبت دولها همه وقت در انتظار اخبار مسرت آثار
میگذرد و ممن بعد پاس مراتب یاد آوری نصب العین آن رابطه روابط مهر پرور باشد فرد بسر عزت
نامه را سوی کبر روان کن ... دگر ته قاصد جان سیه رنگ است ... زیاده خوبی ها باد فقط

شهامت پناه ضیا یار خان حسب الامر واجب الاذعان

شهامت پناه جلادت دستگاه محفوظ باشند بتحقیق پیوست اخلاص تهانه سیولی از تحریر فاتحه ملاخته شایان
شایان وتردداث نمایان آن شجاعت نشان بانهای شنیدن معروض گردید در پیشگاه فضل و احسان
شرف استحسان یافت مصرع این کار از تو آید ومردان چنین کنند مراحم عالی متعالی درجلدوی این
آن سزاوار مکرمت را بقبول خاص ممتاز و شمشیر خاصه مورد نوازش فرمود شکر وسپاس عواطف گوناگون
بجا آورده در حدود متعلقه خویش مراسم هوشیاری و بیداری بیش از پیش بتقدیم رسانند و نیز بعرض رسید
که نانک پرستان سیدین با گروهی از کفره العین سر بشورش بر داشته اراده نامسعود باین طرف دارند
امر مطاع بترقیع نافذ گردید که آن شهامت پناه پسر خود را با جمعیت شایسته نزد شرافت و عوالی پناه
حسین خان بفرستد که بدفع فساد کفره پردازند و رفیق طریق بندگی بوده باید که مطابق ارشاد و عجل آرند وتاکید دانند

بازارت مرتبت مختار خان بن مختار خان

خانصاحب مهربان مشفق وملاذ مخلصان سلامت صحیفه لطف آگین که خطش چون خط خوبرویان
دلنشین و عبارتش مانند زلال کوثر شیرین بود بورود مسرت آمود زنگ کلفت از مرآت خاطر زدود فرد
زآب حیات مکرمت ولطف همچو خضر عمرم دراز کرد که عمرش دراز باد تشریح وتفاصیل عبارتها مهر اد
ازخارج معروض مقربان آستان فلک احتشام گردید چون انتهاض مواکب گیتی کشا بنابر یادش اعمال نکوهیده
عاصیان سمت پتنا مقرر است با استقبال شتافته ناصیه نیاز با استجلای سجده آستان ملازمت نورانی
سازند که انشاء الله تعالی جمیع مطالب مرام بروفق خواهش سر انجام می‌یابد حسب مرادر عالم دو تنها مقدم
مراسم واجب علی الاحباب ابرو حاصل نیاید فرد کارها نیست بجز سیر و خاطر تو ... با ما هم سیر کسی که ملاذ است

حسب الامر بنام محمد یوسف متصدی حویلی دار الخلافه

رخصت پناه شجاعت دستگاه محمد یوسف محفوظ باد در ینولا معروض ... اقتدار انجمن شیخ ما واگردید که

از راه سفاهت و وقاحت قرب و جوار دولت خانهٔ عالی تجویز بدعات و ممنوعات و مرتکب منهیات و مسکرات
گشته برای خود اسباب ندامت آماده میسازد امر منیع و قیع صادر شد که بمجرد ورود حسب الامر مولانا و عشرت
از آبادی مرتکبان شنایع اعمال و خالهای مردم نکوهیده افعال را اخراج بسازد و آینده از ارتکاب
چنین امر محترز و مجتنب باشد والا بعزل خدمت و عتاب بادشاهی که نمونهٔ قهر الهی ست گرفتار
خواهد شد باید که مطابق ارشاد هدایت بنیاد عمل نموده جواب معروض دارد که بعرض رسد فقط

بخان عالیشان خواص خان داروغه

فرد نوشته ام نوشته ها بسیار به یکدیگر گرامی نگاه باید بسیبن را به مهربان من قدر نعمت کسی وا داند که
گرفتار آید بچو علیم است که درین دو روزه جدائی چه قدر خون جگر که خورده گشته و حیرانم که آینده چون گذرد
مهر و حاصل حیات یعنی نور چشمان بهتر از جان را بخدا سپردیم و به مهر و محبت شما گذاشتم اخبار احوال لازم واگر
اوقات الملبیدن و دیدن لازم باشد و من از بیقراری و سوز سینه چه نالم و چه گویم سبب انتظار از چهره
گلفام شان پوشیده ام خاطر جمع اگر روی فراغت دیده ام ایضا همواره توفیق کام بخشی رفیق باد از طلوع
اثر سفارش نسخه جامعه استعداد میر محمد عماد خاطر مشحون گردید و حدایق دوستی را آب و رنگی تازه رسید بسیار بجا در اعانت
این شخص مردم نهایت خوشنما از آنجا که از قدیم آشنا است و بوصف قابلیت متصف [illegible] فضلی که در حق او
مبذول شود وضع منت بر مخلص [illegible] فرد دیگر کند دعوی اعجاز مسیحا دوران [illegible] چو مهر که به جان [illegible] دستگیرا کند

حسب الامر والا به [illegible] خان عرف خواجه نصر الله نایب صوبه ملتان [illegible]

خان عزیز القدر سعادت نشان من حسب الحکم اشرف الاقدس الاعلی معلوم گردد درین ایام فیروزی انجام
کوکب فتح و ظفر بر [illegible] رایات خدیو بحر و بر بهزاران میمنت سایه گستر [illegible] گلشن فرح و نیر اقبال [illegible]
چون طلعت صبح با انوار مهر انور منور است مختار با عظیم که جنگ کسل شیران روزگار زهره گداز رستم و اسفندیار
بادر جلیان نخوت شعار که از غرور کثرت لشکر و انبوهی اعوان و انصار [illegible] در هر دو [illegible] شد اتفاق افتاد
بفضل فتاح حقیقی در عرصه جنگ غازیان نصرت مند دست [illegible] تایید آسمانی و اقبال [illegible]
بادشاهی رو به ادبار باطل آن هنگام بضرب توپ و تفنگ و بارش ناوک خدنگ بر تافتند و هر آینه تیغ خونخوار
شهرت [illegible] جنگجو شیوه سربازی سرمایهٔ افتخار انگاشته بزد و خورد مردانه و حملهای دلیرانه به غلبه و استیلا
برافراختند بالجمله بفضل الهی فتوحات متوالیه و متواتره روزگار اولیای دولت پایدار گردید [illegible]

صبح طلوع مطلع امید دمید. به نتیجه ظفر از گلشن اقبال وزیده. سپهر گردون نظیر و چتر فلک فرسا بجلوس قدرتها بر منبر شهره و نظم شرایت افروق گردید. و تیغی بادشاهانه و محفل خلد طراز انعقاد یافت. مهالی را کامیاب مواهب و عطایا گردانید. باید که شکر و سپاس بخشایش قیاس حق آن حقیقت بتقدیم رسانند و شادیانه شادی و طنین آوازه گردانند.

حسب الحکم با امارت مرتبت جعفرخان ناظم بنگاله مشتمل بر فتح حضرت والا اقبال

مواهب جلیله الهی و مکارم عنایات بادشاهی قرین روزگار فرخنده آثار آن سپهر افتخار سپهر اقتدار و ایالت مرتبت شروت و جلالت منزلت باد. درین هنگام نزهت انگیز که لوای دولت و شوکت خلیفه الهی زمین گیر از سلاطین و صنادید انتظام و اولیای دولت ابد قرین سر انداز مخالفان روز افزون فتح و ظفر متواتره روزی روزگار او ولیای دولت پایدار گردید. سریر سپهر نظیر که در انتظار جلوس اشرف از چه بود. شب تا سباه که و هر نامی قدر دان همه تن چشم گشته بود. بارزوی خود نایز شده. حکم قضا شیم عز نفاذ یافت. الشرف اکرم و احسان شادیانه شادی بلند آوازه گردانند و انتظام مهام آن صوبه بدستور مستحکم و افکاشته و حراست و بندوبست و ضبط و ربط زیاده بر سابق مساعی شایان و مجاهده فراوان بکار برد. و زرها باسب دار الضرب باقبال بسکه ممالک رقاب سلوک ساخته در اضلاع و اقطاع صوبه نقش رواج و رونق دهد. نمونه آن ارسال حضور دارد. لازم که بر وفق مثال واجب الامتثال بعمل آرند و فرمان والا شان و خلعت فاخره و جواهر و دیگر مواهب و عطایا که مصحوب گرز برداران بمرحمت و منت رسیده.

حسب الاحکام والا شبوا سید عبدالله خان بهادر ناظم صوبه الله آباد

نواب حشمت مآب شفیق مهربان سلامت. گرامی مفاوضه متضمن رسیدن فوج بهمت اثر و ظفر کار آسمان شکوه همراه نقی شفقی [illegible] الدین احمد با فوج گران بمحافظت و ممانعت و مدافعت آنان و تعیین [illegible] پکر و هم و وصول نوشتجات خالفت سمات زمینداران مفسد و رود نمود. بمطالعه لامعه قدسی در آمد. حکم قضا عز نفاذ یافت که پیش از تفویض صوبه دار احکام متانت آمیز بنا بر عدم شورش زمینداران و وقوع حالت فتنه انگیز صادر شده بود. الحال که انتظام آن صوبه بآن سیادت و امارت مرتبت تفویض یافته صوبه دار مستقل و منوط است. در ضبط و ربط و استیصال سرتابان و متمردان و انتظام احوال مالگزاری و کوشش شایان و فراوان بتقدیم رسانند و در صورت قریب وصول فوج مخالف بالشکر گران همعنان نصرت از آب گنگ گذشته بسزا کردار رسانند. و نگذارند که احدی از فریق طاغیان جان بسلامت برد.

بیقین که دقیق حکم محکم ... بعمل خواهد آورد ایضاً نواب صاحب مشفق مهربان سلامت صحیفه شریفه مشعر بر رسیدن
زین الدین احمد با فوج سنگین بچکروهی بنارس و انهزام جمعیت مخالف از صولت آمد آمد فوج بادشاهی
و گذشتن ایشان ... از غایت سراسیمگی و اضطراب گزارش مراتب حزم و هوشیاری که مناط سپاهگری
و سرداریست و التماس اینکه ... بودن متعلقان بدستور ناظمان پیشین قلعداری الهآباد و بفدوی متعلق
باشد چهره افروز حصول گردید از نظر اکسیر اثر فیض گستر جهان پرور گذشت حکم محکم ... قدر توام نفاذ
پیوست که استیلای فوج آن امارت مرتبت و نهزمیت جمعیت اعادی داخل واقع نماید و در جلدوی اینخدمت
یک راس اسپ و خلعت خاصه و جواهر مصحوب گرز بردار مرحمت شد و در باب تسلیم قلعه حسب الحکم بخشی الملک
نگارش رفته لازم که قدر تفضلات والا دانسته مراسم فدویت و جانفشانی بظهور رسانیده بمجرد قرب وصول
عساکر جهانکشا شرف ملازمت بادشاهزاده فیروزی لواکه بتادیب مخالف مامور اند دریافته شرایط فدویت
بجا آرند انشاء الله تعالی بعد تقدیم لوازم رفاقت رفاقت زیاده بر ... مشمول تفضلات والا خواهند شد

	حسب الحکم والا بنواب سید عبدالله خان بهادر	

همواره فتح و ظفر بر پرچم علم نصرت اثر آن رافع اعلام سیادت و امارت متضاعف مصاعد ملنت و جلالت
عمده خوانین بلند مکان قدوه نوئینان عالیشان مقرون باد گرامی مکاتبه متضمن جسارت عبدالغفار
به نهیب و غارت در کره مانکپور و گزارش اینکه معاندان بعرض قدسی رسانیده اند که آن شهر آمد مجاہدا
خلعت و نشان مخالف را باستقبال گرفته و در جواب عرضداشت نموده عذر درین مقدمات که ...
... وصول افگنده بعینه از نظر ... گذشت در باب اجتناب ... و عدم ... خلعت در اقطاع
صوبه مفوضه ایشان حسب الحکم والا ... بنام عبدالغفار صادر شده بر زبان الهام بیان
گذشت که ظهور مقدمات غیر متوقعی از ان خیرخواه ... ممکن بحرف و سخن لاطائل ... غبار ...
از جا نرود و تفضلات قدسی بحال خود روز افزون انگاشته بر منهج قویم خیرخواهی مستقیم باشد و نگذارد
که جمعیت ... عادی از دریا عبور نماید یقین است که بموجب ارشاد والا عمل خواهد آورد انشاء الله تعالی
عنقریب ... خواطر دوستان خواهد و دل معاندان کاهد جمیع مطالب شریف صورت سرانجام خواهد یافت

	حسب الحکم والا بنام سید عبدالغفار	

رفعت و معالی پناه شجاعت و عوالی دستگاه عبدالغفار محفوظ باد از روی وقایع و سوانح معروض ... انده زمان

انجمن خلد طراز گردید که او با جمعی از اوباشان و غارتگران ورگڑه و مانکپور در آمده و خود را باشنده درگاهی نو نیابت صوبه دارئی الهٰ آباد و بدنام ساخته جرأت بتاخت قصبات معموره نماید و از حرکات ناملائم کرچ حکم قدر از دست عبث وه وست از شورش و فساد بر نمیدارد حکم آفتاب ضیا از انجمن عز و علا شرف اعتلا یافت که صوبه دار الهٰ آباد از پیشگاه سده سپهر بنیاد دبستان دست و امارت مرتبت سید عبید الله خان بهادر بدستور سابق بحال شده دخل بیجا برای او صورت فاحش دارد اگر حفظ جان خود و امان خانمان منظور است مهجور بوده این حکم محکم دست از مداخلت بردارد و بیرامون اضلاع و قطاع متعلقه آن نگردد و الا بغضب بادشاهی که نمونه قهر الهی است گرفتار میشود و سر از سر بداران رفته او را گشان گشان بحضور رسان بحضور پر نور می آرند باید که بدین موجب عمل آرند و بلیه غفلت ازین گوش برآورده زود و شتابی جواب عرضداشت نمایند که بعرض اشرف اقدس ارفع و اعلی برسد تحریر اول جمادی سنه احد جلوس والا

عرضداشت بجناب شاهی

خانه زاد درست اعتقاد بعلیم دیدن ملقه اطاعت و فرمانبرداری بر میان عبودیت و خدمتگاری بسته بعرض مقدس میرساند که جناب کیوان قباب مسجع رساند درین زمان میمنت آثار مظهر سواد ابتشار مورد افتخار یعنی نشان والا بر فرق ذره بیمقدار پرتو سعادت گسترده سرمایه عزت و اعتبار ارزانی فرمود فردوس که کاتب دیوان سرای خلد کشید سواد صفحه او بر بیاض دیده حور بد الحمد لله و المنة که فدوی جان نثار بمیامن تربیت عالی از تشخیص و نشان های واجب محالات تیول سرکار فراغ حاصل نموده پیشتر از ورود نشان تفاخر آمود جاده نورد منزل مقصود است انشاء الله تعالی در معدود الایام دولت استلام سده عالیمقام دریافته زیاده چه عرض نماید آیات نامداری و آثار کامگاری بر جرائد روزگار الواح اعصار مثبت و مرقوم باد

بخان حذاقت نشان حکیم رضا خان

قصر و جهان زرایحه دلپذیر انفاسست چو باغ خلد برین دائما معطر باد حکمت و حذاقت دستگاها قصد جلاب بر حسب تجویز آن سر آمد حکیمان فلاطون نژاد سلمه الله کما ینبغی مفید افتاد و مزاج مخلص را که از شدت ضعف و ناتوانی گرانبار ناخوشیها بود بافاقه آورد حکیم شافی آن مظهر معجزات عیسوی را که وجود ایشان درین عصر و زمان بسیار غنیمت است سلامت دارد در مقابله پرهیز و غذا که چه و تا چند مفصل نگارش رود چون چندی در انتظار مشیت مطالب ضروری العرض بمعسکر والا دائره دارد احوال هر روزه اطلاع میدهد من بعد بمنزل مقصود روانه می شود دو ستم معجونهای مشتهی و مقوی لطف شود تا در سفر بکار برد زیاده عمر باد الصحا توفیق شفا بخشی خان

مسیح الزمان سرآمد حذاقت نشان فردوآن گزدم مبارک و یمن قدوم او بهر ناتوان صحت کلی امید وار
همواره روز افزون باد فراوان ستایش و نیایش بحضرت مسبب بر حق که معجزات کشش بو اهل مشتاقان
امریکه در ضمن آن دوام دیدنها وار فیض بهار گل چیدنها متصور است از گلشن غیب جلوه ظهور نمود و آن اینکه
قضا بلیغ مبشر سعادت اختر از مکان اقامت و رسیدن بسرعت سریع تر بر کاب شاهزاده والا گوهر ورود
یافته لهذا انتظار آمدن ایشان بقربت جمعی شکن خان که برای همراهی ایشان همون قلعه پنیاله و دیگر قلاع و بقاع این
اضلاع روجه و کفره مرود بجا فدوی در گاه مامور شده بقیه و همچو آمدن بعزم ادراک شرف تقبیل انجمن فیض
دارالتقصودی گرد بر جناح استعجال خود را بحضور دولت ظهور میرساند عرضداشتی محتوی بر این معنی ارسال الدا
از نظر فیض اثر خواهد گذشت زیاده بجز شوق لقای حیرت افزای که اهم مطالب مارب است چه بقلم آید

بخان حذاقت نشان حکیم رضا خان

محاسن تدابیر آن رافع امراض بدنیه و دافع عوارض جسمانیه محسن الدوران ارسطاطالیس زمان همواره شفا بخش
بیماران مستقیم مزاج سقیمان باد دیرست که نمائق طمانینت پیرای آن سرآمد اطبای آفاق متضمن شفای صدور
اهل وفاق نگشته سوانح معاش غیر از عیش و عشرت مباد فرو میرود از خاطرت بی اختیار به گزیری بر زبان
تاهمراه چون آب و هوای نواحی ولایت گوکن از کثرت برودت موذی و مرض خیز است درین روزها ضیق النفس
بر طبیعت استیلا یافته شبها خواب نمی آید و شدت آمد و شد نفس رگ جان سفر ساید هر چند بصعوبت پر شهر انگیز
علیما یند تحقیقی در شد از مرض بظهور نمی آید امید که دوای صحت افزای هر چه موجود و مهیا باشد زود بتصرف
ما را مشتاق و ما نند پا تصدیر و چه برای میوه خوردن به نوشجان وکیل محب خواهد گذرانید مقتضای تکلف یا دست اثر

به ملتمس خان نجومی وقت شناس

استخراج ساعات میمنت سمات برزگی رزین و خرد و صواب گزین آن محرم اسرار فلکیه و فیقه رس
برگزیده ارباب تنجیم یگانه اصحاب زیج و تقویم متضمن بهروزی مدت مبلغ فتح و فیروزی باد سفوح سانحه بهروز ریا
و تصحیح واقعه حیرت افزایی شعار روح پر فتوح حضرت قدر قدرت از تنگنای جهان فانی بسر منزل
دار الملک جاودانی بسمع شما رسیده باشد چون تحیه جنگ و صف آرائی پادشاهزادهای والا تبار
با همدیگر در پیش ست درین وقت بنابر استخراج ساعات آمدن شما در حضور ضرور باید که بجرد
ورود این حکم سامی ایلغار شتافته مشرف تلثیم عتبه سپهر تکریم در یابند زیاده تاکید دانند

به میرزا احمد شاه

شعرا می صبا سوختگان بر سر ره منتظر اند هیچ از ان یار سفر کرده پیامی داری ازان باز که از گردش چرخ حقه باز عنان اشهب عزیمت بدان سمت معطوف شده ام چه ران از حسرت دیدار عیسان ازتیسان گریبان چیباشد و خاطر بیزار و چهره بحال را بنا خن کدورت و ملال بجزاشد هر منزل که رو آرد و خدا یا ماه نگهدار بلطف لایزالی بخبر خیر و عافیت و سلامت از هر منزل و مکان نگارش رود و پیام بین القیام زبانی قاصد و نامه بر که در طی مراحل بر خور گذارش یابد و بکلی میوه خشک و قند کوزیات فرستاده آمد انشاء الله تعالی مذاق اخوت را محفوظ و متلذذ گردانند زیاده عمر باد و ایضا بیت برفت و طبع خوش باله حزین کرده برادر با برادر کی چنین کرد به ... مسرت مسیدن باشد لا بد و نشی فراغ اخوت امتزاج در عین انتظار رسیده سرمایه سرور و ابتهاج گردید چون تا وصول خبر سعادت نامه مقصود خاطر خیرخواهان همه وقت متفکر و متردد خواهد بود باید که احوال هر روزه قلم آورده باشند و از تا که در عالم خیال نعمت وصال همیشه میسر و متصور است مرا با خود و بسته دل اخوت منزل را خوشوقت دارند مشتاق را مشتاق دانند بیت فرستادم بهمراهی او دل که تا خدمت کند منزل بمنزل زیاده ایام زینت سعادت ارزانی حصول مقصود باد

فصل دوم مشتمل بر عرائض و مکاتبات و رقعات که از طرف خود نگاشته بجناب بخشی الملک میرزا صفوی خان که راقم این صحیفه عامل جاگیر ایشان بوده

فدوی عقیدت اعتصام مادهورام ناصیه کربت با ستجلاب سجدات بندگی بر افروخته بعرض مستفیضان افضال حضور مصطفا ظهور نواب فلک جناب جهانیان مآب والا اخطاب که وسعت سما با عالم قدرو عظمت شان متنگتر از دیده مور است و ثروت ثریا با رفعت آستان عالیمقامش به پستی پایگی مشهور میرساند درین ایام میمنت انجام که زمانیان با شاهد مقاصد هم آغوش و آسمانیان در انتظار لطیفه شگرف بر مناظر سپهر سراپا گوش بودند که نسایم تفویض خدمت بخشیگری که معروج ترقیات روز افزون و تحصیل بهروزی و برترسیت از بهارستان تفضلات خاقان گیتی ستان بهرستان آمال نوید طلبان وزید و فوحات خلوق این بشارت مشام جان و دماغ روح روان را معطر گردانید

بیت امروز بخت نیک بشارت رسان ماست + اقبال راز پرده امید صد نواست +

امید که حق عز و جل این مژده سراپا امید را بجمیع دولتخواهان مبارک و فرخنده کناد و حدیقه مراد

و تشریفات آنجناب به بهار ... که اشجار ... از ... سبزی و شادابی مقرون دارد

به ... رای پهمیر داس منجم خالی

در این ایام هنگام بهار ... آمال ... و ... غنچه دلها شگفته گردد ... بیست ... بهار ... از ... رفته باز آمد ... شکر خدا که شام ... سبز ... و ... از ... چشم ... افتاد و ... از ... آغاز بهار ... و رنگ ... از بهار ... الله ... که ... بهار ... اعتقاد ... [illegible]

به ... سال چند

... و شادمانی ... در ... باد و در ... که ... بهار ... گرد ... بهار ... شکر خدا که ... احوال ... است ... سال ... امید که ... الطاف ... اکسیر ... [illegible]

به ... ابوالحسن داوود خانی

... حال خود ... از ... رسیده ... است ... خاطر چون زخم ... رسیده ... نصایح ... با ... اعتقاد ... باد ... و محبت من ... در ... افسانه ... گردد ... حاصل نماید از آنجا که ... است و حفظ ... عفو و عطا مقرون گردد

[illegible] خیالات برآرم از بر دوست ... که ... [illegible] ... شکایت [illegible]
... [illegible] ... وجدانی ... [illegible] ...
... [illegible] ... قلم اگر ... [illegible] ... شکایت ... [illegible] ...
... [illegible] ... اخلاق و ... اشفاق ... [illegible] ... آئین
... [illegible] ... تغافل ... [illegible] ...
دل هر کس ... [illegible] ... جهان ... [illegible]
... [illegible] ... آفتاب ... [illegible] ...
... [illegible] ... جهان ... [illegible] ...
اگر گاه گاهی ... لطف و احسان ... [illegible]

برای تغافل ... [illegible]

... [illegible] ...
... [illegible] ... زبان قلم ... [illegible]
... [illegible] ... محمد علی ... [illegible]
... [illegible] ...
... [illegible] ... بندگی ... [illegible]
... [illegible] ... بسیار
... [illegible] ... ایشان ... بر زبان آورد ... [illegible]

... [illegible]

... [illegible] ... دل ... [illegible] ...
... ارادت سابقه ... [illegible] ... الحمد لله ... [illegible]
... [illegible] ... لطف ... [illegible]
... [illegible] ... لطیفه ... [illegible] ...
... [illegible] ... اقبال ... [illegible] ...

بآیین بهاین وتدبیر گزین منتهشتی گردیده و در شتر ضای بزرگان فتور لازم نیاید زیاده مهربانی باد

بمیرزا محمد علی شاعر متخلص بجرات

سحبان زمان وحسان آوان مسلامت دیروز بیتی از تصانیف شریف سامعه افروز گشته بیت آمدان آئینه دل را بشارت داده خود قیامت قامت و عکسش قیامت زاده بارک الله شاد سخن داده اند و کارنامه تازه کاری بر طاق بلند نهاده حق آنست که وصف عکس کسی از شعرا باین ندرت نگفته و به پیچ سخن گذاری چنین گوهری بها نسفته امروز قطعه از نتایج افکار آن اسطو فکار مشتمر حسن طلب با زراه بی تکلفی بار سید نیز بسیار چسپید و اکثر مضامین تازه وارد جوابش بقلم آمده و قرابیی همراه است امید که مزاج مستمر استراح سازد بقطعه ای محیط کمال راگوهر وری تجلی طور راسطر شان اقبال کان هنر و جلی جان فطرت جهان فضل فی کلکت تواعند لیب نو انجمن طبع تو آفتاب ثمر لطف کردی که از قصیده بهشت کرم شدی رهبر بی تکلف زلال مضمونش شکستاین و غیرت کوثر به هر سخن از کلام شیرین تو هچو آب حیات جان پرور آنکه زدرس حسن طلب نسخه بی تکلفی از بر خضاصر جوش این خجسته کلام داد از گر صحو شتی آوخبر بنیست بیجا بطلع معنی لازم افتاد باده احمر آفتابی ز مطلع بینا جلوه بزم تر اکند اکثر تا کند خاطر شگفته چو گل زند اندر لباس تر

بسخن شناس رای چنبر داس

بیت روزگاری شد ز چشم اعتبار افتاده ام چون نگاه آشنا از چشم یار افتاده ام + باطن عنوان سرگشتی نامالائم که در عالم پریشانی ضعیفی و صغر سن بظهور رسیده بنیم فتور مرسومها هر چند نامه اعمالم از اشک تشویر شست و شو یافته اما همت شریف برهمان سرحی مقصود و مطلب چه بود از دل آنگاه مهربان بوده که روزی چنین بوده از چنان بوده چه خوشدلی ماچه کم شدی یارب گرش تقصدایی ز ناتوان بوده از آنجا جنایت عباد در حضرت بیچون پس از ندامت و استغفار بعفو مقرون است این عاجز نیز از کرده و رفته نادم و شرمسار امید که قلم بخشایش بر صفحات تقصیر اجاری گردد فرو ما جرم و گنه کنیم او لطف و کرم هر کس کاری که لائق او ست

بلاله تلوک چند

بیت رواق منظر چشم من آشیانه تست کرم نما و فرود آکه خانه خانه تست مژده عزیمت از احمد نگر خجسته بنیاد قانون لهابه نوای شادمانی نواخت و فضای خاطر را رشک صحن چمن ساخت الحمد که کشش باطن بحال رسیده واد عید سحری و نیم شبی با جابت انجامیده ربانی بکشش عمر را نمود آمدنت بسیار بکام

شوق بود آمدنت ✻ آز آمدنت که نو بهار بهتر است ✻ حقا که چه خوشتر است زود آمدنت ✻ قلمی که در قطع مراحل سر بر دارند منت بر چشم مشتاقان میگذارند و غبار قدم که در طی مسافت بر میخیزد در دیده منتظران کحل الجواهر بصیرت میرسد هر چند که منازل طولانی اتفاق افتد بسیار بجا است و هر قدر که در سرعت سر بر پایان سبقت رود پسندیده و خوشنما فرد بیش ازین بی تو زندگی ستم است ✻ میروم زود گر چه می آئی

به نتیجهٔ دودمان و کمال خلیفه حسن علی

صحایف آمانی و آمال آن نتیجهٔ دودمان فضل و کمال برقوم الطاف ابدی و به نقوش اعطاف سرمدی منقش و مرقوم باد از هنگامی که مصور تقدیر صورت فراق بر لوح جبین منقش نموده دل پر آرزو چون پرکار دم قلم بر منصهٔ خیال بندی می گردد و بگونا گون رنگها آمیزش دارد لهذا از آن رنگ بخش نگارخانهٔ حکمت و دولا چشم آنست که بنگارش نگارین نامجات نگار فرمای دست یکرنگان باشند

به لاله هر پرشاد

دوحهٔ حدیقهٔ مراد ثمرهٔ شجرهٔ ود و لاله هر پرشاد همواره شاد و باکتساب هنر و تهذیب اخلاق دل نهاد باشند خطی که سوادش سر مشق خط خوبان پریزاد و بیاضش غیرت بخش کارنامهٔ مانی و بهزاد بود در وقت خوش نزول نمود ابواب راحت بر روی خاطر کشاد و خط و عبارتش از حسن تلاش و جهد بقیاس خبر داد تا کرامة بعد ازین همین قدر غره نبوده نظر بر مزید دارند و اوقات شبانروزی باجتماع معقولات و منقولات مصروف داشته همت بکسب کمال برگمارند فرد کسب کمال کن که عزیز جهان شوی ✻ کس بی کمال هیچ نیرزد عزیز من

به مجموعهٔ خوبیها لوک من داود خان

رباعی دیریست که دلدار پیامی نفرستاد ✻ صد نامه نوشتیم و سلامی نفرستاد ✻ فریاد که آن ساقی سرمست شکن دانسته که مخمورم و جامی نفرستاد ✻ چشم انتظار در راه نامه بران سفید شد و دل از توقع یاد آوری ها نا امید اینهمه فراموشی دلیل از منهج جفا کوشی است هر چند نسبت معنوی محتاج رسمیات صوری نیست لیکن رعایت ربط صوری یعنی ترسیل مراسلات که استکشاف راز نهانی و استدراک خصوصیات اسرار پنهانی و امتحان جوهر محبت و ولا و انتظام معاملات دنیا بدان منوط و مربوط است بسیار مستحسن داشته اند و مقدمهٔ معنوی حرفی بیش نیست که دوستان دعوی بغرض خود تنها یکجهتی و یکدلی نموده از جادهٔ خلوص اخلاص بفرسنگها دور مانده اند چنانچه الظاهر عنوان الباطن مصداق این مقال لازم که ظاهر و باطن را بر یکشیوه کارفرما باشد فرد بجستجوی خیالت رفته من باز نمی آید ✻ [illegible]

عرضی بجناب نواب لطف الله خان

بیت ای سرور یکه از تو بود سرفرازیم ٭ وقتست گر ز راه کرم برنوازیم ٭ فدوی غلام که در دربار پریشانی پشت طاقتش دوتاست و قامت استقامت احوالش از لباس جمعیت معرا اخرجش از دخل گذشته و دوش خلقش استحقاق فضل بر بهم رسانیده امیدوار نوازش و الطاف است فرد دردجهان را علاج در کف تدبیرتست + از نفس روح بخش عیسی دوران توئی

به مجموعهٔ خوبیهای رای تیشنبر داس

بیت سینه مالال ورد تا ای در یغا مرهمی + دل ز تنهائی بجان آمد خدارا محرمی ٭ و احبا کو جود که مفت کرده ریخ چمن را رخنه عشق و نیز ثاقب یک نقطهٔ خامهٔ زرنگار ابد اش تواند بود آگاهست که محب شما از لوایح شتیاق احراز صحبت رنگین حبیب دامن آرزو آن قدر مملو و مشحون دارد که استحصال آن بذریعهٔ آلات متانت فهم و فطنت خیال فاسد و توهم کاسدست فرد نه چنان شعله کشیده است که خاموش شود + آتش شوق من از دامن صحرای کسی ٭ که وقتی خواهد بود که زمزمهٔ زیر تفقدات باطنی نیست اگرچه صدور رقائق نامیه و رسقای صدور بیضا ینماید لیکن دیدهٔ دیدار طلب چون زخم آب رسیده بهم نمی آید فرد شوق لیلی کم نمیگردد ز چشم آهوان این خماری نیست کز هر جام صهبا بشکند + خدا کند که بعد تقریب تجابد و عطش هجران بزلال وصال اطفا پذیرد

به مجموعهٔ سخندانی مرزا بهروز شاعر

افضل الشعرا اکمل البلغا سلامت قدری تمباکوی سورتی که مفید برودت هوا و مزیل رطوبت فاسد بدنیه فرستاده آمد امید که دود عنبرآمودش مشام جان را معطر و بوی عطرانگیزش حواس ظاهر و باطن را اشتیاق افزا سازد قطعهٔ درین موسم بهار طرح غزل شده بزبان خامه میگذرد قطعه صاحبا مشفقا سخن فهما ٭ با تو نظم و نثر جان پرور ٭ ابر با من ستیزه دارد سخت ٭ برق سازد کباب لخت جگر + چون تغافل کنی بگو هیچست + نیست از موسم بهار خبر + در چنین وقت از هدایت حق ٭ جم وقتی چو میکشی ساغر ٭ بهر رفع خمار مخلص نیز + لطف کن لطف باده اکثر

بسرمایهٔ فضل و کمال میان نورالله خلف عصمت الله

درین هنگام مسرت آمانویه طلب حضور اشرف دودمان عز و علا فخر خاندان مجد و اعتلا برای تفویض پیشکاری خالصه و الاسامیه پراگنده مسرور و منبسط گردانید بیداست که چون فضل ایزد کارساز بنده نواز اقتضای آن فرماید که وسعت آباد فیض عاشس به بسط بساط کامبخشی رونق پذیرد و از موائد الوان احسان بیکرانش عالمی بهرهٔ معاش ابدی فراگیرد چنین لطیفهٔ اقبال بر منصهٔ ظهور جلوه دهد الحمد لله فالحمد لله

محب دیرین که شریک دولت و حشمت بر شاهراه تفقد دارد و یاد دهی فضول می داند فرو عرض حاجت در حریم
حضرت محتاج نیست چه راز کس مخفی نماند بر دل دانای تو آفتاب فیض رسانی بر ساحت آمال عالی و ادانی نور افشان باد

به لاله نول راے

عاقد معاقد سعادت صاعد مصاعد رشادت عزیز الوجودی بعافیت باشند کیفیت بذل توجها لا تحصی سجال تحفه
خیر خواه عز انجلا یافته سرور افزای خاطر گردید جزاکم الله سبحانه هر که بود معنی و ظاهر در وی آب لا الست جوهر درو
لله الحمد که عنصر العزیز القدر مسرة الصدر به بهین اوصاف ستوده محمود موصوف است خیر خواه بعد سرانجام ضروریات
عازم مقصد میگردد که در جمیع امور گماشته مذکور بیش از بیش مشمول عواطف موفوره بوده شکر گزار باشد

به سخن شناس ٹھاکر نرمل داس پلپشد سست داروغهٔ دکن

قطعه گر بدانستمی که فرقت تو ٭ اینچنین صعب باشد و جانسوز ٭ از تو دوری نه جستمی هرگز ٭ از تو غائب
نبودمی یکروز ٭ ناوک دل دوز فراق به پهلوی دل چنان می خلد که زندگانی شاق است و جاذبهٔ اشتیاق
بصحبت بی نفاق نحوی میکشد که طاقت تحمل طاق ٭ رباعی ٭ فی هجر تو روز مرا نور نمانده است
و زعمر مرا جز شب دیجور نمانده است ٭ صبر است مرا چارهٔ هجران تو لیکن ٭ چون صبر توان کرد که مقدور نمانده است
کاش دست بعیت بهر و محبت ندادمی تا بسان لاله داغ حسرت بر دل نهادمی و از اوج فراغت به حضیض
جانکاهی نیفتادمی ٭ بیت ٭ بدرد دل گرفتارم دوای دل نمیدانم ٭ دوای درد دل کار است بس مشکل
نمیدانم ٭ بهرحال در عالم اسباب بمراد خویش زیستن محال است ایزد متعال سببی سازد که جمال
با کمال چون آفتاب تابان از مطلع اقبال طلوع فرموده دیدهٔ مشتاق را نورانی سازد

به زبدهٔ ارباب سخن ٹھاکر لوک من داود خانے

ابلق ایام رام رائض بخت آن اکرم الانام علیه عیش و الا مقام باد دیر است که صدور نمائق نامیه و ورود
صحائف سامیه فرحت افزا نگشته مو نعیش غیر از گرمی هنگامهٔ نشاط و کثرت اشتغال عیش و انبساط مباد
قطعه آنقدر ها که یاد ما نکنی ٭ آن قدر یاد کرده ایم ترا ٭ کوه و صحرا پرست از نامت ٭ بسکه فریاد کرده ایم ترا
چون سامعه در ترصد خبر خیریت همه گوش و خاطر انجمن آرائی اوصاف حمیده بسان بهار در جوش می باشد
امید که بآبیاری ترسیل رقائم زمین دلها را انگارگاری طراوت منظور داشته باشند تا نسیم سحری در کشائیش
گلها سعی سامی دارد خاطر مانند گل شگفته و سر دشمنان چون بیخ شجر در زمین نهفته باد فقط

به لاله تلوک چند خدمتگار خانی در تلازم سجع میم

زمام انجام مهام ایام بقبضهٔ اقتدار آن مرجع خاص و عام مفوض باد بعد از شوق و غرام و ادعیهٔ اجابت التیام توسن شتاب خرام خامهٔ مشکفام بعرضهٔ مدعا طرازی سبک گام می گردد که در سوابق ایام خطی مشعر استعلام خیر انجام خدام ذوی الاحترام بصیا بینی رام بحیز ارقام در آمده جوابش باوصف مبالغه و ابرام شتغال آن سلیم الطبع موزون الکلام نتیج جمعیت و آرام نگشته آفرینندهٔ ارواح و اجسام علیم و علام است که ازین رهگذر خاطر مستهام مورد اقسام تردد و آلام می باشد اگر باهتمام توجه شیم مرا هم اجوبهٔ رقائم میاز انجام برسد باعث طمانیت تام خواهد بود درین ایام فرخنده فرجام خبر قرب وصول رایات نصرت اعتصام از روی احکام لازم التعظیم والاکرام مشوع شنیده شد اما شتغلان مهمات این بلدهٔ فیض مقام در باب تخلیه و تصفیه عمارت دولتخانه نشیمن خاص و عام و مرمت حویلیها برای شاهزادهٔ جمشید فر فریدون اعلام زبدة الملک مدار المهام و دیگر امرای عظام بظهور انجامید و این معطل بی سرانجام را که از دیرباز هدف سهام انتقام ایام است سرمایهٔ تقویت تام گردید اما چون موسم بارش متوجه استقبال و استقدام موکب فیروزی اعلام است بر تقدیر توقف خیام گردون احتشام تا انصرام ایام تقاطر غمام زود اعلام بخشند که عازم حضور گردیده بدیدار آن نیکوکار نیکنام کامیاب سرور دوام گردد عیش مدام بفضل ملک علام مستدام باد

به لاله ... را

جان من عزیز من مکتوب مفرح القلوب با مشتمل مرغوبی که سواد ش بخشم افروزی نظارگیان هنر و سیاه بصیرت افزائی ریاض رضوان آرزو رسیده سرور خاطر برافزود و الحمدلله که خط و عبارت نسبت سابق بی مبالغه و اغراق تفاوت از زمین تا آسمان و از زهر تا تریاق است لازم که استکمال این فضیلت دیریا استحصال التحسین و سعت پایه دست بالا جهد رسا دکه لا تحصی بکار رود و در همه وقت همه جا استماع باین گرامی فن و سندراک صحبت اهل سخن چه همت سعادت نهمت باشد زیاده عمر باد و رب العباد

به سخن شناس رای چتر داس

سیه بخت دلم زخار محنت صد هزار جان آتشش+کسیکه با او بود دوستی دشمن خویش است+چه گوید از دوری او چه نویسد از شکنجه تنهائی که لمحه لمحه سپاه غم بادل بر الم می ستیزد و لحظه لحظه طوفان سرشک از دیده خونبار فرو میریزد نمیدانم که نیش اژدهای فراق بنیمه زهر ناکست و ناوک بیداد هجران چه خونریز بیا این قدر بیباک فرو فراق...

که آورده در جهان یارب ؛ که روی هجر سیه باد خانمان فراق ؛ بهر حال چون حدیث شوق و بیان فراق
وقتی و جمعیتی و فرصتی می خواهد لهذا ازین نامه روان آسا که بیاضش گلگونهٔ عارض رم و سوادش سرمهٔ
لوح و قلم بود خضر وادی وداد را بسر چشمهٔ حیات ابدی رهنمونی فرمود خواهش محبت و ولا و مکنونات ضمیر
آفتاب ضیا که چون نجوم درخشان در شبهای یلدا از حروف مشکینش هویدا بوده دیده کیادل مستنگیها را اسیر مهٔ
وفا توتیای الوف اخلاص صهبا نورانی نمود رباعی رشحه قلم تو چشمهٔ آب بقاست ؛ انفاس خوش تو نفخه باغ
وفاست ؛ این نفحه و رشحه را زمن باز مگیر ؛ زیراکه دلم زنده بدین آب و هواست + از ورود حسب الحکم والا کاغذ
طلب حضور خاص قبلهٔ خدایگان و تاکید سرعت رسید نهایت بهترین اخوان نگارش رفته انشاء الله تعالی عنقریب
از طیاری کاغذ مطلوب فراغ حاصل نموده بملازمت میرسد و در درگاه خاص قبله عازم حضور ساطع النور
که آزمونگاه جوهر قابلیت و محک امتحان لیاقت و شعور ست میگردد زیاده مهربانی و قدردانی باد فقط

بقدوهٔ اهل سخن خلیفه حسن علی

بهار طبعا گلشن مزاجا جل عالمگیر نامه حسب المطلب فرستاده آثار شروع در سه کتاب باید نمود کتابها باید فرمود
که زود تر از زود نقلش برداره و پیروز که طرب اندوز صحبت نگارین و فکر اشعار متقدمین و متاخرین مست
چرا که دلها حزین بود زبان سحر بیان سخن آفرین بفرمایش رباعی تضمین این مصرعه باد سحر از میانه برخاست که من
گویا گردید چنانچه دو سه رباعی که بخاطر ناقص گذشت بقلم می آید چه اصلاح خالی است رباعی ز ناله درد بلبل
از کاهش تن چو گل وا شد بوصل خود مرادش چمن ؛ گفتم سبق وفا که تعلیمش کرد ؛ باد سحر از میانه برخاست
که من ؛ رباعی مے کرد فغان و ناله بلبل به چمن ؛ گل گوش باو نکرد و نشنید سخن ؛ گفتم که بباغ
بگل بیرحمی ؛ باد سحر از میانه برخاست که من ؛ رباعی خاک چمن از بوی گل مشک ختن + بلبل
نشد ش چشم تمنا روشن ؛ گفت آه بجانان که رساند خبری ؛ باد سحر از میانه برخاست که من ؛

بلاله گلاب رای

فرد بی روی تو زنده میتوان بود و ؛ این زندگی از هزار مردن بتر است ؛ جان عمر اخدنا جان شگفتا
فراق بجگری خلد سیلی گردن شکن هجران شریان جان می گسلد کاش در عالم تعلق فکر معیشت بمیان نمی بود
تا هیچ آفریده از نور دیده خود جدائی تجویز نمی نمودی گلها در نظرم خار است و روز روشن در دیده شب تار مو
خامه خیالم بر لوح دل سرگرم صورت سازی است و دل در آرزوی دیدار از غرقه چشم مشغول گذر بازے

تا توانی موبہ تم گرانی می کند و آتش اشتیاق در کانون سینه آغاز سوز نهانی و دیده دریابار ابریست که از نائره آتش برپاره اند و دل بیقرار دکان سیماب فروشی است که متاع اضطراب در و چیده بیت دل
بامید وصل تو همدم جان نمی شود ٭ جان بهوای کوی تو یاد چمن نمیکند ٭ چمن آرای ریاض آفرینش که ریاض نهال خلقت انسان را در بستانسرای گیتی نشانده و تخم مهر و محبت در مزرعه دلها افشانده بنوبهار فضل و کرم خود سیلی سازد که گلهای مراد در گلشن تمنا بشگفد و نسیم سحری در گشایش کار تنگدلان اعجاز عیسوی بکار برد رنگین نامه که بیاض صفحش چون طلعت صبح دلگشا و سواد حروفش مانند مشک تتاری عطرسا بود نزول نمود اگرچه خط و عبارتش نسبت بسابق تفاوت کرده لیکن مقتضای سعادتمندی آنست که نظر برین داشته رخش کوشش در میدان کسب هنر بتازند و بعد از دولت خط و مهارت املا در جهان لوای تفوق برافرازند هنر ورخشیست که دولت بار آرد بل ابریست که باران در و گوهر بارد ابیات هنر ست آنکه زر و رسد یار ٭ همه دارد اگر هنر دارد ٭ هر که آموختن ندارد ننگ ٭ در برآرد ز آب و لعل از سنگ ٭ از هنر مندی بگیرد بخت ٭ بی هنر کی رسد بتاج و تخت ٭ لازم که این سخنان را آویزه گوش هوش سازند و بتحصیل چنین نعمت پردازند

به سخن شناس رای بهگوانداس

گلشن مزاجا بهار طبعا رقیمه لطافت ضمیمه متضمن اعتذار امریکه خاطر اخوت مآثر از وقوع آن اصلا متوحش و متألم نبود ورود نمود جائیکه استقامت مزاجها درمیان و آفتاب محبت معنوی بر ساحت خاطرها نور افشان است گنج ظلام کدورتها چه امکان دارد ابیات گر ز دست زلف مشکینت خطائی رفت رفت ٭ ور ز هندوی شما بر من جفائی رفت رفت ٭ در طریقت رنجش خاطر نباشد می بیار ٭ هر کدورت را که بینی چون صفائی رفت رفت ٭ سیر گل زمین قصبه اتورا که مرکوز خاطر ست با وصف قرب باینهمه و بر چیره امنا قب آن مکان متبرک و محامد آن مظاهر الهی بسمع آن نکته دان دقائق آگاهی رسیده باشد بیت اگر فردوس بر روی زمین است ٭ همین ست و همین ست و همین ست ٭ امید که اراده صدای آب ماده زود و بفضل آیدتا بگلگشت آن مرغزار ارم تزئین وقت خوش گذرد و چشم انتظار بفروغ مقدم شریف مردم نشین گردد ٭ شعر ٭
براه دوستی هر کس که بی منت قدم ساید ٭ بهر گامی که بگذارد ز دامن سر برآید ٭

به سخن شناس رای بینی داس

فرد اگر بگویم باشد مرا مجال فضول ٭ رسد بدولت وصل تو کار من بحصول ٭ منمیقه انیقه که هر حرف تفسیر عنوان مضمون

محبت قدیم بهر لفظش منبع کوثر و تسنیم بود و هر ورود نمود در خامهٔ متقدمت جز تیمیه مکرر بقلم آمده هر چند فی الحقیقه خوبست در ظاهر معیوب انشا. الله تعالی بعد ترتیب طومار روانه خجسته بنیاد می شود چون خانصاحب قبله برای کامیابی فقیر غائبانه فرموده اند در رکاب ایشان عازم حضور پر نور می گردد زیاده عمر باد

به لاله تین سکهه

بیت دلم بی وصالش صفائی ندارد ٭ چو بیگانه کاشنائی ندارد ٭ حالتیکه از مفارقت میگذرد نتوان گفت و نتوان نهفت زیرا که گفتنش وقتی و فرصتی میخواهد و نهفتنش جان و تن می کاهد ناچار بمدعای گرامی خط فرحت نمط که بیاضش غازهٔ ماهرویان و سواداش سرمهٔ ابرو و غمزهٔ مویان بود رسیده دیدهٔ دل را نورانی نمود چنانچه نوشته اند میل خاطر باکتساب هنر بیشتر داشته باشند که این کالای دست و پا لا ابضاعتی ناپایدار نقعش بسیار یعنی هر چند بخرج در آید در تحصیل بیفزاید و از گذشته معرض خطر نیاید و هر مند هر جا که رود اهل دل معزز و محترم دارند و قدردم او را بتعظیم شمارند تا بهائیتش این گوهر بی بها قدر افزا در کر و محبت است لازم که طالب این گرامی فن وقت را از دست ندهند و تا غم نخورد و مرد نشود قدر مرد ٭٭ تا لعل خون نگردد قیمتی نیافت

به رمز شناس سخن ٹھاکر مدن موهن وکیل نواب داود خان

فر دوال عیش تو دیده از جمالت محروم ٭٭ ای کاش که دیده نیز با دل بودی ٭٭ اگر چه ترسیل مکاتب گوهر بندگی را آب نیفزوده مالک دلها آگاه است دسوز نهانی بر صدق مقال گواه که در هیچ حال استحصال عرفان حفظ الغیب غافل نبوده الله الحمد که از اثر جاذبه قلبی مکاتبهٔ قدر افزا که ذریعهٔ استخراج بخت منادی وسیلهٔ سر بلندیست ورود نمود و مزاج محبوب را تغییب گر خوشنیها فرموده که بعد از نهم سواد دیدهٔ بسواد صحائف شوق افزا روشن و خورشید تفقدات باطنی بر ساحت دلها پرتو افکن باشد مشفقی میان نور الله که آشنای احوال عاجزی نمودند و برفقدان رفاه بهم الہیدل شغل معهود موعود میفر مودند فقیر با لفعل بکاری عمده مامور است و با شاهد جمعیت باده پیمای عیش و سرور اگر برای مخلص اده کاری مناسب توانند گرفت یاد دهی باید کرد زیاده عمر باد

به مجموعهٔ اهلیت میان نور الله

پیام راحت التیام از رقیمهٔ رمز شناس سخن ٹھاکر مدن موهن پیرایهٔ انضاح یافته مشمر سرور موفور دا طمینان نامحصور گردید و شمائم مکارم اخلاق مشام ارباب وفاق را معطر گردانید بیت خدا از سوز دل آن سینه را نگهدارد ٭٭ که حق صحبت دیرینه را نگهدارد ٭٭ اختر شناسان اسرار آسمان آثار ثروت و اقبال را

[illegible]

که از لوح پیشانی شریف استدلال نمودند بچشم ظاهر معاینه افتاد و سواد خوانان صحائف پیش بینی اطوار تیره بیانند که از ناصیهٔ احوال ایشان استخراج می فرمودند آغاز بهروزی نهاد و امید که همواره بستانین آمال برشحات سحاب مکرمت ایزد متعال منضر باشد چون مخلص بعلاقهٔ خدمت امینی فوجداری پرگنهٔ اتورا در اقران معزز است و کسوت حال بطراز جمعیت مطرز خاطر جمع باشد زیاده خیر باد

به لاله ناوک چند چند منتگار خانی مشتمل بلوازم تیر و کمان

ای نور چشم من سخنی هست گوش کن ٭ چون ساغر است پر ز مشان و نوش کن ٭ از ان باز که گروش چشم مقوس من ناتوان را هدف تیر هجران ساخته و ناوک انداز فلک تا ساز تیر از شست سقام دور دست انداخته پشت طاقتم از بار غم کمان دارخم گشته و چشم ناتوان از تیر باران الم نشانه کرده ارتکاب نشسته پهلوی جان به پیکان تغافلهای آن سخت کمان فگار و دل حیران چون خانهٔ کمان از ناآشنائی جمعیت بر کنار از انجا که مزاج آن تیز فهم زود رس تیر آسا بکیش راستی آشنا و بخلاف زه کمان از خیال کج نشینی و کج اندیشی معرا است اگر گاه گاهی حلقه نشینان هجر ازرا بیاد آرند گنجایش دارد و حقیقت معطل نشینی و رنگها زرد پی در پی با آنعزیز نگاشته میخواست که خود را بسان تیر به هدف مقصد رساند لیکن بسبب کسل آن امیدگاه خون که چون بیلک از سراپا داده بجگر منجلی نشده حالا که ایشان جاق شده اند عزم مصمم دارد فکر جمعیت فقیر که چون کمان قربان پیوسته بجا و تمکن سست ترکش نخواهند داد فرد مار البست گوشهٔ ابروی التفات ٭ این صید را ز لکمان تیمان گرفته ٭ تا مهر منیر از خطوط شعاعی ترکش زرین برکمر دارد و کمان راستی در قبضهٔ آن همراه درستان باد

به سخن شناس رای پنجر داس

صاحب امیدگاه برادران سلامت ورود دل را دل صفا منزل آگاه است و ملاقات خاطر را خاطر ملکوت ناظر گواه صعوبت علل متعدده که به مزاج وهاج طاری است خون جگر بکاوش این غم از دیدهٔ دل جاری و آنقدر که آن قدر را فزا پایهٔ اخوت را از عارضه بیقراری است چشم چشم را حالت برآزاری چه بیت یار رسا بسرش چه چیم و انا بفرست ٭ ور زهر شفا او مسیحا بفرست ٭ مناجات بحضرت باریتعالی عز اسمه رباعی ای آنکه زبیم در دمندان وافی ٭ روحی بدن نی ورتن بیجان آئی ٭ گر یک نظر افگنی بحال بیمار ٭ مشکل شود حل بدل بجهد آسانی ٭ رباعی ای از کرمت خزان بدل شده به بهاره ٭ در ساخته تو هر قحط با گرفته کنار ٭ برحال مریض ما نظر کن که کند ٭ علت ز مزاج او بفرسنگ فرار ٭ رباعی ای منظر فشان بخورشید دهی ٭ و دمی جام جوان نهاجه بشتید دهی

مشکل همه حل شود بفضل تو اگر ٭ بیمار مرا شفای جاوید دهی ٭ رباعی ای فضل تو در دوا دوائی بخشد
هر لب بسر و پاراسر و پائی بخشد ٭ درد دل بیمار ز حد میگذرد ٭ امید که لطف تو شفای بخشد ٭

به لاله تلوک چند خدمتگار رشانی

اقبالمند دلبند بجان پیوند همواره در قران معزز و در همچشمان سربلند باشند خبر سپری شدن ایام حیات
مسماة سهما که بزرگوار شما بجراحت پاشید و خساره حال را بناخن ناکامی خراشید چنانکه هما هیچ
را درسل حوادث روزگار عذار اقامت دشوار است و مقبلان را درین سپنج منزل فنا همیشه دل زار خار
فرد گلستان عمر را دور عمر از روزگار ٭ نوبهاری خالی از باد خزان کس ندید ٭ از بیطاقتی خاطر مجبور بار نامها
آن مهر و رحم نویسد که همیشه در آتش مصیبت بریان و با اشک خونین گریان بیباشد و نیازها چه با بهر
فغانهای رخنه اند و زده در دل فلک سنگدل کینه توزی کنند الله تعالی توفیق صبر کرامت فرمایند که متوفی که
نزد و رحمت جان امانت است زود تفویض ستانند که سعی در حق بیوه پای فوق استها ما نفت امداد است ز باد نگر بد

به بخشی الملک رتی رام

فرد مردم دیده بیا که قلم افتاده بهر دم ٭ که مرا نقطه حرفی کن و با نامه فرست ٭ اظهار شوق احوال به اما کرده
بمطلب میگراید مینقه طلما غنیمت بیرا هوش افزا محتوی تهنیت ظفا که بزرگوار که در جوار رحمت آمرزگار با جوار
جنت الماوی هم آغوش و همکنار باد و وارد شده اگرچه هر فردی را از افراد موجودات به پیمان اجل لبیک
اجابت باید گفت و هر صنفی را از اصناف کائنات سر بگریبان عدم باید نهفت لیکن به همچو ساعتها
متوفی رفت می آید بهر حال فرد بدست ما چه از بین حل و عقد چیزی نیست ٭ بعیش و ناخوش و خوش
گر رضا دهیم بهتر است ٭ خیر خواه ترک خدمت جزیه نموده در تجسته بنیاد متوقف است ٭ با
عوض بست لشکر ظفر پیکر باستصلاح عزیز القدر رامچند لاله تلوک چند که به تگارند قبول در آید

به لاله تلوک چند

فرد سواد دیده را مردم تو بودی کی بود یارب ٭ که این ویرانه بار دگر مردم نشین گردد ٭ عنایت
مالک دلها بصدق گفتار گواه اند یار که از علاقه خدمت جزیه استعفا نموده افشانده چه مطلبها ان
کشش و لهبانی اختیار با حرز دولت دیدار مسرت آثار میکشد نخواهند بر باشن آفرینش سکونی بساز چمن ما
صحبت رنگین رسید نها و از همیشه بهار دیده نهالگل چیده نها سیر آید سعادتمند که بسر بلندی و افزون جاه

به سخن شناس رای بهگوانداس

بیت سواد دیده جل کردم نوشتم نامه سوی تو ٭ که در هنگام خواندن چشم من افتد بسوی تو ٭ داستان شوق
چون زلف مشکین کاکلان درازست و زبان خامه در تسوید آن بعجز و کوتاهی دمساز لاجرم بمطلب میپردازد
که رخصت از خدمت کثیر المنفعت بسبب عجلت بدرقه علیهم نیامد معذور باید داشت شکر خدا که قرین خیریت
بلشکر ظفر اثر رسیده‌اند و بدستگیری نواب والا خطاب کوکلتاش خان در سرکار بادشاهزاده جهان و جهانیان
جهاندار شاه بهادر بخدمت منصب میر منشی گری مورد نوازشها گردیده امید واثق است که عنقریب
شاهد جمعیت چهره کشاید و کشایشها بتدارک مافات نماید لیکن خار مفارقت به پهلوی دل متخلد و جدائی
مهاجبیت بحروف جان می گسلد غبار کدورت بر صفحهٔ خاطر آن قدر نشسته که شستن و شوید میل میشود
و شوار و سجنجل دل صفا منزل را آه سرد بخوی رنگ بسته که تصفیه آن بصیقل کوشش امر بسیت دور از کار
بیت بسکه دارد گرد کلفت چهرهٔ احوال من ٭ روی می مالد بخاک آئینه از تمثال من ٭ صنع پرداز
حقیقی که تصاویر مخلوقات را بر صفحهٔ هستی کشیده و مزاجها را برنگ و تنها امتزاج بخشیده
نقش وصال بر اوج تمنا بر کشد و دیدهٔ دیدار طلب را چون چشم نقش بر منزار جیرت نه پسندد زیاده عمر باد

بسر اهل سخن ٹهاکر لوک من

فرد دریچهٔ نظر در بلندار دیدهٔ من ٭ بجز خیال تو از هر چه هست بسته شود ٭ خبر بهجت اثر تهنیت قرین از ین
طرفها بابواب خرمی بر دل کشود و خضر بان وادی طلب بچشمه سار حیات ابدی رهنمائی فرموده
خوشا وقتیکه صبح وصال از مطلع اقبال دمیدن گیرد و شبستان آمال بمصباح قدوم فرخنده لزوم
روشنی پذیرد بیت کی بود آیا که شود بهره ور ٭ دیده ز دیدار چو گوش از خبر ٭ و دستهٔ از الیوم و رقعهٔ
عنبر بوی بیکار گشته چون ز طلبداران درین کاشف اند تشخیص جمع دیه بر آمدن آنها موقوف امید
بر و واقبال بر جناح استعجال تشریف آرند بیت بیا که آمدنت از خدا همیخواهم ٭ بیا که گوش بر آواز و چشم در راهم

به لاله تلوک چند خدمتگار خانی

بیت هر نفس از دست فراقت فریاد ٭ آه گر ناله از ره نرساند بتو باد ٭ اگر از شوق حرفی نویسد
آتش بقلم در گیرد و اگر از بیداد فراق فریاد کند عرصهٔ آفاق شور محشر پذیرد ناچار بدعا میگراید خط طمانینت
که بیاض صفحش چون رخسارهٔ خوبان منور و سواد ش مانند مشک ختن معنبر بود ورود نمود و ارادهٔ عزیمت از

خجسته بنیاد دلشاد ظفر اثر که پیش نهاد خاطر است نهایت مضطرب گرد امید با وجود قرب جوار دولت دیدار میسر نگشته و الله اعلم کی خواهد شد انشاء الله تعالی در ین هفته از ترتیب کاغذ فراغ یافته بمقصد می شتابد سهر کیف تا رسیدن مشتاق توقف لازم بیت مر وهم از نظم سخن از رفتن خود چند کنی ٭ این شعر فلیست که گوئی و شکر خند کنی ٭ فقط

بسر آمد اهل سخن ٹهاکر لوک من این فوجدار

بیت بهجری بس شکسته ای خدا از دو وصالی بده ٭ بی شوق مده این قدر با پرده پاکیزه بده ٭ اگر در طریق شوق قلم میرانند در اول قدم و میماند ناچار ازین وادی دشوار عبور و کشف معما امور با پای همت پس کشیده بمطلب گرایید که چون عمری بصحرا نوردیها مشغول دار محبت رنگین بحرمان موصول بود نیابت امانت جزیه باستخاره شریفه اختیار نموده بقبضه عنبر اوبر رسیده و رشوه لا فا ظاهر شد که زمینداران و اقعه طلب در خجسته بنیاد هنگامه آرا شده گرد بتقلاده سخن شنودی نمی سپارند و چون سگان بهمان عف عف کار دارند از انجا که پرواز گنجشک تا لب بام است و ستیزه با بزرگان خیال خام خدا کند که آرزوی ناتمام آن فریق بد سر انجام بجائی نرسد که مراجعت شد بهشت قرین آرزو و آنیا از در دمنزل مقصد اتفاق افتد بیت

یارب آن آهوی مشکین بختن باز رسان ٭ و آن سهی سرو چمن را بچمن باز رسان

الا لم تلوک چند

بیت صبا غبار ره سنه بچشم بار رسانده ٭ سیانی با و صبا این غبار خاطر ماند ٭ خطر اختلاط از حد گذشت و بعلت عدم طیاری کاغذ دیدار بازگشت چنین که با وصف قرب مسافت آرزوی دیرینه بدل ماند و سیلاب حرمان مشتاق را ... بهر حال اگر چندی در خجسته بنیاد توقف است افتان و خیزان می ... اولی زیاده بجز شوق چه نویسد +

رقعه مالا رست

قمر و رخ تو در نظر آمد مرا دو خواهم یافت ٭ چرا که حال تو در قصه فال نکوست ٭ استعداد این قلیل البضاعة عدیم الاستطاعة از ان قبیل نیست که کیک انشای آن ارسطو فطرت فلاطون زمان کامل عیار بر آید لیکن بیاوری بخت و دولت طالع شعله نظر اکسیر اثر گرده هر آینه از حضیض کم فطرتی و فرومایگی بر آمده بر اوج نیک اختری چون مهر و مشتری صعود نماید قطعه از وجود مسند اقبال زینت یاب باد ٭ وز ترقی تو بخت حاسدان در خواب باد ٭ بنده می خواهد مراد از نور فیض تربیت ٭ ای بفضل حق ترا باغ امل شاداب باد +

رقعهٔ ملازمست

واهب بی منت و رازق بی علت [illegible] بنوعی [illegible] ایشان [illegible] خوانین [illegible] علیین برافراشته و مائدهٔ روزی
اصناف موجودات بر ساط ارض مهیا داشته چون خواهد که هر ذره گره غنچهٔ پریشانی و بهاد و نورد و طریق [illegible]
را بآسانی بمعرض رساند التیام جناب دولتمندان عالی مقام را وجه همتش سازد و نظر برین مطلب [illegible]
صورت حال نیازمند ست از انجا که بر بهبری سعادت ارادت بقبلهٔ حاجات آورده امیدوار است
که با ستضائهٔ انوار [illegible] ازنگ زدای آئینهٔ مقصود و مطالع گردد [illegible] که بکیمیا رسد و زر گردد+

رقعهٔ ملازمست

بیت الهی تا جهان را نام باشد درجهان باشد [illegible] کامیاب و کام بخش کامران باد [illegible] الاستعدادی که
بمساعدت بخت و معاضدت طالع راه بدولتسرای والا جناب برده و حلقه در گوش بخشش آورده امید
قبول و برکت اقبال آن صدر آرای انجمن جاه و جلال از حضیض [illegible] برآمده بفراز پایهٔ نام آوری رو
صعود نماید مصداق این مقال صورت حال نیازمند ست که باستجلاب سعادت جناب جهانیان آسیا
ناصیهٔ کربت برافروخته امیدوار ست که بنظر الطاف ملحوظ گردد [illegible] اميد از [illegible]

عرضی بجناب لطف الله خان مرحوم

بیت در دل قیمتی از در دو شکستن [illegible] به که بر سنگ زنم گوهر بی قیمت خویش [illegible] یافتند [illegible] مقام سرپرستی [illegible] از کانون سینه شعله خیز ست که بنمازی [illegible]
رسیده و گره [illegible] [illegible] تقصیر [illegible] امید وارم که مورد نوازش
گردد [illegible] بیاید که در [illegible] چشم تو [illegible] تقصیر [illegible] گرفتار [illegible]

بجناب نواب [illegible] الملک میرزا [illegible] خان عرضداشت

غلام مادهورام [illegible] سرفرازی [illegible] سر بلندی برافروده بموقف عرض مقدسان انوار حضور نواب
کریم الخطاب والاجناب عالمیان مآب که بیمایش ارتفاع سما [illegible] شعاعی [illegible] عالی بریره [illegible]
الوان [illegible] میرساند که [illegible] حصول [illegible] پرگنه راجپور نوزدهم ربیع الاول
[illegible] رسید و زمینداران [illegible] موافق ضابطه [illegible] تحصیل این محال [illegible]
محصول تمام سال دوازده ماه جاریست موافق ضابطه و معمول عمل نموده [illegible] که موجود [illegible] نموده [illegible]

[illegible]

کیفیت حسن علی و ضبط و ربط انتظام پرگنه از خارج بسمع عالی خواهد رسید ظل عالی بر مفارق ادانی و اعالی باد ایضا

فدوی عقیدت اعتصام مادهورام ناصیه نیاز بر زمین عبودیت سوده شرح خاطر ملالی حسن اعتقاد بر آموده

بعز عرض باریابان حضور نواب مستغنی عن الالقاب ملجأ الکان قدر دان که دل فیض منزلش بکام بخشی ناکامان روزگار چون متموج

بحر بی اختیارست و کف گوهر آمود وجود ش در عطا ریزی بسان ابر گهر میرساند که غره شهر حال کفره ضلالت سگال با جمعیت کثیر

درین ضلع آواره دشت ادبار گشته قصبه الور او اکثر دیهات جید و سیر حاصل را قتل کرده دست جسارت به نهب و غارت

بر گشودند و قافیه عافیت و تردد کشتکاری بر ساکنین و قاطنین تنگ نمودند فدوی با وصف قلت سپاه و کثرت

غنیم پای اقامت در زمین کین افشرده بممانعت و مدافعت پرداخت و در حفظ قطعات مزروعات و ملک و صیانت

دیهات قرب و جوار مساعی موفوره بظهور رسانیده دست تسلط مداخلت آن فرقه لازم التفرقه کوتاه ساخت درین ضمن

امارت و ایالت مرتبت مغل خان ناظم صوبه خجسته بنیاد با فوج گران بتقریب زیارت روضه منوره رو بعزیمت این طرف نها

آورد و از آوارگی غنیم جهنم مقیم خبر یافته فوجی بتنبیه و تادیب تعیین نمود عاصیان قرین یاس و خذلان خائف و

هراسان رو بوادی فرار نهادند و به نیرنگی اقبال نواب مدار جمهور سکنه و عموم متوطنه از اذیت گمرهان شقاوت شعار

محفوظ و محروس بوده زبان بدعای دولت بر گشادند هنڈوی ده هزار روپیه ارسال داشته قبض خزانه مر حمت

شود سایه هما پایه بر تارک بنده های جان نثار تا گردش فلک دوار مبسوط باد

بجناب نواب بخشی الملک میرزا صفو یخان عرضداشت

فدوی ارادت انجام مادهورام که صفحه دل را بر قوم ادعیه خلوص و عموم دوام دولت و اقبال و دوام ایام حشمت و اجلال

مرقوم دارد بعد تقدیم قواعد تخشع و ابتهال بعرض فیض اندوزان پیشگاه فضل و افضال نواب دریا دل بحر نوال

قبله آمانی و آمال میرساند درین اوقات میمنت آیات خبر ولادت اختر برج سعادت و فیض رسانی نوباوه باغ

دولت و کامرانی ثمره شجره حیات و زندگانی سامع افروز گشته غنچه قلوب نوید طلبان را بسان شگوفه نوبهار از

نسیم اخبار شگفته گردانید شمائم حصول عمر ابدی که عبارت از میلاد اولاد و احفاد است بمشام جان رسانید بیت

مبارک طالعی فرخنده فالی ۞ بباغ زندگی زیبا نهالی ۞ مبارک و فرخنده باد و ایجاد آن همایون بخت بالاتزاد بحمیع مآثر ما

جناب فیض قرین را واسطه حصول مآرب و مقاصد شود ایضا فدوی مادهورام تقدیم آداب و کورنش و تسلیم

را ذریعه سعادت و وثیقه عبادت انگاشته بعز عرض خواشی محفل فیض منزل نواب عالیجناب سپهر جناب مرجع

مآرب جهانیان جلیل القدر منیع الشان فیاض عالم و عالمیان دستگیر هر توانا و ناتوان میرساند که درین خجسته زمان

دولت اقتران مژده اضافهٔ منصب و مراتب آوازهٔ کام بخشی شادمانی بسامع اعالی و ادانی ورود داد تا عید عشرت سا
ازین نوید مسرت طراز از غایت نشاط و نهایت انبساط در انجمن فلکی برقص آمده کوس شادی و مبارکبادی
بربام سپهر نهاد **بیت** ازین شادی جهان تازه شده دل آسوده گشت و روان تازه شد چمن آرای
ریاض فرخنده و همایون کناد و نخل ترقیات روزافزون را در جویبار بهروزی بالیده و قد کشیده
داراد و احقر در سر انجام کارها محتاج بتاکید نیست کیفیات جزو رسی و دولتخواهی و کفایت از روی تشخیص
تشخیص که متعاقب می رسد بعرض خواهد رسید زیاده حد ادب ندید کوکب دولت و اقبال تابنده باد

به مجموعهٔ خوبیها تقیبر و اسس محرم خانی

بیت ما در خیال یار بیگانه گشته ایم ❊ یوسف خجل شود چو در آید بخواب ما ❊ رقیمه کریمه متضمن گله فراموشیها
رسیده خاطر را مشوش گردانید ملک تر سیل صحائف نه آن بود که نزهت گاه دوستی را بصرصر سپهر دهر زمانه
آفتی رسیده باشد در عالم بشریت گاه گاهی چنین اتفاق می افتد و گرنه در عالم خیال همه وقت دیده بر جمال
مهر مثال محو تماشاست و از استیلای شوق لوح دل آئینه خانهٔ لقای خورشید سیما خود انفتاح فرمایند که مستغرق
محبت معنوی را بشکوهٔ فراموشی چه کارست سالک مسالک باطنی را از رعایت رسمیات ظاهری چه ضرور **فرد**
در و دیوار من آئینه شد از کثرت شوق ❊ هر کجا می نگرم روی ترا می بینم ❊ امید که حاضر و غائب یکجا
تصور فرمایند و همین طریق خاص که مقبول و مختار برگزیدگان عالم اخلاص است اختیار نمایند فقط ❊

به نتیجهٔ دودمان فضل و کمال خلیفه حسن علی

خلیفه صاحبا من دلیل شب اکثر عزیزان سخندان که بچاشنی نظم و نثر مذاق جان شان آشناست بتقریب و عوض
بعرض خانه محفل آرا بوده اند از اشعار متقدمین با مشاهیر شعرا سحبان فصحا و از نتائج افکار متاخرین سخن گزاران
مثل مرحوم میرزا صائب و غیره شاعر که کلام دلپذیرش مقبول قبلهٔ سخن بلندش منسوب اند بیتی از اشعار
عرفی شیرازی برخواند **بیت** جام و یاقوت دهی لعل هم بالا پدر اثر نامیه چون لالهٔ خودش بمثل ❊ گفت که
مثل لاله بجام یاقوت مسلم و مناسب ولیکن میل داغ که سیاه است بامی که لعل فام ست تناسبی ندارد همه
موشگافان دقیقه رس درین مقدمه جواب ندادند مهر سکوت بر لب نهادند آن کاشف رموز سخنوری و کشاف
دقائق نکته پروری درین باب چه میفرمایند حق اینست که ملا منیر در وصف لاله بیتی چند گفته الحق که گهرهای
مناسب در رشتهٔ نظم سفته ❊ این ابیات از دست **ابیات** سواد گلشنم حیرانی آمد ❊ ازین لاله که بر دل داغ دارد

سیاهی در درونش ساخته جا ٭ در آغوش شفق شب کرده ما را ٭ چو نیکو بنگری فی داغ دل وی ٭ سیه‌مستی بود افتاده و رمی ٭ شده داغ دل وی جلوه آرا ٭ به برج آتشی کرده زحل جا ٭ درون آن مبین داغ سیه تاب ٭ نگر زاغ میان چار سر خاب ٭ فلک سا تمثالی او را چاره سازد ٭ از خورشید را صد پاره سازد ٭

به مجموعه خوبیهای شیخ نور الله

ابیات ٭ این پیک هر که رسید از دیار دوست ٭ آورد حرز جان ز خط مشکبار دوست ٭ خوش می‌دهد نشان ز جمال و جلال یار ٭ خوش می‌کند حکایت بوس و کنار دوست ٭ مکتوب جمعیت اسلوب به شعر تقریب پیشکاری حجت جمالات محرر و مسرور از پیشگاه جناب جهانبانی بعید آن بانی مبانی قدردانی لمعه وصول افگنده مواد سرور و شادمانی افزوده شکرها کرد حق جل ذکره قرار گرفت و احکام شریعت غرا و ملت بیضا کار فرمائی شریف رونق پذیرفت مراتب مراسم آشنایی که از نظر قدیم ارتباط لکنون بخاطر آن ملاذ احباب است از خارج جلوه ظهور یافته محمدت و ستایش آن فائق از شرح و بیان است بمقوله ما شکر پاک قائل گویا می‌گردد مصرع دولت اندر خدا کسی را نعطا ٭ بالفعل خدمت امانت فوجداری پرگنه اتوا محال جاگیر بخشی الممالک مرزا صفدر جنگ تعلق دارد و هم آغوش شاهد جمعیت خاطر عام من کل الوجوه جمع باد

به مجموعه خوبیهای رای پنجبر داس

بیت ٭ ستم لطفی ست گر باهم محبت در میان باشد ٭ دل از دست تو زخمی خورد و گفتم نوشجان بادا ٭ دوستان صاحب دل صفا جوی احباب همه کار مستقیم انگاشته هیچ حال مراعات این رابطه مهمل نگذارند آن مهربان باندک انفرشتی و رسلوک مهمل که ناگزیر عالم بشریت است آنقدر نفرت گزیده اند که از وضع و آئین ایشان هیچ گز رایحه التفات بمشام جان نمیرسد و غیره از نفاق که منافی اطوار ارباب اشفاق است از ناصیه احوال شان مشاهده میگردد از انجا که لطف و کرم بهترین صفت انسان بل حاصل عمر و زندگانی ست لازم که بعد از این تدارک مافات بعمل آمد فرد ٭ از جبهه کریم گره زود واشود ٭ یک لحظه بار خاطر دریا و حباب ٭ هر چند که میدانم که آن توفیق یافته اخلاص باطنی را هجران ارتباط و لیند برخاطر پسند منظور است اما در عالم صورت حفظ رسمیات صوری که عبارت از ترسیل رسل و رسائل باشد نیز بسیار ضرور بقول بزرگی رباعی ٭ زان می نگرم بچشم سر در صورت ٭ زیرا که ز معنی است اثر در صورت ٭ این عالم صورت ست ما در صوریم ٭ معنی نتوان دید مگر در صورت ٭

به مجموعه خوبیهای رای پنجبر داس

چمن پیرا بساتین آفرینش ریاض امانی و آمال آن مجموعه دانش و بینش را به شحات سحاب فضل و احسان

منظر وریان دار اد مکاتبه فرحت انگیز که بیاضش چون طلعت تابان صبح صفا خیز و سوادش مانند کاکل
عنبرین مویان غالیه بیز بود عز ورود نمود زنگ کلفت و محبت از مرآت خاطر زدود و تهنیه عزیمت لشکر و تاکید
رفاقت با این برادر اینجا رفته هرچند پروانه طلب حضور بمهر عمدة الملک نواب فیروزجنگ بهادر بنام احقر رسیده
لیکن بمرافقت شریف را ابرار اده آن صوب افضل ترمی واند اگر اتفاق افتاد زود میرسد الا انتظار
نخواهد کشید بیت کرده عزم سفر حفظ خدا یار تو باد .:. همت اهل نظر قافله سالار تو باد .:.

مضمون شقه در ایام ترک منصب بجناب غفران پناه لطف الله خان

در دیوان قضا و قدر بکلک قدرت قادر مطلق چنین مثبت گردیده که چون خواهند که برگزیده عنایت ایزدی را
بر تبه و دولت عظیم و منزلت رفعت تخمیم برسد بصعوبت صوری و شدائد ظاهری بیازمایند هرگاه ایام
ظهور مواد اقبال و شیوع ارکان اجلالش مقرون گردد مکروهات سریع الزوال و ناخوشیها قریب الانتقال عبرت
بینش جلوه دهند و چهره کشای این مطلب ستر گحال دولت مآل نواب کریم الخطاب منبع فضل و احسان
معدن لطف و امتنان است امید واثق از حضرت واهب مطلق که مواهب مملکت و دولت سلیمانی و
عطیت چار بالش وزارت و کامرانی کمترین مواهب جلیله اوست چنانست که در کمتر مدتی عالمی
بشمول برکات دولت و محاسن تدبیر و فطنت نواب ارسطو فطرت بکام دل فائز گردد ان الله قریب مجیب

بکاشف رموز سخنوری مرزا محمد رضا شاعر

شد از دیده غبار رفت و از دل کلفت .:. این جامه یوسف است یا نامه تو .:. بشارت افزایش مراتب ایشان
از مطالعه آن حرز جان بمبلغی میسر یافته انشراح وافر بخشید و ارتیاح قلوب احبا را از حد گذرانید
طراوت بخش بساتین گیتی بمجمع هواخواهان مبارک و فرخنده گرداناد و آن نهال بارور اقبال منظور نظار
ارباب نظر را از نسایم ناملایم روزگار رعنا آرد رکیفت صبا خویش مهمون داشته بزلال سرچشمه بقا سرسبز
و شاداب داراد و فرمایش نشانم تراش در خم جوش و خروش و نعمت بروش هزار و همین که از شورش
و گزاف خودنمائی خاموش شود و دور دل بینا جا یابد هنگامه آرای سرور و محفل پیرای طرب گردد لیکن از بطن
فطرت بعالم ظهور رسیده بقلم می آید غزل ای متاع دل و دین نکهت یغما کرده .:. نسخه عشق تو برلوح جبین انشا کرد
خواهم از دیده سفر کرد ز دل صبر و قرار .:. تا نگاه تو ید لها خلعه از ایما کرد .:. غمزه ات کشت مرا لیک
شکر خنده تو .:. جان بلب آمده را معجزه عیسی کرد .:. تا ز آئینه بر آشفته و رفتی بچمن .:. آب آئینه ز شوق

تو بجو تماشا واکرد ❊ دید بافرش ونظاره ره تو پا انداز ❊ مژده مقدم خبر تو بدلها جا کرد ❊ چه عجب گر دل سنگین
ترا نرم کند ❊ رایت حسن تر آنکه فلک فرسا کرد ❊ چشم بد دور سیاه مرو مانک سا نشین ❊ که دل از شوق
لقا بیت در چشم وا کرد ❊ چاک گل کرد ز خونریزی چشم سیهت ❊ چشمها که تو آن نرگس بی پروا کرد ❊
مشتشیا عشرت جم تازه کن امروز بجام ❊ خون دل خورد بهر آنکس که غم فردا کرد ❊

بعالی فطرت میرزا امجاد شاعر

بیت گرچه دل سوخته آتش مهجوری شد ❊ نامه اش داغ مرا مرهم کافوری شد ❊ سواد اوش رالکحل الجواهر
معانی عبارت از انست بر بیاض دیده جا داد و بیاضش که غره صباح کامرانی اشارت بدانست بر
سواد چشم جهان بین نهاد علی الخصوص غزلیکه از نتایج افکار صائبه بر زبان قلم عنبرین رقم گذشته بمطالعه
لطائف مضامین تازه طبیعت را حظی بی اندازه حاصل شد و رسیدن آن فرابه می ناب که از اله کلفت
قلوب احباب است و هر سو لست تر صد که غز قبول یافته سر خوشی افزای مزاج سراپا ابتهاج گردد غزلیکه
در جواب غزل عالیه بجناب گذشت نیز نگارش رفته غزل بهر تمهید نمودیم زور بازو را ❊ بناتوانی مالی از بهر
سخن او را ❊ معلمی ست که درس تکلم آموزد ❊ بر هر گوشه چشم تو چشم آهو را ❊ نمی رسد بمیان صنم
ز باریکی ❊ هزار بار بدقت شکافتم مو را ❊ برای تسلی دل خستگان گره تا چند ❊ گهی بناز کشا قفل چین ابرو را ❊
بیا به تسلی بیچاره رحم کن که بنزد ❊ وفا و لطف و کرم نازنین خوشخو را ❊

بدقیقه شناس نکات خفی و جلی میرزا احسن علی

حسان عهد را آوان و سحبان عصر و دوران سلمه الله پرسید روز علامه ارسطو فطرت امیر محمد علی عشرت بدیدن
تمام رنجه نموده بودند تا دیر رونق افزای صحبت احبا بوده از نتایج افکار و اشعار منتخب شاعران سخن گستر
مطارحه در میان بود چون آن مهربان خالی دیده مکرر خبر طلبیده شد ظاهرا ابتهاج باغ و بساتین و تماشای
دریا چنین خوش عریست برانگیخته بودند درین ضمن که نشاه عشرت سر باوج کشیده این مصراع شیخ سعدی
مصرع دشمن چه زند چو مهربان باشد دوست ❊ بر زبان آورده فرمایش به تضمین کردند همان وقت
بدیهه گفته گذرانیده رباعی دلبر که مطاع جان فدای سر اوست ❊ جا کرده بجلش میان رگ و پوست
او ... قهر رقیب ❊ دشمن چه زند چو مهربان باشد دوست ❊ بار دیگر حسن اتفاق وقت
تکلیف نمودند که فکر رباعی به این تضمین این مصرع نیز باید کرد مصرع ... بدست باد نسیم

اگرچه بقدر استعداد دانش در دریافت وسست است و با خواهم زد لیکن آن مهربان و مرزا رضوان نیز
چو دستگاه طبع بلند و شعور ارجمند را کار فرمایند تا جوهر قدرت سخن پرستی هر کدام بمعرض عرض در آید فقط

رقعه بسبهگت داس بیراگی

بسبهگت شفقت انتساب صد چهره مرا مفتون کرده آنکه حسب الارشاد دیدنم چون کردید ذکر جمیل ایشان
با ظهار مرهم جراحت دل پریشان مهاجانی بیراگی سمت وضوح یافته مشتاق دید نها کرده اگرچه
صحبت دانش پاد بهم و دنیا برای صاحبدلان خدا رس و موحدان صبح نفس تضییع اوقات است اما
بجهت مهربانی از وقت خواص که ساعتی تخلی با الطبع بهره یابند بنشینی و مهربانی گرد زبانی حامل رقعه اعلام بخشند

به مجموعه خوبیهای رای پهیشمبر داس

بسبب چنان معلوم شد که بیهوشی آورده شاید که یاد با فغراموشی آورده هرچند بر هر تقوی معزز و ممتاز
دور زمره مقبولان درگاه صمدیت سر بلند و سرفراز دوستان بیریا اگرچه از مخانه لطف و کرم آرزو دارند
بیاد آوردن گنا نیست و حفظ این قیره در پیش صاحبدلان قابل اکراه فی دل بیارد دوست بکار باید داد
نه اینکه ضمنی را اخفا نموده بهمت پیر رعونت و خود نمائی باید گماشت لازم که از گران خواب غفلت بهوش آمده
اوقات شبانروزی با جمعی که سال مطلب رحمند مصروف دارند و تارک معاش و معاد را نگاه ... شمائل حمیده برازنده
نقد قبولیت دنیوی و اخروی بدست آرند شعر و بشوی دست از صلاح ترن سخبان پرواز که ول مفید بگرد و بجا مشوبها

بمجموعه خوبیهای سخندانی ٹیکرام مسعود خان

خاص گلستانت و رازق و بجا بیت آن خلاصه وجود را از شوائب آفات بر کنار دارد ار جمیله طلبات فرس فیها
حائل گشته پیشاید مهالیتی گرفتار ست و از دیدها طوفان خیز جون ابر در اشکبار هرچند در بین چار سوی آفاق
دوید سر منزل مقصود نکشید چند آنکه در جگر با پیدا کنار و بهر دست یا زده از جمهر اوزلال وصال نچشیده فهو
هیچو طفلی که در دبستان خصومت با نخش و ... می ددود هر قطره اشکم بجست جوی ... دوید از انجا که در حضرت ... ملاقات
وقتی تعین شد ... ناهار و قت تعلق و بیقراری را بهرایت داشته ناچار بحبل اهلیت توکل دست بر زد
نظر بفضل خداوندی دارد فهو ایدل ... گرتوش مخور غم که عاقبت از صبح شام گردد و از شب سحر شود

بحضرت که با همه دسترس عذر بیدستگاهی داشت

فرد هر تنگ است به اگر قابل فیضی می بود آب هم در چشمه آید گوهری شد رقعه مرسله که هر حرفش از رونق سعد

و هر تلطفش هزاران نظرین را سزا بود مطالعه نمود آثار خود غلطی و تهیدستی از سواد بیاضش مشاهده فرمود در ینوقت که
روزی می رسان مواد جمعیت ایشان آنا فانا سامان میسر عذر بیدستگاهی علاج کفران نعمت زوال دولت فرو هر
با جمعیت اظهار پریشانی کند همین فال پریشانی بحال خود نشین هوصله سفله مزاجان قدر نعمت ایزدان کجا
و دل تنگ ظرفان توفیق ادای شکر الهی چگونه در می یابد بهر حال مصرعه هرچه آن در رود قضا کار که گشت

بعزیزی که تکلیف ترک شراب کرد

ساقی همراه بیاده صحبت و شفا لبریز بادپیمای تکلیف جام ترک شراب موعظ و لبیز نصایح هوش افزا رسید درین
باده بلبیم رضا صهبا نمودن فی الواقع استوار کردن پیمان و کلیسا لیکن ما همه تکالیف و شرمساره راجه علاج چند مزبه نیست وانگ
گذشته و مدتی تعطیل هم ساخته لیکن بی این طبیعت اشتها نمیگراید و مواد زیاده در مزاج متولد آثار فساد و گشته از
لهذا المقتوا ای جرعه کشان بیدار دل هوشیار درون اختیار ساده نماید رود ضرور داشته علاوه مستی از تجاوز از حد
اعتدال محض حرام میداند بقول صبا قدح باده در تسلیم و دل پاک پر پرداز شود قطره چون رضا افتاد گهر خیره دهر
خیام می فرماید رباعی چون کم بخورم عیش من پنهان آید ور بیش خورم در خرد نقصان آید حالیست میان مستی و
هوشیاری من بنده آنکه زندگانی آنست قطعه در دو می پیرهن از ساغر گلابی که خواب آلوده ام ای بخت بیدار

بلاله تلوک چند خدمتگار نوشته

فلله الحمد و المنة که دوحه مراد آن حسین آرای حدیقه اقبال به ثمره الفواد بارور گردید دریافت اتفاقی و آمال امیدش آید
بالیدگی و در سیدهٔ ضمن اینکه از احوال دوستدار که اکثر استفسار رفته بقول بزرگی که پیش از وقت تکلیف شاق
فاهم ایامی فراق حسب بحال الهی به فراغت الا که قسمت یار و طالع مددگار اگر بحرکت طبی برکت کاری ساخته شود
شیر جمعیت خواهد بود و لیکن الحمد که آقا و فوجداری سیر محال که صرف خاص علیحده سیر حاصلست و صرف
از روی مطلع مالیت پیشه شود و اگر جنس می شهر است معتمد در بار حضور ادا خشت شاید داد اینچه در لوح نوشته عیان خواهد بود

بلاله... مکتوب لطف الله خانی

ساقی کوثر تا چه مقصود بلبریز ساقی تبسم گلگون مشتمل بر سوال بود در هنگام ترشح سحاب که عالم آب از کمال
تر و تازه ای از کنار گرفته بود چون نعمت آن مبرم قسمت رسید و هنگام شراب ارم اصحاب عالم داده ...
سرخوش گردانید رنگش از رنگ یاقوت متانت و بوئیش بوی گل بنازد والفت کام بیرا مذاق و نشاطش جانبخش اهل دل
انیسا چکانی از و قطره در گوش کرد سرگوشی بهم باید خبر فشانی از و ترشحه بر بال زاغ برابر بالای همای از صحن باغ

خانه و دوستی آباد و عمرت زیاد لیکن این قسم شراب بیاد کباب جیف است بعد از نیت هر گاه که همت اقتضا فرماید بهره و متعاهد

در مناجات و ختم کتاب

هزاران شکر و سپاس بدرگاه کارساز بی نیاز که چندی از مسودات ملفوظات بنده که در مجاری ساطانی از دست غارتگران محفوظ مانده بود درین صحیفه بطریق یادگار سمت سواد پذیرفت منشی را هر چند پایه انشای علیه نظیر موجود است اگر بمطالعه محاوره مزاولت و مداومت نماید در عبارت آرائی مضامین رنگین و تمهید آن دلنشین و گزارش مراسلات و مآرب چنین منشیان سخن گذار چه آئین انشا پرداز ان ساده و بیکار عاری نشود حیف صد حیف که عمر گرانمایه در فکر های لاطائل و تلاش معاش بسر رسیده و اندیشه معاد که مفید رستگاری عقبی است پیرامون خاطر نگردید حیرانم که بشمهات مضیق گناهان و غریق لجه عصیان را بچه تحفه صفت ربانی و کدام دست مایه عبادت آمرزش خواهد شد

رباعی هر چند که سر بسر گناه آورده‌ایم ٭ در سایه دولتت پناه آورده‌ایم ٭ در حشر بامید زلال کرمت ٭ چون نامه خوردی سیاه آورده‌ایم ٭ صبح که از بستر راحت بر می خیزم بصفای صدر حق که مطلع زندگانی نوع انسانی است خاک مذلت بر سر میریزم و چون شام در رسد از خاطر معده و غایت رجوع رقبه را بهمان ربقه سخت گرفتاری می بینم بعد از آنکه پرده شب ظلمانی بر روی روزنا فگند مغلوب خواب غفلت و مسلوک اسباب کسالت میگردم بیت نمی گویم که فردا ترک این سودا کنم ٭ باز چون فردا شود امروز را فردا کنم ٭ الهی بر من عاصی ببخشا و برین گنهگار رحم فرما که استطاعت طاعت ندارم و از غایت نومیدی تخم حسرت در مزرع دل میکارم توقع بعفو جرائم و صفح آثام دارم و بغیر از بخشایش تو سر عزت بغیر نیرو نمی آرم قطعه الهی تو آنی که دهی اشک سر احسن قبول ٭ ایکه در ساخته قطره باران را ٭ تو که تن را سر و سر را بدهی پا یا ٭ سر و سامان که دهی بی سر و سامانا را ٭ الهی خواهش مرا که بوجه گرد شهرستان غفلت است کامیاب جمعیت ساز و تحمل عرض و طول امل را با ایچ و بن از زمین خاطرم بر انداز الهی بنده ام و از عجز و ناتوانی شرمنده من گمراه وادی غوایت را بشاهراه نجات هدایت کن و بخشایش من عاصی بحرمت نیکان کفایت فرد برحم من بخشش که آورده‌ام شفیع ٭ ذات محمدی علیه الصلوة را ٭

خاتمة الطبع

بعد حمد حضرت رب الانام و منقبت خیر الانام علیه الصلوة والسلام الی یوم القیام خلاصه کلام و حاصل مرام آنکه درین ایام فرخ انجام کتاب مستطاب مفید خاص و عام انشای بلاغت فقط مادهورام در مطبع خدام والا احتشام جناب منشی نولکشور واقع کانپور در ماه جنوری ۱۸۸۶ع مطابق ربیع الثانی سنه ۱۳۰۳ هجری بپیرایه اختتام بطبع پوشیده مطبوع طبایع شائقان گردید